

غلام حضرت غلام (دج)

فیسبوک Haji Ajab Khan

برنیب کنده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سقی و حنفی (قوم احمدزی) تبریز مشهور به این نایخدا غلام حضرت غلام در عقاید حق‌السلفین اهل السنّت و الجماعت به عمل خسیل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدره، جبریه و بیرون و هایران، داعشیان به عمل زهر حل حل است. ۸ جنی بی‌سموری کارت در دوگانه هذارای خدمت به سلطانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از فروغ حمله انتحاری خونین شاه شمشور ۱۶ سنه ۱۳۹۸ در هتل عروسی شور دیش اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جایی که دیده‌وبین اتفاق افتخار آنرا بر سازند و این خدمت به عام مسلمین و به امر رحمه‌الله‌کامپین است.

## فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه این نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسن است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موفق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همای مخالفین عداوت و بعض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همای کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوای شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کرده این هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و متزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در ان وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلال است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبوله و مقبوله هر بدعت عمل شیطانی مردوده هم بوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما و راثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دارد و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه العلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علیین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنّت و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمنت و خرابیه باز کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما با خاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباہی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الى الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منازلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الى الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثناء است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خبر دارد و همراهم کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خوش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضریت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاہل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمین

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین اليقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توته گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعد از سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکمات و مشابهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکمات دوم مشابهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاe قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده  
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

کتابت نام بانی مبده انت هانی (ن) آن کتاب است که در کتابهای اولین باشند این کتاب برای است مردم اسلام، اخلاق جان اکالات مثل اصل است کتاب  
**165-75-44** اخلاق به عنی و حبه مت مثلاست و گرامی است.

اول بزم اسلام غریب بود آفرینان هم اسلام غریب بیشتر اول اسلام غریب بود و معرفت زلات و گرامی گزرو و معرفت نوین شراب بود معرفت قدر زنگاری نه  
 میگرد و معرفت مدعای شرک بده است بود و معرفت بچک و شنون، اصحاب کرام بود و سرگشان دین غایان بوده  
 خواج کیست قانون شرعی و حکومت شرعی بادست گنده را بگینه مثال حضرت عزیز حق خلافت شان خواج بادست گزد حضرت عزیز حق خلافت شان  
 ختم نموده حضرت معلم نعمی و حضرت علی شیرازی بادست رساینه، علام احمد آفرینان مردانه که ایام توحیده ایل فرقان و حدیث شمرده غیر مطابق ولیان  
 دو ایشان رسیده حق را باعث پسنداند و بقی راوین بگینه بده است بادعات بگینه سهلان را شرک بگینه و زیارت بادعات بایت بگینه سهلان را بگزینه و بعرفت  
 قدر کفر است، معرفت ز شراب است و معرفت قدر زنگاری است و معرفت مدعای شرک بده است و بعرفت عدو شنون، سهلان پک است و سرگشان  
 دین بزم شمرده هی ناقص نموده و پیروان خواج شده بایم توحیده است و توحیده است ایل فرقان و حدیث را بقول دارد و غیر آن را شرک بده است و آن فضل او بکسر صدیق قبول ندارد و  
 حضرت عزیز حق قبول ندارد و فضل حضرت معلم فضل قبول ندارد و فضل چاره امام طلب برا قبول ندارد و معلم شاه سهلان در فرقان و حدیث  
 که اینکه آنها است که حرام یا نهاد سهلان کوشت سکه خروپک غیره حرام نخورد فرقان حرام دکر است نام مبارمه ایب دکر کرده و آن بزم انجمن و جاموس بیانی است  
 و آناد شمن اسلام است اگر بخت و بجهت نیزه، همیشگی دشمن سهلان نمی بود اعلان بعام مومنین و مومنات خصوص اناس اویا، اسبه فیکر خلام حضرت غلام نازی مردمیان و  
 نیزک جایی بحسب نام مبارمه هیئت را دیده و از این گزده گراه بیان خود فرزندان خود را اخوند کرده باش مثل زرهیان است، خاید حق بعنی است خاید باش جئی  
 است اگر کسی که عاقل باشد جایی بحسب نام خوب گزده هیئت بید شیرین است و بحال قاد سلا، اگر حق نمودن قانون شرعی حکومت اسلامی بیود سهلان بایچهه بی جاد  
 سر بر زمین بخواه را کنم امام اعلم صاحب (رج) بزم عزیز بر زمین نشاست به عذر از اسد متعال که عاصرو ناخراست جایگزند بگذان عرب به سرمان بود  
 آن شیخی حق را بدل ایشان باش مازده بمال را بد لایل حق حق مازده هیئت است و در هیئت کفر است.

•

الطباطبائي والطبراني والبيهقي والحاكم والبيهقي والبغوي والبيهقي والبغوي

از خبر احوال خود ری خواهند آمدید است که شکل ایشان با جایت مقرر و گزینه

مکتبہ حسنی

نیز بیادوت و نقابت پناهی شیخ فرید صد و ریافت مدح احمد خیر البشر علیہ و علی لیلۃ الصلوٰۃ  
والسلام و دبیان آنکه مصدق قوان شریعت اخیر الامم اند و مکتباً نی آن بدرین بنی آدم  
و در غیب بتایعت سنت سنیة او علیه و علی الله الصلوٰۃ والسلام حضرت نامه کرامی راهی  
دراغعه اور نیز شرق و رویافت بسط العلماً مشرف گشت اللہ تعالیٰ سخانه والمنة کر  
میراثی از فرج محمدی علی علی اللہ الصدّاقات والمحیات بدست آورده اند محبت فقراء ارتیاط باشند  
نمیچه آنست نیز اند که این مقصّر بے سروگ در جواب آن چه نویسید که انکا فقره و چند عبارت  
عربی باuthor و فضائل حبیب زرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسید علی علی اللہ من الصالی  
آنها وین الحیات آنکه ای و آن سعادت نامه را میل انجات آخرتی خود سازد آنکه مدح احمد او

**عليه الصلىق واللهم شارب علىك سقوله فهو بآن تاسع**

<p>شعر پسخن بنین ستو و م ذات محمدی ا لکن با اسم احمد بتو و ام سخن ا پس بگویم و از خدا ای پاک عصمت بی خواهیم و تو فرق می گوییم که هر آنینه محمد رسول اسلام بیتر و میر و بزرگترین فرزندان آدم است و بشیرین مردم است از زوی تایغان روز قیامت و بزرگترین پیشینان دو پیمان است نزد خدا</p>	<p>شعر میاث مدهشت محمد ایقا لبی لکن مدحت مقا لبی محمد فنا قول و بی الله سجحانه العصمه وال توفیق عَلَى مُحَمَّدٍ لَّهُ أَنْوَلَ اللَّهُو سَيِّدُ الْأَذْمَرِ إِلَّا إِنَّ النَّاسَ يَعْلَمُونَ مَا لَهُمْ مِّنْ حُكْمٍ الْأُولَئِكَ دَلَّالُ الْآخَرِينَ عَلَى اللَّهِو قَائِلُ مَنْ يَشَقِّ عَمَّا أَنْقَبَرَ دَوَّلَ شَاغِلَ وَدَلَّ شَغِلَ</p>
---	--

وَأَوْلَمْ يَقْسِمُ بَابَ الْجَنَّةِ فِيمَا أَنْتَ  
لَهُ وَحَالِمُ لِوَاءَ الْحَمْدِ كِبِيرِ الْعِظَمَةِ  
جَنَّةَ أَدَمَ فَمَنْ دُوَّنَهُ وَهُوَ الْأَدَمُ  
أَمَّا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
عَنِ الْأَخْرَفَتْ وَعَنِ التَّابِعَتْ  
وَعَمَ الْعِصَمَةُ وَإِنْ قَاتِلَ كُنَّ لَآغْيَرَتْ  
وَأَنَا حَبِيبُ اللَّهِ وَأَنَا قَائِدُ  
الْمُرْسَلِينَ لَا لَغْرِيْبُ وَأَنَا خَاتَمُ  
النَّبِيِّينَ وَكَا فَنَّرَ وَأَنَا  
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ  
مَبْدِ الْمُطَلِّبِ — إِنَّ اللَّهَ  
خَلَقَ الْخَلَقَ لِجَنَّتِي فِي تَحْذِيرٍ  
مِنْ دُشْرَجَعَلَهُ فَرِيقَيْنَ  
لِجَنَّتِي فِي تَحْذِيرٍ

تعالى وختین کی ہست کے گھافٹ کرو ازوی  
قبر وختین شفاعت کندہ ہست وختین  
کی ہست کے قبول کرو شو شفاعت وے  
وختین کی ہست کے کویدہ زیبٹ را پشاہ  
حق تعالیٰ بڑی وے واوست برقرار نہ علم  
تا شیش حق جبل علاز و قیامت تیر علم و سترے  
آدم و هر کردہ دوست واوست علیتیں دلائل  
کو فرمودہ اسٹ مایم پیشان و ایم پیشان  
روز قیامت وہن گونڈہ آنکھارے را بیفاخر  
و منم محبوب حق تعالیٰ و ختم شدہ مرسلاں نہ سبیت  
غزوئم ختم کندہ پیشان بران و نیت فخر و شرم  
محمد پر عرب بد پر عرب المطلب پر بیک خدا ایضا  
پس اکرو خلق را پس گروانید مراد بہترین ایشان  
پس تکروانید ایشان او گروہ پس گروانید مراد فرقہ  
کہ بہترین ایشافت پس تکروانید ایشان را  
قبیلہ قبیلہ پس گروانید مراد بہترن قبائل ستر  
گروانید ایشان اغاٹ غانہ پس گروانید مراد  
بہترن پیغمباڑے ایشان پس ستم بہترن ایشان  
از روے ذات و بہترن ایشان ازوی خانہ

وَالْمُؤْمِنُونَ هُمُ الْأَوَّلُونَ لِمَنْ يَرِدُ مِنْهُمْ إِذَا دَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَلَا يَجِدُونَ  
لِمَنْ يَرِدُ مِنْهُمْ إِذَا دَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَلَا يَجِدُونَ  
لِمَنْ يَرِدُ مِنْهُمْ إِذَا دَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَلَا يَجِدُونَ

وَأَنَا أَوْلُ النَّاسِ خَرْقَجًا لَدَاهُ  
بِعِشْوَا وَأَنَا قَارِبُهُمْ إِذَا وَقَدْ قَاتَ  
وَأَنَا خَطِيبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُهُمْ وَ  
أَنَا مُسْتَفْعِمٌ إِذَا حَسِبُوهُمْ  
وَأَنَا مُبَشِّرٌ لَهُمْ إِذَا يَكْسِبُونَا  
الْكَرَامَةُ وَالْمَفَاتِحُ  
يَوْمَ شِدَّةِ بَيْدَىٰ وَلِوَاءِ الْحَمْدِ  
يَوْمَ شِدَّةِ مِيدَىٰ وَأَنَا أَكْرَمُ وَلِيٰ  
أَدَمَ عَلَى رَقْبَيْ طَوْفَتْ عَلَى الْأَعْتَدِ  
خَادِمٌ كَانَ هُمْ بِيَضِّ مَكْنُونُ وَلَذَا  
كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كَذَنْتُ إِمامَ السَّيِّدَيْنِ  
وَخَطِيبَهُمْ وَصَاحِبَ شَهَادَتِهِمْ  
عَيْرَ فَغِيرَ لَوْلَاهُ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ سُجَاجَةَ  
الْخَلْقَ وَلَكَ أَطْهَرَ الرُّبُوبِيَّةَ وَكَانَ  
سَيِّقَاقَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالْقَلْبِينَ -

شعر نماز مصیان کے درگروہ کے وارقین سید میر و پس ناچار تصدیقان اخپن  
یغیر سید العرش علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند کتنم حیر امّتہ اخراجت نفتہ  
وقت ایشان ست وکنڈ بان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین بی آدم الکھڑا  
لکھن کھر اونھا فاگان ایشان حلی ایشان ست مالک ام صاحب دولت را باشیلے

سنت تئنیه او بنازند و بستا بعثت شریعتِ صلیلیه او سفر فراز سازند آمرور علیکم کلیل را که مقرر  
 بتصدیق حفیته دین او است علیله الصدقه والسلام علیک شیر پر میدارند اصحاب کنف  
 این همه درجات که یافتد بواسطه یک حش است و آن هجرت بود از مشنا حج بحاجة وعما  
 بنویلین ایمانی در وقت استیلاً معاذان مثلاً پاسهایان در وقت غلبہ مشنا و استیلا  
 ایتم مخالفان اگر اندک تر تزویی کنندان قدر نایابان می شود و اعتبار میگیرد و در وقت امن اضعاف  
 آن در حضیر اعتبار نمی آید و ایضاً چون آن سر و محبوب رب العالمین است متابعان او بسطه  
 متابعت بر تریه محبویت میسرند پس بحث در هر که از شاکل و اغلاق محبوب خود می بینند امسک  
 محبوب خود میدار مخالفان را زیجا میاس باشد که در شعر محمد عربی کا بر وی یهود و سرست  
 کسی که خاک در ش نیست خاک بسره او و اگر بحث طاهری میسره شود بحث باطنی ایجاد  
 مرعی میباشد و اشت بالیشان بی ایشان می باید یو و لعل الله یخیدت بعد ذلک امر ای  
 موهم نور و زریده است و معلوم است که آن ایام اهالی آن معاطله را و تفیرقه میدار و وعده  
 ایضی آن منکاره اگر اراده خداوندی جل اکتفا و مساقدت نموده میم و از است که شرف ملاقا  
 گرامی میسر شود زیاده ایضاً بحسب احوال است شیخکم الله سبحانه علی حادثه ایشان که  
 الکرام السلام علیکم و علیکم ملی یعم القیام  
 در ایشان میدار و بستیز

## لکوب ۵۷ هفتاد و پنجم

نیز پیش از زاید از این صد و بیانات در تحریص برتابعت سید کوئن علیه السلام و عکس آن را در میان احکام ضروری و غیر ضروری دوستی و دریان آنکه از حق سخنانه و تعالیٰ بوسیله یا بیویل او را تعالیٰ می باید طلبید تا مکما الله سخنانه و عاقاً کلم نعمت و اسرار متوطی بتابعت سید کوئن است علیه و علی الله الصالوات واللهم آنها امانت آنها و آنها برجایکه علماء اهل سنت شکر الله تعالیٰ سعیهم بیان فرموده اولاً تصحیح عقائد بعض انسان ای اراضی صائمه این بزرگواران باید کرد و شایانی علم حلال و حرام وفرض و ایج و سنت و مند و بدب و بدل و شتبه عاصل باشد نمود و عمل بعض انسانی این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو و خیاج اعتمادی و علی اگر سعادت آزلی در فرمایه طنز این عالم قدس عیسی ای و بیک و فیوما خفظ القضا و دنیا کوئی کرانی آن نمیکند که آن را اد سلطاب شمرند و حصول مال و جوا و اراز مقاصد انگارند بنده است باید بود و از حق بجانه سنه و تعالیٰ بوسیله یا بیویل او را تعالیٰ باید طلبید و صرعره کار نیست و غیر این همه ایچ بخوان اتفاقات نموده همچنین خواسته اند کشته های کشسانی و غایقاً امتحن خواهند نمود و آنکه شرط امری دارند و آن وحدت قبله توجه است قبله توجه را متعبد و ساختن خود را در لغة اند اخترن است مثل شهور است که که سخا بهم جا و هر که بهم جا بخیج با حضرت حق بجانب دو قاعده بر جا و شریعت صطفوری علی صاحبها الصالو و الشکر و الحجه است مقامت کرمت فواید واللهم اکمل علی این ایشع الدینی و الکرمه متابعة المقصف علیه و علی الله الصالوات واللهم

مذکور صدر صفت و پنجم (۱۴۵) و مذکور صفت و پنجم

بِسَيَادَتِ وَلِعَاهَاتِ پِيَاضِ شَخْصٍ فَرِيدِ صَدَّدِ وَرِيَافَةِ وَتَرْغِيبِ بِرْتَسَابَعَتِ صَاحِبِ شَرِيعَتِ  
عَلَيْهِ دُعَى إِلَيْهِ الصَّدَّلَاتِ وَالشَّكَلَاتِ وَبِعَادَتْ لُغْبَضِ وَنَعْلَمَتْ بِأَحْمَالِ قَانِنِ شَرِيعَتِ اُو  
عَلَيْهِ الصَّدَّلَ وَالسَّلَامُ شَرِفَ كُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ شَرِيفُ الْمِيرَاثِ الْمُعْنَى مِنَ الشَّرِيفِ  
الْوَقِيِّ الْمُرْتَبِيِّ الْهَارِشِيِّ عَلَيْهِ دُعَى إِلَيْهِ مِنَ الصَّدَّلَاتِ أَفْضَلُهَا مِنَ التَّسْكِينَاتِ الْأَكْلَمَاتِ  
جَاهَشَرِفَ كُمُ شَرِيفُ الْمِيرَاثِ الصَّوْرِيِّ وَرِيَحَمُ اللَّهُ عَبْدُهُ قَالَ إِمِيَّنَا مِيكَثُ مَهِيِّ  
إِنْ سَرَوْ عَلَيْهِ دُعَى إِلَيْهِ الصَّدَّلَاتِ وَالشَّكَلَاتِ بِعَامِ لَعْنَقِ تَلْعُقِ دَارِ وَمِيزَتِ مَعْنَوِيِّ بِعَامِ لَمَرِ  
كَلَاجَاهِهِ مِيَانِ وَمَغْفِتَتِ دَرِشَدِ وَمَدَيَتِ شَرِفَتِ مِيرَاثِ سَوْرِيِّ آفَتِ كِيرَثِ مَعْنَوِيِّ

متحلى كرامة، وكانت الميزات المغربية لا ينكرها إلا كمال الأشاع المصطفى بوعنده العصمة  
فلا تكاد تجيء ملائكة يأتياكم واطاعة هن في أقوالها رؤاها، وإنما تجدها حكماء تابعت فروع  
كمال بيت أبا سرور عالي الصدق والسلام مصرع ابن الحبيب بين من له سطحة، وعلامة  
كمال محبتكمان اغضت بآقادها ووسلي الله عليه وسلكه وآهها بعد ادانت بآصال العادات  
او عكلة الصالح والسلام ومحبت ما هبته كثيانتها ندار ومحبت ديوان محبت أهل المحبة  
ذارها بالخلاف بمحبته بمحبته وبمحبته بمحبته تمهيذه حجج نشوونه حجج من حيث اعمال  
لله اهلا محبت يكمل مسلم عادت ويكبرت نيك تماش بايد فرسوكه هنور كاراز دست زفة  
است تمازك ما يمشي هيتوان شفود فواكه كاراز دست برو وغيرة زدا است ماضي شخواه بود  
شه بوقت صبح شدو بچو وزمعلومت هرگز با خدعا عشق دلیل وچو و مساعي زینه زده  
ورغموز است ومعامله آخر وی اپی ایان مستحب زندگانی حین دروزه را آنکه تابع است سید

اویین و آخرین علی یعنی علیه الصلوٰت والسلامات بسروره شود امید بمحاجات آمدی است  
والاً پس در سچ است هر کجا شد و هر عمل خیر که مکنند ۵ محمد عربی کاپر دی هر دو سراست ه  
کیک خاک و شن فیت خاک بترسراوه حصول دولت عظی متابعت متواتر بر ترک گلی  
وزیادی نیست تا شواناید بلکه اگر کوچه مفروضه شد امدوی شو و حکم ترک کل دار و عزمه  
وصول حضرت پیامبر مسیح از مصر به آلمان است پس عالم چون فخر لاند وزیادی اخراج رکوچه  
از آن آگر ترک گلی اول فحش است اما ادای نزکه هم کار آن بیکار است آسان نسبت  
بعرش آن فرد و دو درجه عالی است پیش ناک تو زو پس لازم است که بگذر جهت و آسان  
احکام شرعیه باشد صرف نمود و اهل شریعت را از علماء شیعی اعظم و توقیر باشد و دو ز  
ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدیت را ایشل و خوار باید داشت من وظیفه حکایت

پذیره فقد آغان علی هدیه الصلوٰت والسلامات و بآغاز کوششان خدا عز جل ندوششان حوالی  
علیه و علی الله الصالوات والسلامات و شمن باید بود و در دل و خواری ایشان سعی باید دو  
و پیچ و چیزی نباشد و او و آین بید و لان را و مجلس خود راه نباشد و او و انس باید نمود و راه  
شدت و غلطت را با ایشان پیش باید کرد و مهاجمن و بیچ امری با ایشان بیچ نمود و  
و اگر فرض اصرور تے افتد و در نگ تضائی حاجت انسانی بگزد و اغفار اقصیار حاجت  
از ایشان باید نمود و امکانه بجانب تقدیم جذب رکوا شما علی یعنی علی الله الصالوات والسلامات  
بیهاد امیست اگر این راه رفتہ نشو و حصول آن جانب تقدیم شوار است میهان همچنان  
۷ کیف الصلوٰت لی سعاد و دونها ۸ قل لِلّٰهِ الْعَلِيُّ وَلَهُ الْحَمْدُ بیش بیش  
نایسه اند که پیش تو گفتم غم و لی ترسیم هر که دل آز رو و شوی و رنه خن بسیارت بدیت

الله عزیز علی یعنی  
الله عزیز علی یعنی

گنبدات نام بیان بود افت ثانی (آن کتاب است که گرد و گرد نماید، و دینا قابل باشد این گنبد را ای امت ملکتی، اثنا عمان اکالات مثل می‌است. مکتب  
313-290-243-221-168-66  
بید حالم کیک کشور شیل محمد بن زوی باشد فرمان خاهری داشتند.

علیه فریاد نشنبیده و اعلیٰ حضرت ابوکر مدنی نوب است. فریاد نشنبیده باز مرد فریاد نشنبیده که نسبت باز مرد رست لعائی نوب است از تمام گذشتند.  
نوب آن است که فریاد نشنبیده نیاید و باید اون فریاد نشنبیده منی فریاد اصحاب کرام است و باید هست و محب و میل انس غلام شرمی و ائمماً همایش نسبت نیز  
فریاد اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیه، اس بزرگواران اول سبست در لصعین بمرشود که اولیه، اس ممی، بسیز قرون فرقه محبکان، قیاس کی زستان و بیدارکاران  
بزرگواران اول سبست محب بسان محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم ای اسلام نسبت است و نسبت نیز لام کرمان و ایهه بیکد جهیان بیکد گذشت است که آن قلب  
ملک است که آن قلب بذکر است که آن اصلان شهد تمام مدن اصلان است. «ام ذکر الی تعلق دارد و بکار ای شمول شدن بدیدرس اسد کفتن خانه را بکار افسوس من قیل کی  
فرمی که دوایت اولیه اسد و دوایت خاص فرموده دوایت محی مازد دوایت سکانز. قمر است دوایت اولیه اسد فرمی که بزرگ پیغمبران و علاج است که دوایت است. دوایت کرد هم  
کالات نیاد و اراده تمام مثبات نسبت بلایه است و نسبت بدر راست دخیل دات پاک اس بکار اکثر شاین بزرگ اس عالی بدکاه تمام جای به شل بین سرت یکیه و فریاد نشنبیده  
، صرف، خواهیست ذات پاک است نیز ضروری بیانشیده اخلاص صورت گیره تصرف در بزرگان نسبت بین صورت نشنبیده است و نسبت به نشنبیده حضرت خواجه کمال جایز ازین  
صورت نشنبیده است این صورت احمدی بیکرند فیض صورتی نوع میلات فرض و قلی قبول شیوه عذر ایکدا صفات ای صورت القلب و نشنبیده بند و اراده باقی تمام فریاد شاین فضیلت و اراده  
و شل نشنبیده، نشنبیده بند خاویا طلک بذنب و تحدیث بخوردات میده و مرا از آن بین قرب اسد است و فریاد نشنبیده نسبت حضرت ابوکر مدنی نوب است از تمام اصحاب از  
پیغمبر مریست بیت کرد و با این وقت ای دقت عاضر بزاده بکار ای اصحاب ای اس بکار ای دوایت بفریاد نسبت اعلی داده و نسبت به شریعت دارث در  
لصعین آن است که عروه علم داشته کامل دارث است اگر دشیریت صد و اراده و غریبت صد زاده آن را نیم دارث بیکرند فرقه بکریات اشاده بکنوب 168-66.

313-290-243-237-221-  
ایشان.

گنبدیت این سازه محدود است. در این آرکیت است که مرکز دارکوب، نمای، و مسافت‌نمایی ایجاد شده. گنبدیت رایت می‌شود تا این شرایط بوجود آید. همان‌طور که از تصویر می‌بینید، گنبدیت ۳۰٪ است.

گنوب ۱۱۳، ۳۰۲، ۲۹۲، ۲۸۷، ۲۸۵، ۱۱۳

مومن و مسلمان کرد طرفت مشتملند، از گردن خود سرتاسر است جنپ، و خود را قص آن، نیزه امعلمه، وارد خود قوه محنت داده اند، همانها، هستراز مهد ممال علما و علما کنده و درسته و قوه اند

و در سرخی اخته ای مبنی بر کسری سطح طبقه و آن غلطان از آن خسرا نهاده، عالمانی علی حسب ادوار قصه های را عل شغلی مکوند که این خود ضمیرت درین را بگذران است، آیده (۷)

<sup>99</sup> اسر شوری و کتاب نامه اسر اخراج است بجزء اول، مطلب ایام سمهه ایام، شوری ایام دو دیگر، از این طبع خواسته اینجا نمایم اما این ایام است که ثابت از شوری باشد.

نیز اکنون جو دوستی بین شرکت ۳ شل و شرکت سازمان تعاونی و معاونت اقتصادی استان آذربایجان غربی و نیز آنها با شرکت سازمان حفاظت از محیط‌زیست همکاری دارند.

نگارش شده است. بخشی از آن را می‌توان در نسخه‌هایی از کتاب شریعت مدنی افغانستان مشاهده کرد.

وَالْمُؤْمِنُونَ الْمُؤْمِنَاتُ لِلْمُؤْمِنِينَ لَا يُنَزِّهُنَّ عَنْ حُكْمِهِنَّ

and will be available for the next three years to help

گزینه ای که در آن میتواند بسیاری از این مشکلات را برداشته باشد.

وَالْمُؤْمِنُونَ الْمُؤْمِنَاتُ لِلرَّحْمَةِ وَالرَّحِيمِ

وَلِمَنْجَانٍ وَلِكَوْنَى وَلِمُنْجَانٍ وَلِكَوْنَى

۱۴۰۰ کی تاریخی ایجاد کردند و این مکان را می‌توانند در میان افراد مبتلا به ایدز در ایران معرفی کنند.

卷之三十一

وَالْمُؤْمِنُونَ الْمُؤْمِنَاتُ وَالْمُؤْمِنُونَ الْمُؤْمِنَاتُ

وَلِمَنْجَانٍ وَلِكَوْنَى وَلِمُنْجَانٍ وَلِكَوْنَى وَلِمُنْجَانٍ وَلِكَوْنَى

وَلِمَنْجَانٍ وَلِكَوْنَى وَلِمُونَى وَلِمُونَى وَلِمُونَى وَلِمُونَى

کلیه این اتفاقات در فضای مجازی است و نه در فضای مادی، شرکت فنی پردازش امنیت اطلاعات

نحوه در ریخت فنی شنیده شد. این نتیجه با نتیجه ایالت زیر نتیج است: 48.33.53

Digitized by srujanika@gmail.com

مکتبت زیر نیز داشتند و آنها کتاب است که مرکز دورگاه امام روزگار مساجد اسلامی بود.

کمپ ۳۳-۵۳-۴۸-۵۰-۸۰-۱۸۶-۲۵۵

وهو ينبع من مفهوم العدالة الاجتماعية الذي يرى أن كل إنسان له حقوق متساوية لا يجوز إغفالها.

Digitized by srujanika@gmail.com

15

Digitized by srujanika@gmail.com

ابدیگ مخ کرم مک بیدار و دوست هم خوش است و نهن هم خوش است قانون دکوراسی و آرزوی لذت بشد که هر مرد فرد و قات آخوندان است مثل اول در رایونی بی سی خودش اعلان نمودند که کرم الین کرم درین هزار سین فوتیل اخوانان بیرون تجاذب خنی بر تیم خوبیان زنان اخون یک سخنمن «الارمکانی جزیره کدهم که این خود خسته شد بک اعلان به مردم کوکی است.

که در فرد و دین مسلمان تقدیر نموده و حکومت ایش را استقراد و افوه و سداز آن نگر کنی هی صورت گرفت و دهل ۴۰ سال بیرون از خانه پسری که راه شادت رسانیده نمیرق ا  
ب حق تبریز دین و آن اخلاص نمیتوانست و چوکی بر سرت و زنده و چوکی بر سرت هست و حقیقی را بقول زار و بنادر نیز من مردی که شریعت محبوب محمد صلی اللہ علیہ وسلم را قبول نمایند.  
دعا چوکی حقیقی و آنست بزرگترین صبر و دریافت آنند بخدمت مال راه است که بالای میان راهی اس ناشسته است راست میان آدم را دست پستان برایم این دیباش  
آنرا زده اند و دگر کسی بخواهد اینها اسد بلندی شیخ یاد را بدهد و موصی کری دیشان ناشسته بزرگ شرکه که صفت هست و بخدمت میان شنیده ایل ناشسته باشد آن ملاده کتاب نیز  
او باطن س ۷۵ میلاده و تمام اولین اسد و لایت دین قسم است که ترکیب ۱۸- ۲۱- ۲۱۶- ۳۰۱- ۲۶۰- ۳۰۲ (اخلاص ناخدا و ناجرا زدن یا نیز نظر  
وارثه هم دل امام نیست که براش پیروان فرمون و نموده شد و تهدید میباشد و چوکی بر سرت ترکیب ۱۹۵ میلادی شریعت بزرگ باشد و دکنوزی اسلام که کروی مدد و مفسوس نامه شرمان  
و عالم شرمان و جمهوری فدریان حکومت امیران و بزرگان علام ایش است که در وقت عاصم حکومت اتفاقات طیله شنی خواهید ایل نسبه ایل نفریده و راده زدن مقدس اسلام حقیقی مفعع  
قائم که درج در مصلین از شماراضی شد و حدیث محبوب سیدن محمد اس اگر ایش کتو من اینکی شیطان الافزوسن شیطان الان ایش من ایشان ایش و همکل ایش آنکه ایشان ایشان طلب اعلم  
النیاد بروکافر و من طلب اعلم لیبر فومن فن و طلب اعلم لیبر فوسلم.

اللهم لا إله إلا أنت ملوكنا ملائكة ملائكتنا ملائكة ملائكتنا

بمیزبان احمد حسکیم صدور یافته در میان آنکه فرستادجیا ز مهسا و دو سه فرد فرقہ الہست بعثت  
است و در نکوشش فرقہ بشد عده دلیل است بذلک حق بخان و قنال بر جایه شریعت صطفی  
علی صالحہ لسانیه اینکه استعماست از این فرمایه صریح کذا زین است غیر  
آن همه بیچ و هر فرقہ از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است و خانه منجانات خود  
کل حرب بمالدیهم فیحذف تقدیر و قوت شائست آن او رسید که سپاه صادق علیه بین  
الصلوات آنقدرها کارین الشیعیات آنکه ایشان فرقہ قدم و عده ناجم ازان فرقہ تقدیر  
فرقہ و این ایت الکتبی کلم علی ماذاعیه و احکام یعنی آن فرقہ واحده ناجیه  
نمانتند کاریشان بطریقه اندک من بر آن طریق و مصحاب بن بر آن طریق اند و از مصحاب  
با وجود کفايت بکسر مصاحب شریعت علیک العدل و القیة درین موطن بر ایت آن تو ز  
بود که تا میانند که طلاق من همان طریق اصحاب است و طلاق منجانات نتوط بتابع طلاق ایضا  
لو بس چنانکه حق بخاد فرموده محق گیلیم الرسول تقدیم ایضا رسول علیه السلام  
حق آدم بخانه و خلاف اطاعت او سکا الله قنال علیک و علی الیه سکم صیرت صفت اول است  
و تقدیم چاکد که اطاعت خدا ای راحی لطاف اطافت اطافت رسول تصور کرده اند  
حق بخان از عال آخنابر میرید حسکم پکفر ایشان مینماید آنچه که فرماید بیند و زان  
نیزه فواین اللہ و رسوله و نفعی و

لهم إنا نسألك سلامك ونستغفلك عن ذنبنا  
لهم إنا نسألك سلامك ونستغفلك عن ذنبنا  
لهم إنا نسألك سلامك ونستغفلك عن ذنبنا

عنه ترتیب این بقول احمد بن سهید و ابن حماد شهود اینجا میشوند<sup>۱۰</sup>

این ذلک سیناً او تیقیک هم الکھرودت حقاً پس در راه عیّن فیه و عوی اتباع آن رور  
نمودن علیکه الصلن دالسلام و بخلاف اتباع طرق اصحاب رضوان اللہ تعالیٰ علیهم  
اجماعیق و عوی باطل است بل که آن اتباع فی الحقيقة صین صیت رسول است علیکه  
الصلوة دالسلام پس نجات را در آن طرقی مختلف پر مجال و یعنیون آنهم علی شیخ  
الاگرهم هم الکاذبین مطابق حال ایشانست و دیگر نیست فروز که ملزم اتباع محا  
اسروا زم علییه و خلیفه الصدیک و الشیعیان ایل است و باعث اعد شکر الله تعالیٰ شدند  
که هم الفرقۃ الشائجه مطاعت علی اصحاب پیر غیر علیکه و علیهم الصدیک و الشیعیان  
پیر شیخ زید غایت ایشان ایشان محروم اند کا شیعیه و انجوچ و معجزه خود را هب میزد و دارند قبول  
بن عطاء میں ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
ولقرآن امام جدا شده و امام در شان افرموده اندل عنا علی هد القیاں سازن الدین فی  
طعن کرون و اصحاب پی احتجاج طعن کرون است پیر غلام شاهزاده امن بر سر اللہ  
من کفرتین ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
من هذل ایشان  
بتوط نقل ایشان است هرگاه ایشان طعون باشد نقل ایشان نیز طعون خواهد بود  
و این نقل مخصوص پیغیم دوست بعین نیست بل همین فی فعالة و العدیق و الشیعی  
سر ایشان ایشان آئی و احمد کان و نیم مسلم طعن درین است و ایشان ایشان  
پیشخانه میشه و اگر طاعت ایشان گویند که اهم تابعیت اصحاب میکنیم لازم نیست که بیچ  
اصحاب را مسابق باشیم بل کهن نیست تابعیت جمع یعنی ایشان ایشان و عویلاز  
مذکوره زن جواب گوییم تابعیت بعضی و فتنه سودمند اینکه اشکار از بعض دیگران نضم شود

تکمیل در معرفت ایشان و ایشان ایشان و ایشان

و بر تقدیر ایکارا ز بعض متابعت بعض دیگر تحقیق نیشود و ترک حضرت امیر شلّا تو قریب تقطیم علوفا  
شمسه ضمحلن اللہ تعالیٰ علیہم السلام گردید که این اقتدای ایشان را داشته  
باشان بیفت نموده اند پس با وجود ایکارا چلفا شمسه ای خانه متابعت حضرت امیر نژون  
حضرت افراست بلکه آن ایکارا کی تحقیقت ایکارا حضرت امیر است و درست صبح مرغوال  
و افعال ایشان را احتمال تعلیمی دارند اما اسراره و ادنیز از سخا فیصل است عقل صیغ  
هرگز تجویز نمکند که اسد با وجود کمال حرفت و شجاعت تیغیش چلفا شمسه را شیخ سلطان  
وارند و اطمینان خلاف آن نماید و بحث نفاق باشان و از این دادنی ای اسلام این سم  
نفاق تصریفیت شناخت این فعل ای ایده دریافت که حضرت امیر قمر زبان و چون خدا  
و نفاق مناسب می شود و از برقی فرض تحال تعلیمی درمانه اسد اسد بجز باشد تقطیم و تو قریب که  
که حضرت پیر برسی اللہ علیہ وآلہ وسلم چلفا شمسه را میکردند و از اینها ایشان را  
بزرگ داشته اند و چرا جواب خواهد گفت آنچه ای عیتیگنجایش ندارد تبلیغ حق پیر برجست  
تر تعلیمی را آنچه راه و ادنیز قدمی کشیده عال اللہ تعالیٰ یا ایشان رسول تکلمه می اذلیل الیک  
میشیخیت فیان لکه تفعیل فیما باغفت رسالته و افهنه یقینک میشیخیت میشیخیت  
که محمد از حق آنچه موافق است اخمار کیند و آنچه مخالف است اخمار کیند و می پوشد  
و تقریست کتبی را بخط امقر و شمن جایزیت و ایال خلی و در شریعت او پیدایی شود پس  
چون خلاف تقطیم و تو قریب چلفا شمسه از آن خبرت بظهور نیامده معلوم شد که تقطیم ایشان از خطای  
تصحیون بود و از زوال مخفوق طابرسی میگذرد سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تحریم  
که ستایشی همچو اصحاب و اوصول فیں لازمت است و هرگز در اصول اختلاف ندارد از این خلاف  
است در فروع است و شخصی که طاعون بعض است از ستایشیت جمیع محروم است هرچند

کل دیگر این متفق است آماده‌سومی انکار یا کابردین در اختلاف می‌اندازد و از اتفاق می‌باید بدلکه انکار می‌شود با انکار مقول اوی رساده و اینها بیان شرایطت جمیع اصحاب اینگونه  
کیان انتها به که هم عذرخواهی از هر کیکیه می‌گیرند از قدری از فرموده است تا چنین قرآن  
از هر واحدی آنکه فرمایی کیا گرفته جمیع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است از بعده این امر این  
جمع شریعت در ماده مذکور صحیح نگاشت فکیت المذاکرات والخلاف قال الله تعالیٰ فیمیتو  
یغتصب الکتاب و نکنون که یغتصب فیما حرام ممن یغتصب ذلک و مکمل الآخر و غیره مطلع  
اللئی ایضاً فیما یغتصب که ایضاً العذاب باشد کوئی که قرآن جمیع حضرت عثمان است  
بلکه باید فی الحیثیت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت ایروانی این قرآن است  
پس با این اندیشه که انکار این اکابری این حقیقت با انکار قرآن میکشد عیاذ بالله من جهان  
از محجوب اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمیع حضرت شمان است و درین این قرآن چه اعتمادوارید  
گفت و انکار ای اصلحت نمی‌نمیر که از انکار اودین تمام یکم می‌شود و همچو عاقل هرگز تجویز نمی‌کند  
که اصحاب آن سوره علیهم السلام و علیهم السلام و علیهم السلام و علیهم السلام و علیهم السلام  
اجماع نمایند و مقرر است که دروز زیر علت آن حضرت سی و هشت از اصحاب آن سوره عاضر  
بروند و لطفی و غربت بحضرت صدیق بعیت کردند این هر اصحاب پیغمبر را بفضلات جمیع شدن  
از جمله حالات است و حال آنکه این حضرت علیه السلام و الحییه فرموده لا مجتمع اینچنان عکس  
المسئلکه و ترقی که مبادله احضرت اسرافع شده است بواسطه آن بود که در این سوره حضرت  
امیر امام طلبمیده بوزیر خان که حضرت ایروانی رساده اند ما لغایتین الالات که رسانی این امور را  
لکشان کن ای باشکن حیدریه امیر امام طلبمیدن ای شاهزادی اینی مصلحت خواهد بود و کاالتسلیه لاهول  
البیت رنجو و امکنه عند همی الصدمه اند کلی من المصیبه اذ عذر ذلک و اعلان قاتی که درین

وَالْعِرْفُ

44

اصحاب پیغمبر علیکم السلام الصالحات والسلیمانات واقع شده مازه راهی نفانی بودند پیغمبر شریف یا ایشان ترکیه یافته بوند و از امارگی باطنیان رسیده هموای ایشان تایب شریعت شده بود بلکه آن اختلاف تینی بر جتحا و بود و اغلب ائمّه حق پس مخطی ایشان نیز در به واحده وارو عن داده و متصدیب اخود و درجه است پس زبان را از جهانی ایشان باز باید داشت و بر این نکیل یاد باید کرد و قال الشاعر حججه اللہ سبحانة شیخ و فاعل طهر اللہ عنہما آمد سی ما منظمه عنہما الستئن از نیر شافعی فرموده است اضطرالناس بعث رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ السلام قلم فلم يحيى ذلك أديبه الله وأخيار امن إني يذكر قولي كلام رفقاء لهم إن قول تصريح است لغنى تعصي و ردعا حضرت امیر پیغمبر حضرت مصدق ایقونه المقصود آنکه میان سیدن ولد میان شیخ ابو اسحیان مردم بزرگ زاده است در طاریت شما بسفر کن ششم فتح بود و میدعا عنایت والتفکات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مردو طلب و تجهیز مدح عاش آمده تو حصر را مدارست و استکاره که کنند

## مکتبه صد و هشتاد و ششم

سازمان پژوهشی اسلامی کتابخانه ملی ایران  
پژوهشگاه اسناد و کتابخانه ملی  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

مکتبه اسناد و کتابخانه ملی

۶۲

اکبر پسر خدا نهاد است از حضرت حق مخالفه و تعالیٰ تصریح نهادی و ارجاع و تقدیم  
و دل و ایصال در تحریر حجات ایام که صدور و محدث شده است و بیچاره کشیده در زمان پیش از  
وفاقه اشین از پروردۀ عالم گفته است که این محدث اکبر پسر حق پیش از شیخ فتحی سنت یوسف  
ایرج ضمیمه باشد که باز است اندک تراویل آن محدث تگرگ انداد و ضمیم آن آن سنت  
محمد خادم علیه السلام سید لاله اکبر قدر ایلام علیه السلام عالیست و آنستی اندک بمعت  
موقع احتمال پیش و پیشیه خواست آن علی نیک کوئنید بعد از زمان آن سرو و ملاقا بر اشین  
عجیبترین میان اسناد ایام که حقیقت ایام ایشان ایشان پیاشده باشد و نوع سنت نتایجی  
آنکه رفع سنت باشد این فخر و ایج بیش از زین بیشتر از خود فرانزیس شاهزاده و بیل جلت  
و گذشت خلاص این نایاب اگر فرض اعلیٰ سنت از امر و قدر باید اشاره ایجاد بطراف مشهد  
بینند و فوکار عدید اینها کردند که بترهات و نهاد نمیرند اثاث بیت برقیت این شو  
آنچه در معلوم است که بابر ایشان شمش و رش و پیغمبر ایشان شمش فرماید علیه السلام  
والله شاهزاده ایشان  
کنند و ایشان  
اهنگی مدنی محظی و ایشان  
الله شاهزاده ایشان  
و من که بعیدی قسیمی ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

التعريف

تستکلاهای را عرضی اعلیانها با التواعیدن و لایل الاربعه مقدمة است اما معرفات کل محدثه بذمته  
بدعه صدلاه که همچنان بعثت باشد و هر بعثت هنالک اپنی سخن بعثت پرورد و اینها  
آنچه از احادیث نعموم میگرد و آنست که هر بعثت اتفاق مفت انت تخصیص بعض از اینها بر عیش  
سته بود و قال علیکه الصدقه والسلام فاما اخذت فم بذمته الاربعه ایشانها من السمع  
تفسیل بذمته علیه علیه علیه لاحلث بذمته رعن شعستان قال ما ایندیع فوکه بذمته فی  
ذمته شرکه از ائمه ائمه من سنتهم میله اشکلاعینده های ایشانی عقیمه ایامه بایمه و آنست که  
بعضی از بعد عنتما کار علماء و شیخ آزاد حشنه داشته اند چون نیک ملاحظه نووره می آمد علمون میشود که  
رافع مفت اند شلاق و گفین پیش از این بعثت حسن کفته اند با اکملین بعثت رافع مفت است  
پیزیا ولی بعد مسدنون کشش توب باشد نیز است نفع عین رفع و گفین شیخ ارسان شیخ  
بجا بیست پیشتر این اشتاد و مفت دویش اصال آن بین گفین هست پر نلامه است که این  
بعثت رافع مفت است و چنین است انجیع علماء و مفت های از تحسین باشند اند که با در جوواره و قلب زبان  
نیز با میگفت و حال آنکه ازان صوره علیه رعنی الیه الصدقه والسلام هم ثابت نشده است  
خبر و بایت صحیح و نبره و بایت ضعیف و از صحابه کرام و ایادین عظام که بزبان نیت کروه باشد  
بنکه چون آن است می گفته که بحریه سفر و دندپس نیت بزبان بیعت باشد و این بعثت حرمه  
گفته اند و این نظریه اند که این بعثت پیش باشے رفع مفت نیاید و شجو و این اکثر مردم  
بزبان اکتفا مینمایند و از غلطتی تلبی باک ندارند پس برین هنر مصنی از رفع مفت های از که نیت قبی یا متصو  
میگرد و بعض از نایمیس از مغلول هدایتیها است سایر المبتداهات و الحکایات قابلیت ایجاد اکمل  
السمعه و لغای و بجهیه من اوج و قلیل بذمته اسخرا و الشیخ سمع علیکم لا اقصیا علیه سمعه  
سنته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اکمل بذمته علیه و اکمل بذمته علیه

متحف لاملايين الفيلرات، نباوسن الفيلرات اغليها.

والمرت

٤٣

الْكَلِمَاتُ كَالْجُنُومِ يَا بِهِ مَلْقُدُهُ اهْتَدَى هُنُوْعًا أَفْيَاً سُكُونًا جَهَادُهُ دَفَنَهُ  
سَبَقَ الْمُدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِذْ مُظْهَرٌ لَعْنَهُ النُّصُوصِ كَمُشَبَّثٍ أَمْرَى نَلَدَهُ مُلْتَدِّي وَيَا أَوْلَى  
الْأَبْصَارِ تَسْكُدُ عَلَيْنِ أَنْجَى الْمُهُدُّدِ لِلزَّرَّةِ مُسَابِعَةً لِلْمُصْطَفَى عَلَيْهِ الْأَمْبُولَةُ التَّقْبِيلَةُ

شَهِيدُتْ بِهِ طَرَادُهُ  
بِهِ دَمَتْ وَالْمُؤْصَلُ  
وَالْمُؤْلَدُ كَمُلْمُوكُهُ  
وَيَا حَدَّهُ دَرَانِي بَلْيَانُهُ

مکتبہ دو صد و سی و سی

۲- از جمیع دلمدو قصص تعلیمات

بایان می‌کنند که این ایده را در میان ایشان آمیخته باشند و پس از آن می‌توانند این ایده را در میان ایشان آمیخته باشند.

قطباجي  
قطباجي

مکاتب امام ریاضی حدوداً اولتی (۱) آن کتاب است که در گروه دکتر احمداء، آنها اسدی قابل بذران مکاتب رایی است مدرسه رسول، اعضا منح نکھلات مژل می‌باشند.

مکتب 267-268-266 المدعاہ مکتبہ زافون مسجد کوئٹہ کے نام سے مشہور ہے۔

یکدیگر را می‌شناسند و می‌خواهند که هم‌زمان باشند. این دو اتفاقی را می‌دانند که در اینجا مذکور شده است. این دو اتفاقی را می‌دانند که در اینجا مذکور شده است. این دو اتفاقی را می‌دانند که در اینجا مذکور شده است.

**بیل ۱24000** پیغمبر امانت نایم و برای تراشین بیش از سهاده هزار دینار نایم و بودی بدلک محمد رسول الله (ص) بدر کس کران باشد اعلان جمهوریت ترکیان من است و اگر من تشویق آن فاعل نباشم فاجر و خود میگذرد من مردم را است و نیاچنگی از حادثه نایاب دم این باده سال شیکر و دوکن خسته شود و اند.

به خود می‌دانم مذاقب سال شدیری مدهن فرض است یا ادب نام شفیق حباب و او فرض است چون ۱۲۴۰۰۰ پیغمبری را تأثیردهد این اساس فرض است. نلام بالک حباب و او ادب است چون یک پیغمبر از کب قدر (۴) اگر کم کرد و باید این دلیل وابست است. نلام این حباب و او نست است چون من است محمد صلی اللہ علیه و آله و سلم اس نام کرد که بزرگتر از کب قدر است. نلام این حباب و او نست است. نلام این حباب و او از نام اعلم پرستینه می‌بینم می‌بینم که پیغمبر از کب کم کرد و باید این دلیل نست است. نلام این حباب و او از نام اعلم پرستینه می‌بینم می‌بینم که پیغمبر از کب کم کرد و باید این دلیل نست است. نلام این حباب و او از نام اعلم پرستینه می‌بینم می‌بینم که پیغمبر از کب کم کرد و باید این دلیل نست است. نلام این حباب و او از نام اعلم پرستینه می‌بینم می‌بینم که پیغمبر از کب کم کرد و باید این دلیل نست است.

پچان سایه سر بر زبان یا مودست همدم یا همدم برش و تهدید احتراف بگویید و هر کار که خوب باشد این است آن را فخر ننمایم و میدعوه هر کار که دشمن خوب باشد این است آن عذاب فی و این است به آن عل کنید و عذاب عامل خواجت بی هرمن و همت یکدیگر مسلمان یا انسان یا اندیش اکبر این نسبت عل خاند و است بایده و قت شان تیرند.

از طرف مای بب خان قوم احمدزی موافق بـ زمان و مصراشر

و عاقلان بکه میل بس است. عاقلان اگر قرآن را ختم کنند باز هم کم است.

گفتم این راه بسیار سخت است و نیاز است که در گروهی که آنها، او را به قابل شناخت بزندیست سفر شنید، شخصی عین اکلادت اش می‌باشد.

فیضکی نازنی مردمان مهندسی و علیین محقق علمام حضرت غلام ۰۰۹۲۱۳۳۸۷۱۸۴۳۴ کر مدد مدد را مرید و ماخته تعداد ۹۴۴۴ تبریز کهوری و اهل ۳۲

جی لی یکم و سی صد

پنجمین علام مسیحیه علام احمد آستانه‌گرد که، نعمت حکم، بیکاری را، و رادیوی راهیان اکتوالیست‌زد (این طراحت کنون) غرضی را در حق تربیت امید نهادن منی گذاشت آغاز خواسته است. قبول نیشود.

ضرورتِ دین را چه ایجاد کرده‌اند کافراست

شکرخان ایجاد و اندیشه تعدادی از نیاز است. جو سبک کنست که گویند می‌توان است نادار گوئید و گفته است آن زیلاست نایاب است. این زیلاست نایاب است نایاب است.

آنچه که است علیه سلم، زنگ است لایحه ام، ولله الحمد

اولین زیرساخت از تجهیزات و مکانیزم های امنیتی است که باید خود را در خانه ای آوردن و چنانچه **600000** نفر از این افراد را در خانه ای خواهد داشت.

سازمان امنیت ملی فدرال آمریکا، قدر خانه است که بجز خوار را در اختیار دارد.

تمامی درست را از این دستورات بگیرید و ممکن است که نیاز به تغییراتی باشد.

<sup>103</sup> مکتبت سیاست‌گذاری، ۱۲۷، ۱۰۳.

Environ Biol Fish

کارخانه خودرویی کرمان مخصوصاً در این شهر را نمایند.

• • • • •

A. C. L.

www.scholarone.com/abstract/6726150/2244663/An-empirical-analysis

Digitized by srujanika@gmail.com

كائنات الماء والرطوبة

#### WATER

جعفریان

اسچ میزیده تمام ارعان صفت اینهاه شنده براي ملائكه که تشد است بهم کنم تمام ارعان گفته قابلاً گفتني فهم آواز دا گیک گردد و من و به قلب گفت آن صفات معلم است هم  
گردد و من و به قلب گفت نمی، آن خاص گافر است هم گردوبده من گفت نمی، قلب گفت سخن آن را ملاحت مک مسلم بسیج چادم گردید قلب گفت نمی ببلان گفت  
نمی، دعات مرکبی این میزود هم گردد سکوت اتفاق کرد و ملاحت این رفتگ بجهود کرد و می ببلان مسلم با گافر گفراست آن را می بگفتند هر زانی در قدر احمد بگند و من شریعه  
و بحرب تغییر می اش اصح علم قدم و انتحران انسان را اصح می نماید که آن سال و آن باد آن روز و آن وقت این می را اجر ایکند و اتفاق آن روز نهاده کاش هم یک اجر و گاهه صد اباب  
است آیت شیرین و لذ حکم ما معلمون و ادعای مکریان پریش بدو کند میگیریں و میاضین و کذا می ارعان بخصوصی از ادعای دفع خالی بود اسچ گفت ده سال تمام ارعان بدریم جواب بگویی  
رب شما هم ۹ زیرست زیبی و زرفت دنیا برای ملائک میان شان داده و میزست آنست ایم گرگه ایش را تجاذب بینندند آن وقت میخان نش خاره میخان داشی، داش شده و آن علات ایش  
دندیا و اش شنده بخاره ایکه برمی باد و آن حاتم ۲۶ بند اوز کرده و حد ارعان ۴ بکسر دهیں مل شنده ازین آن آن است که از اس زاده سرو دهیں قبول کرد ۲۷ آوار میخان من  
پرسنی قبول کرد ۳ آوار دهیں موسمی قبول و ارش ۴ آوار دهیں شراب نوشی قبول کرد ۵ آوار میخان به عت قبول و ارش ۶ آوار دهیں ترک مسلط قبول و ارش ۷ آوار  
دهیں ترک حامت قبول و ارش ۸ آوار میخان ایهاب سرو قبول و ارش ۹ آوار دهیں و خود پس زدن قبول و ارش ۱۰ آوار دهیں و خود پس زدن قبول و ارش ۱۱ آوار میخان  
قبول و ارش ۱۲ آوار دهیں از عرض دنیا قبول و ارش ۱۳ حد و بکاهی قبول و ارش ۱۴ آوار میخان گیره نیست قبول و ارش ۱۵ آوار دهیں نقق دهیں سخنه قبول  
و ارش ۱۶ آوار دهیں نیست که دن مسلم قبول و ارش ۱۷ آوار میخان شرک بد عت قبول و ارش ۱۸ آوار دهیں گز خید قبول و ارش ۱۹ آوار دهیں حق جل  
قبل و ارش ۲۰ آوار میخان گذب گردن قبول و ارش ۲۱ آوار دهیں افعال بکرده و قبول و ارش ۲۲ آوار دهیں عایدہ دل قبول و ارش ۲۳ آوار میخان بد غیری  
قبل و ارش ۲۴ آوار میخان بد غیری قبول و ارش ۲۵ آوار دهیں شیطانی قبول و ارش ۲۶ آوار دهیں بمراده قبول و ممن و ارش ۲۷ دین میخان است چک خامد  
میخان است کتاب التوحید میخان العارض و میخان المؤمن ضریت میخان بدوره میخان عذر میخان ۲۷۴.

هر کس که دنبال معرفت است آن شخص را درست سخن نماید و هر کس که از فرض معرفت خود میگذرد، درکش که از فرض معرفت خود میگذرد آن شخص را درست معرفت خود میگیرد.

هر کس که به سنت من علی کند آن شخص امن نیست و آن شخص کرست من را باخواهد که زندگانی خود را در خدمت خدا می‌گذراند. هر کس که به سنت من علی کند آن شخص امن نیست و آن شخص کرست من را باخواهد که زندگانی خود را در خدمت خدا می‌گذراند.

بـ آمان سـلـ وـادـوـ اـکـرـ شـهـتـ پـکـ نـهـ دـهـمـ جـاـورـیـاـ کـرـدـهـ. آـنـ شـوـتـ وـادـوـ اـزـ سـلـ عـنـیـ خـاـکـ کـرـدـهـ وـ سـوـمـ اـشـانـ یـیدـ اـکـرـدـهـ. آـنـ اـشـانـ سـلـ وـشـهـتـ هـرـ دـوـ دـوـ وـکـدـامـ اـشـانـ کـهـ شـهـتـ آـنـ  
عـشـ بـ طـبـ نـاـبـ بـاشـدـ آـنـ عـشـ رـاـزـ جـهـدـهـ تـرـاستـ وـکـدـامـ عـشـ کـهـ سـلـانـ سـلـ آـنـ. شـهـتـ نـاـبـ بـاشـدـ آـنـ عـشـ اـزـ طـلـیـکـ بـسـرـوـ اـضـلـ استـ.

دبلو مسلیح هاشمی ایل است و امامت پدر امام ده قریب ده قریب 72 کوه خارج رو ایض، شیعین و غیریک منظور رسی و سید میدا، شرکال بخود را داشت ایلی، که نزیخون کامل و وزارت امور اعظم و ایرانیم که تبریز بر عالم گردیده است که در بیان روان و سند خیر آن کتاب ایض میان فرق دیگر ایل میباشد امام که نایاب او صدور پذیره نهادی را مطلع کرد و از جمل و مفہوت که شرکت بخود نمایند و راه مناطقین را در نمایند.



- 1- خوارج کیست؟ از قاتون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.
- 2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را نامسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جاپشت مسلمان حرف زده، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتشار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.
- 3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل، جبریه، قدره، کفر، شرک بدعت و نجاست های پنهان نماند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

#### 4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعة فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است..
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطأ نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

- 5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمیعت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینماید که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.
- 6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بندۀ میکند و اساس عقیده آن آیت مطابق قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینمایند. ( والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انا الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایید که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دائم به این فرموده میباشدند.
- از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (1675، 168، 167) بر این مسئلله دلالت دارد.
- 7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بندۀ هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بیهان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بیهان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بندۀ میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.
- 8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بندۀ پیدا میکند و هر کار بندۀ میکند این هم گفار کفر است این گفار کفر است همه کار بدست الله است.
- 9- حرف نداء یعنی یا محمد یار رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف نداء اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایهالمثیر ، یا ایهالمزمول) و از قرآن انکار واضح مینمایند مادر زمان پیغمبر وجود نداشتم در قرآن فرموده (یا ایهالذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، و عیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.
- 10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاشر میخورند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت والجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

- 11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (53-186-54-23) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.
- 12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح هارا گروه گروه و صف، صفات ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بر بكم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کارهای خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میرود و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفقه با آنها یکجا و با کفار رفقه با آنها یکجا میشود. (و من طلب العلم الدنيا و هو کافر و من طلب العلم للحج و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلم).
- 13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگوید و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینماییم.
- 14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.
- 15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الى سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشد و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.
- 16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.
- 17- آذان دادن شفاعت و سیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.
- 18- به گفتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقش بندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حقیقت اسم الله ۹۹ است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبد الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (287-113-62) آن علایم منقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقش بندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قالبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعدا اجازه ذکر به چهر را دارد.
- 23- در طریقه چشته ذکر کاملاً به طور چهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سوریدیه آن هم به تسیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لج نه نشسته بود دلیل آن که همیش خداوند را حاضر و ناظر میبیند و هیچگاه سر لج نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار نست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد حصل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعائی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امّتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطانی داده اطلاع جنت و دورخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز هایی است.

34- انبیاء (ع) ، اولیاء الله به قبر هازنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تغرفه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کننده وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چیاول را شروع کردن اول تمام خانقه ها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردن و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل آرد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قاتون شرعی جزا داده شوند و مکتب ریانی و اصل حقیقت اخوان المسلمين برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمين نام نهاد آنهاست و دعوی ناحق اسلامی دارد و در حققت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابده باشد بیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فشاد آوردن و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

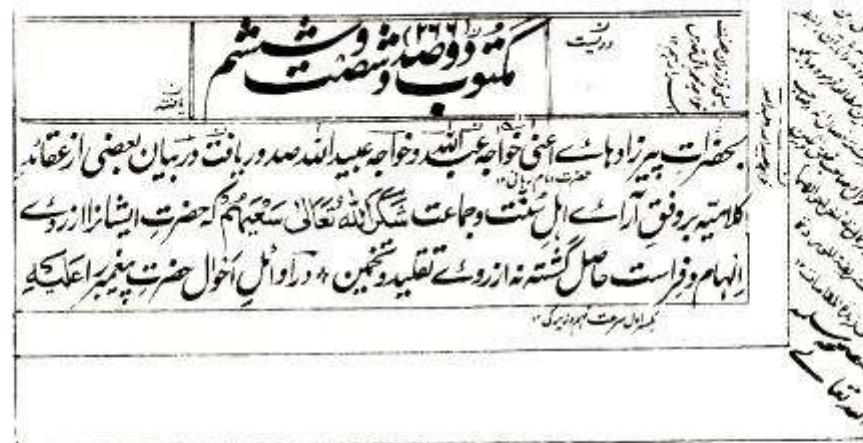
خراب بیا که جای بیرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام  
 جج باز اورا در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از  
 طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف  
 این شخص کمپ مشتو به عربستان هزار همانوس مجاهدین بنام  
 غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در  
 سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بینی گفته که از آن ظالمان  
 سگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ریانی پنجپیری شد و  
 در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد. پ  
 مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امیت ملی و گارنیزیون و  
 پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور  
 گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به  
 نابغه یک گروه جتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک  
 0092338718434 و این گروه ثماکر است هر قسم گفتار میکنند و  
 گفتار حق نمیشنوند بکمالگنه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق  
 نمیگویند همچون کور است هر چیز میبینند جز حق.

حق را نا حق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق  
 را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر  
 است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر  
 گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بددهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را میبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگویند حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امام الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قتال که صورت گرفت در طول 40 سال به میلونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قتال آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخارط نیم متوجه چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



بَلَى اللَّهُ السَّلَوَاتُ لِالشَّكَلَيَاتِ بِلْبَدِ وَرِبِّ الْمَلَائِكَةِ مَعْنَاهُهُ تَوْزِيعُهُ مَلَائِكَةِ الْعِلْمِ كَلَامِيِّ دَاهِنِ وَقَاعِدِهِ  
بِحَضْرَتِ خَواصِهِ خَوْدَگَهِ رَانِيدِهِ بُودَمَازَانِ رَوزَ حَضْرَتِ اِيشَانِ رَادِهِ بَرِّهِ سَلَمَهِ اِرسَالِ کَلَامِیِّ اِسَمِهِ  
عَلِيَّهِ اَسْتَ وَلِکَمِدَهِ اِلَیْنِ دَاکَشِرِسَالِ مَوْأَقَتِهِ بَشَایِخِ مَاتِرِیدِهِ دَارِنِهِ هَابِیانِ رَوْفَلَانِیِّهِ دَوْرِهِ  
دَمَکَمِشِ اِيشَانِ دَرْوَلَاجِدِهِ دَوْنَادَقِهِ لَهَرَادَصَوِّهِ رَانَا قَمِیدِهِ اِعْصَالَتِ رَفَهَهِ اَمَدَهِ بَیَانِ بَلَطَهِ  
اِذَا حَکَامَ فَقَهِیَهِ کَبِصَلَهِ مَتَعْلِقَ اِندَوْرِیَانِ کَحَالَتِ طَرِیَّهِ عَلِیَّهِ قَشَبَنِیَهِ وَالْعِزَمِ اِيشَانِ مَرْتَابَتِهِ  
سَهَتِ رَادَوْرِیَانِ مَنْ اِسْمَاعِلِعِنَاءِ وَمَنْ اِرْحَضَوْرِیَانِ سَقَاصَانِ قَعَدَیَاتِهِ اِلَّا کَشَمَلَنِهِ لَکَلَامِیِّهِ  
سَرَبَتِیَهِ رَوْلَکَلَعِیرِ وَتَحْمِلَلَخِدِرِ بَعْدَ الْحَمَدِ وَالصَّلَوةِ وَتَلْلِغُ الدَّعْوَتِ بَجَابِ مَحَرَوْرَادَهِ  
اِکَارِمِ مَدَنِمَکَهِ اِنْ فَصِیرِ اِرْسَتَاقَدِمِ عَرَقِ اِحْسَانِهِ اَسْتَ وَالْدَّرِگَوَاشِیَانِ اِسْتَ وَرِنِ طَاقِ بَیْنِ الْعَدَتِ  
بَلَےِ رَادِرِیَانِ اَرْفَهَتِهِ اَسْتَ وَچَیِّهِ حَرَوفِ اِنْ رَاهِ رَادِرِیَانِ اَمْرَخَهِ دَوْلَتِ اَنْدَرَاجِ اَهْنَا  
فِی الْبَدَایِتِ بَرْکَتِ صَبَرَتِ اِيشَانِ حَالِلِ کَرَدَهِ وَسَعَادَتِ هَفَرَوْطَنِ رَالْبَصَدِ دَوْدَتِ اِيشَانِ  
اِیَّافَهِ کَوَّجِهِ شَرِیْفِ اِيشَانِ دَرْوَنِمَاهِ اِینِ نَاقَالِ رَانِبَتِ لَعْشَبَنِیَهِ رَسَانِیدِهِ وَحَضَوْرِ غَاصِلِیَنِ  
اِکَابِرِ اَعْطَافِرَمَوْدَهِ دَوْرِیَنِ تَمَدِلِهِ آنِچَهِ اِجْعَدَیَاتِ دَخَلَوْرَاتِ دَانَوارِ وَآوانِ تَبَعَهِ نَکِهِهِ  
وَبَیْهِ کَیِفَیَهَا کَلَطِفِیَلِ اِيشَانِ رَزوْوَادِهِ چَرَشِ وَدَهِ دَچَمَانِ لَعْفَصِیَلِ آنِ نَمَیِّهِنِ تَوْجِهِ شَرِیْفِ شَانِ کَمِ  
وَقَیْقَهِ مَانِهِ باَشَدِ دَهَمَارِیَهِ تَجَهِ وَآخَادَوْرَقَبِ وَجَیْتِ دَاهَاطِ دَسَرِیَانِ کَهَبِنِ فَیِرَکَشَارِدَهِ دَوْلَتِهِ  
اَنِ اَطْلَاعِ نَمَادَهِ شَهِوَوَرَهَ دَرَکَشَتِ دَرَکَشَتِ دَهَشَاهِهِ کَشَتِ دَرَهَدَتِ اَرْعَدَهَاتِ دَهَبَادِیِ اِنِ مَعَارِ  
اَتِ بَهْجَلَهِ اَجَنَّهِ زَبَتِ لَعْشَبَنِیَهِ اَتِ دَحَضَرِ غَاصِلِ اِینِ اَکَارِنَامِهِنِ سَارَفِ بَرِیَانِ آورَونِ  
وَشَانِ اِینِ شَهْوَوَدِ شَاهِدِ رَیَانِ نَمَوَانِ اَرْکَنَهِ نَظَرِیِ اَتِ کَارَغَاهِ اِینِ اَکَابِرِ بَلَنِیدِهِ اَسْتَ  
بَهْرَزِ رَاقِیِ وَقَاسِتِ نَسَبَتِ نَهَارِ وَهَرَگَاهِ اِینِ طَهَرَوَوَتِهِ رَفعِ الْقَدَرِ اِرْضَهِ اِيشَانِ بَایِنِ قَرَرِ  
سَسِیدَهِ باَشَدِ اَکَرِدَتِ عَمَرِ سَخُورِ رَآپَهَالِ اَکَهَامِ قَدَمَهِ عَنْتَهِ عَلِیَّهِ شَماَکَرِدَهِ بَاهَشَمَیِخِ مَكَرِدَهِهِ باَشَدِ  
اَزْتَقَصِیَاتِ خَوْدَچِهِ عَرَضِ نَایِدِ وَلَهَشِهِ مَنَگِیِهِ اَسَهِ خَوْدَچِهِ اَظْهَارِ تَحَايِدِ آمَهَارِ اَمَعَارِفِ هَلَگَاهِ خَوْصَهِهِ

صه من برداگه بخت و پهلوانی ساخته

حسام الدین احمد راحضرت حق بنچاله آنچه اخیر دارد که نویسنده امتعضان را برخواه ایران نموده که بخت  
را در خدمت مادر عطیه بعلیه است ماده داد و اغفار کان رفاقت ساخته است که بین من زبان شود  
هر چونی پر یک شکل و از هزار توکم کرد و سرتبه نصیر پر دلت عذر شد بوسی حضرت ایشان شفیع  
اشت مقربه خیس نصیر از مرور دل که ضعف بدن بین غایب آمده است ای محییات کم بازده از  
آن خواص علاجی سبز خواری بود و در حضور خود شما اطلاع بیدار شد از جمیع معافات بود و بعده از مرگ زندگی باشد  
تو بین بام ایشان در حضور ایشان بینما توصیه کرد و بجهت یک طلاق از این توجیه می خواسته بدمان از  
قرمز و نزد که حضرت والدات ایشان را نیز غایب نداند تو بین حسب الامر غایسانه توجه نموده آمد است  
لی بجهت حضور ایشان آن توجه می خواست لی بآشی صورت که از این واجب الامتنان و صفت لازمه  
ایشان را همچویه واقع شده است یعنی فله زده باشد کلکل با انتظار اشامت و اراده نیتکار اذان  
است احوال پنهان قدر بطریق نصیحت دشته بیهی آیه بلوس هوش استماع خواهند فرمود و آستین  
الله بمحاجه از فرض غمین بعقلان تصحیح عقائد است بوجب آنکه صفاتی ایزت و جماعت  
شکل الله تعالیٰ سعیه هم که فرقه ناجیه اند بعضی از اسائل عقائد کیم ارجاعی خواهد بیان آن  
میشناشد اید و ایست که آنکه مکتال بذات متدس خود موجود است و ایشان بایکجا او و عالمی می خورد  
ازدواجی اوقاعی ایکاد است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال هیچ کس امریچ اصرے با او  
نمکانی فی الحیثیت شرکت نیز است چه وجود و چه غیر آن شکل کرست آنکی و مناسبت لفظی اینجاست  
غایج است صفات و افعال اوقاعی در گیف ذات او بمحاجه ازه بیهی این بصفا  
و افعال ممکن است ایچ سوابت مدار نه مشارع اصنفه علم مراد اینجها صفت است قدیر و سلطنت است  
حقیقی که هر قریعد و تکثر آن راه نیافر است اگر صراحتاً تعدد و تعلقات باشد از این اخاید  
اکثراً نیست این بسیط کلام معلومات از اول و ابیهیان ایجاد شد تکیف میگردند حقیق ایشان ایچ احوال  
مندانه و متصاده ایشان گلی و چندین با اوقات مخصوصه هر کدام و این واحد بمعیط و ایستادت

<sup>۱۵</sup> چنین بودن کرم صحیه اد همکار و شکم برخور باشد.

مکتبہ ملک احمدیہ کوئٹہ کوئٹہ  
کوئٹہ، پاکستان

۱۰۸  
کسرتی از این اندیشه می‌باشد که این اندیشه را در فلسفه اسلامی داشته باشند و این اندیشه را در فلسفه اسلامی داشته باشند.

مکالمہ پاکستانی حکومت کے اچھے رہنمائی کو شدید لامن جنم آمدہ جس

و بے چکونه است و قدریم است وقا نگہدات اولت نعالی کدان را کوین گویند در راه ایجادت  
لنجاییش نیست و دنخاطا هر میکنات خود رئیس و دنگنی شد جهور ش معنی چکونه گنجید +  
و رکابیه که ایمان سلطان چکار دارد و تجھی تعامل و صفات نزد فیض بر تجلی ذات نعالی تقدیم  
متضمنه مریت پر افعال و صفات را در حضرت ذات نعالی تقدیم اندکس اندکلکس کریست با تجھی آنها  
ب تجلی ذات متضمنه بود و آنچه منکب از ذات است نعالی و تقدیم طلاق اعمال مطلاع معاشر معاشر  
اوست ب صحیح الله پرس شغلی آنها تجلی طلاق افعال و صفات بود و تجھی افعال و صفات آنها گیری  
باین کمال نرسد ذلک افضل لله و مقتضی من یشله و الله دوال الفضل اعظمیم بر اصل من در  
او تعالی در پیش پر مطلع کنند و پیچ پیچ زرده حال نمایم، آما و تعالی محظا شاید و در فریضت با ایشان اراده  
ذلک اراده فرمیزید که در پیش فاعل باشد که از خلیل ایشان پیچ نیست تعالی و آنچه بشف و شهود معالوم  
از ایمان نیز نیزه است پس مکنن را در حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز بدل و خیر تصدیق  
نیست ایمان بعییب ایدی اور دو و هر چه کشوف و شهود گرد و تجھی لا نفی با ایشان است ۷  
عن عالم شکار نشود و ام با صنیع کیمی خواهیم شد با بدست ایام را «بیته نشودی حضرت  
ایشان مانسا رسیدن تمام شد» هنوز ایوان است تقاضا مبنده است «مران فریدن پسند است  
پس ایمان آیدیم که او تعالی محظا شایاست و قریب است ایشان و با ایشان است آما معنی طالع  
و قریب و میزت است اور اتعالی نداشیم که میزت احاطه و قرب علی گفتنه را مولات متشابه است  
قابل بتاولیل آن نهیزیم و اتعالی پیچ پیشیزه میخواشود و همچنین پیچ جیزرا او بجانیز مخدودیم و آنچه اینها  
عیارات صوپریه معنی اتحاد مغفور و مشود خلاف صراحت ایشان است زیرا که مراد ایشان ازین کلام  
که مردم اتحاد است اذ انتقال الفقر دنیا الله انت است کچون فقر نام مشودی می گذر حاصل آیدی باقی  
نمیگاند که ایمان فیض خدا متدشود و خدا گرد و که آن کفر و نزدیک است تعالی الله  
سبحانه و تبارکه شیعی هست و اطاعتی داشت علیک کیمی اذ حضرت خواجه امام قادس یعنی میغزه و دنگ که متنی

لهم اهدنا لنهادك ونرشدنا برشدك

دالْعِرْفَ

۱۱۰

آنالوچ

عبارت کنیتی خوش باز است که نعم بلکه باز است که نعم ستم و موجود حق است بمحاجه این وغیره تبدیل  
باز وصفات و افعال و تعالی راه نیست بمحاجه این که آن گایعه دلیل داده به عصیانه فکی افکال  
مُحَدِّث کوئی آن و آنچه صوفیه وجودیه مشرفات حسنه ایشان نموده اند از قبیل غیره تبدیل  
در مرتبه درجوب که آن لکه و ضلال است بلکه این مشرفات را در مرتبه تبلورات کمال او نهادی  
اعتقاد کرده اند باید اگر غیره تبدیل می دهند وصفات و افعال او تعالی راه باید و اونکی ای  
منعی طلاق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در این کمر برخیز جرم مخاج و در پیش  
روج و مخاج نیست و مطهور نیز مخاج و داچاچ از عبارات بعض صوفیه مغموم مشود که او تعالی و مطهور  
الا است آنها می دهند و مصالحتی با محتاج است این سخن بنین فقیر بیارگران است تید اند که مقصود و از  
فرمیش ایشان حصول کمال است مرایشان را نکاری که عالم بینابند در او باشد تعالی  
نقليس کرده و ماما خلقت نیک و نیلان ای ایکن بعد دین ای ایکن فقیون مونیزین منی است  
رس قصود از غلطیت جن و نیس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است ام که علم  
بنای بحق بود بمحاجه اند و آنچه در حدیث قدسی و اتفاق شده است خلقت الخلق بکسر مراد از  
بر معرفت ایشان است ندانک من بعرف شویم و بتوسط معرفت ایشان کاری مصلح ایم  
کمال الله معنی ذیلک علوکی زیارت اول و مکانی ایشان معرفت لفظی سمات ندوش نزد و میرا  
ست بزم و جسمانی نیست و مکانی درمانی ش و صفات کمال او را نیابت است از انجمنه هفت  
مال در کو موجود اند و موجود اند و موجود ذات تعالی و نقدس و این صفات حیات و علم و قدرت  
را و دست و بکسر کلام و مکون این صفات و رفایع موجود اند اگر که در علم موجود دیگر از این  
وجود ذات و رفایع نفس اند تعالی و نقدس چنانچه لعنت ای عصیانه عویش مگان بزند و لعنته اند  
۵ اینه تعلی غیره اند صفات ه با ذات توارز و که عین جرم عین مکان این  
نی صفات است چه غایه صفات است مترمه و فلا سق نزاع ای علمی و اتحاد فضایی گفت اند و این خواز

آن فی الحقیقت  
فیلیم هنر اسلام

علی الکمال نموده اند و ملکه اند که نعمت علم غیرین همراه فات است تعالی و تقدیس یا تعلیم نهم قدر است  
وارادوت است بعیت با امبار و جو خارجی گفتہ ام پس هن تغایر و جو خارجی عبا کنند از نفای  
صفات خالق نشوند و تغایر از اعیانی کا یعنی بهم نفع که اعیان فت و او تعالی میم و اذیت شد  
و غیر از اقامه اند و از ایت ثابت بخوبی قیمتین بر حکم جماع فرموده اند و هر کسی قیدم و از ایت شد  
حق جل و حلال فعال گشته است بمحض این نموده اند آنام نزدیک این راه تکفیر این شیوه است که این  
و غیر از ایشان نموده است که فعال قیدم عقول و فحوش اند و بقیدم مسول و صورت کمان بزوده اند  
و همتوت را با آنچه در ایشان است قیدم و ایستاده حضرت خواجه امام سنت شفیع نموده که شیخ  
محمد الدین بن العربی بقیدم آنچه این فعال است این سخن از خطاب هر عضوف باید است و محول  
ناؤل باید ساخت تا با جماع اهل فل مخالف نشود و اوقاعی قادح خواست از شایعه ایجاب و مطنه  
اصطهاد از منزه و مبین است فل این دست نه خود کمال را با ایجاب و ایستاده نمی انتی از واجب تعالی  
نموده و ایشان ایجاب نموده اند میان چیز و ایشان و تقدیس متعطل بیکار و ایشان اند  
و بجهت مخفی شدن که آن هم با ایجاب است از خاتمه موت و ارض صادرند ایست و جو حادث نیست  
بعین قیع ایشان داده که وجود این چیز در توهم ایشان ثابت نشده است بزرگ فنا در ایشان ایشان  
بین سنجاده و تعالی این کار نیست تا اچار باید که در وقت اضطراب و اخطار از ایجاب عقل اعمال  
از دهد و حضرت حق سخنانه این جماع نکنند که اور ایشان در وجود حادث داشتند و داده اند که گویند که  
عقل تعالی است که باید جا و حادث تعلق دارد بلکه پنهان فعال هم جماع ندارند که اپاره و قرع بیان ایشان  
بیز انتیار نیست این بید و ایشان در حیثیت و کلام است پیش قدر فرق مصالحت اند کافی از این ایجاب  
و حضرت حق سخنانه و تعالی می آید و قرع بیان ای ای و تعالی می طلبند بخلاف این سخنان و چیزی که  
بید و ایشان از تسبیح فرق مصالحت و بلاست مشترک است که کفر و انکار است با ایشان منزه  
و عیاد و عداوت است با ای ای و سلسله دوم سرگردیه مقدمات فاسده است و تبلیغ اهل و شوایران ای

۱۱۳



محتاج اند وجوه اسباب و سانطرا و پوش فعل خود ساعته است و حکمت این بات قدرت آزادیه دلائل  
اسباب و لاین شوست فعل خود کرده حکمت را میزد و جو قدرت فرموده زیرا از این باطفانات که بصیرت  
الشان بخوبی متابعت اینها علیکم الصنایع والسلیمانات متعال شده است میدانند که اسباب  
دو سال که در وجود و بقا با سنجاقه متحابند و نیزت و قیام از وواره و بوسته و از نهاد عالم و قدرت  
و فی الحقيقة جا و حضن اند چونه در و گیر که مثل آنها است هاشیر گزند و اندیش و اختراع آن نهاد  
 قادر است و را اندک آجا و آن میفرماید و حالات لائقه او را عطا مینماید که چنان عقلانی دلک  
از جا و حضن هیئت و اینجا پی برند برقا عالم و مکار او را میدانند که این فعل از احوال نهاد است  
است اور ادا و اکد ایجا و آن فعل میفرماید اس فعل جا و نزد عقدار و پوش فعل این عقیقی نهاد  
بلکه آن فعل از طبقه جا و تیه او ویل شد بر فعل حقیقی کلذ اهدی آرے و قسم الیه فعل جا و پوش  
فعل فعل حقیقی است که از کمال غایب و جا و حضن ابوسط آن فعل صاحب قدرت داشته است و از  
فعال حقیقی کافر گشته بیشین به کثیر او ویدی به کثیر آن عرفت فقیس از مرکبات نهاد  
فهم کرس اینجا رس تجعیه کمال اور فرع اسباب میدانند و ابتداء اشیا را به تو شوط اسباب بجهشت  
حق سنجاقه و تعالی منتهی بسازند میدانند که در فرع اسباب فعل حکمت است که دو من آن خوب  
متصل بمحظی است زیرا مانع خلقت هن ای اطلال اینها علیکم الصنایع والسلیمانات مرامات اسباب  
مینمایند و تغییض امر ما این حی اعات بجهشت حق سنجاقه و تعالی میفرماید چنانچه حضت تعیق و عجل  
نیتنا و علیکم الصنایع والسلیمانات ملاحظه ایم زخم نموده پسران خود او صیئت فرموده باشند و متعال  
من بات کوچیدی و احتمال این ای ای پشتیرو قیمه با وجود این مراعات تغییض اینچن فرموده بدل

لقت و مَا أَعْنَدَ عَنْكُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ مِنْ الْحَمْدُ لِإِلَهٍ بَعْدَهُ وَلَقَدْ جَاءَتْ وَسَلَّمَتْ  
فَلَيْسَ تَوَكِّلُ أَمْلَقَ كَلَوْنَ، وَ حَضَرَتْ حَقْنَ بِشَجَانَهَ وَ قَاتَلَهُ إِنْ يَعْرِفُ أَوْ يَعْرِفُهُ فَرَوْدَهُ اسْتَ وَ بَخْزَوْ  
أَسْبَتْ دَاهَدَهُ كَهْ بَعْدَ زَانَ فَرَوْدَهُ وَ إِنَّهُ لَذُدْ عَلَمَ لِمَا عَلَمَنَاهُ وَ لَكِنَّ الْكَلَنَ الْنَّاسَ لَا يَعْلَمُونَ  
وَ حَضَرَتْ حَقْنَ بِشَجَانَهَ وَ قَاتَلَهُ إِنْ قَاتَلَهُ حَضَرَتْ بِغَيْرِ بَارِزَهِ مِنْ وَسْطَهُ اسْبَابَ اسْبَابَ اسْبَابَ مِنْ فَارِيزَهِ  
إِنَّهَا لَيْسَتْ حَمَلَكَ اللَّهِ وَ مَنْ اشْبَعَهُ مِنْ الْمُعْمَدَيَنْ بِأَقْيَانَهُ تَأْثِيرَ اسْبَابَ طَرَهُ اسْبَابَ طَرَهُ اسْبَابَ طَرَهُ  
بِشَجَانَهَ وَ قَاتَلَهُ وَ لَعِصَمَ اسْبَابَ طَرَهُ بَشَرَهُ غَلَقَنَ فَرَمَيْدَهُ تَأْمُورَ لَقَدَهُ وَ لَعِصَمَ اسْبَابَ طَرَهُ اسْبَابَ طَرَهُ  
خَلَنَكَتْ بِرَنَنَ پَارَهُ سَبَعَ أَشَرَهُ لَخَامَتْهُ بَشَوَهُ چَانَچَهَ شَاهَهُ مِنْهَا يَمَّهُ إِنْ يَعْنِي رَادَهُ اسْبَابَ كَهْ بَوْزَهُ  
اسْبَابَهُ كَاهَهُ بَرَانَ اسْبَابَ مِنْهُ بَشَرَهُ مِشَوَهُ وَ كَاهَهُ بَعْجَ اثْرَهُ إِنَانَ بَطَهُورَهُ آيَدَهُ كَاهَهُ لَطَهُ  
آيَشَرَهُ اسْبَابَ مَكَارَهُ اسْتَ تَأْشِيرَهُ لَغَفتْ وَ آنَ تَأْشِيرَهُ رَادَهُ بَنَگَ وَ جَوَانَ بَنَگَ بَاجَادَ حَضَرَتْ حَقْنَ  
بِشَجَانَهَ وَ قَاتَلَهُ بَاهِيدَهُ اسْتَ رَاهَهُ فَقِيرَهُ دَينَ مَلَادَهُ اسْتَ رَاهَهُ سَبَحَانَهُ اللَّهُمَّ آيَنَ بَيَانَ الْأَيَّجَ  
أَسْتَ كَهْ تَوَسْطَهُ اسْبَابَ مَنَافِي تَوَكَلَنَيْتَ چَانَچَهَ نَاصَانَهُ كَانَ وَ بَنَدَهُ بَلَهُ وَ مِنْ وَسْطَهُ اسْبَابَ بَالَّهُ تَوَكَلَ  
اسْتَ حَضَرَتْ لَعِقُوبَهُ عَلَى الْأَيَّنَتْ أَوْ عَلَيْهِ الْمَلَوَهُ وَ السَّلَامُ مَرَادَتْ بَجَبَ رَابَالْعَوْصِيسَ امْرَجَتْهُ قَلَلَ  
تَوَكَلَنَيْتَ وَ عَلَيْهِ تَرَكَلَتْ وَ عَلَيْهِ قَلَيْتَوَكَلَنَيْتَ لَمَوَكَلَنَيْتَ لَعَلَوَنَيْتَ وَ قَاعَالَهُ بَهَشَرَهُ وَ شَرَتْ نَاعَنَهُ  
إِنَنَ سَرَدَهُ وَ مَا خَيَرَهُ صَنَيَهُ اسْتَ وَ أَرَشَرَهُ صَنَيَهُ إِنَنَ فَرَقَتْ فَرَقَنَ دَرِيَانَ الْأَوَهُ وَ دَصَارَهُ حَضَرَتْ حَقْنَ  
بِشَجَانَهَ وَ قَاعَالَهُ إِلَيْشَتْ رَابَانَ فَرقَ مُضَدَّهُ سَاخَتْ سَارِفَقَ بَوَاسِطَهُ دَمَهُ اهَتْ بَاهِنَهُ  
وَ دَصَلَاتْ مَانَهُ إِذْ مَتَرَهُهُ أَرَيَجَاهُ عَنْدَ رَاغَالَهُ قَاعَالَهُ خَوَدَهُ كَنَهُ إِنَهُ وَ إِيجَارَهُ كَفَهُ وَ مَعَاهُ رَابَهُ مَسَوَهُ سَاقَهُ  
أَنَّ كَلامَهُ شَجَعَهُ الْدِينَ تَسَابِعَانَ امْهُورَهُمْ مِشَوَهُهُ چَانَچَهَ إِيَانَ وَ تَعَالَ صَلَعَهُ مَعْنَى احْمَرَ الْمَاوِيَ اسْتَ كَفَرَ  
بِهِ مَعَاصِي نَزَهَتْهُ مَعَصَيَهُ اسْتَ إِنَنَ سَخَنَ فَرِغَالَهُ إِلَهُ حَقَ اسْتَ وَ سَيَهُ بَاهِنَجَ وَ وَرَكَهُ مَئَشَأَهُ  
أَشَتَهُ اسْتَ چَانَكَهُ كَونَدَهُ كَهْ بَشَرَهُ وَ أَهَنَهُ، تَمَرَضَيَهُ أَمَكَبَهُ اسْتَ حَضَرَتْ حَقْنَ بِشَجَانَهَ وَ قَاعَالَهُ بَهَلَوَهُ  
عَدَرَتْ وَارَادَهُ وَأَوَهُ اسْتَ كَهْ بَاغَتَهُ تَغُودَهُ بَسَبَبَهُ مَيَانَهُ طَلَقَهُ افَعَالَهُ حَضَرَتْ حَقْنَ بِشَجَانَهَ

لر و میان رودخانه های بزرگ از جمله رودخانه های کارون، زاینده رود، دز و ارس است. همچنان که در این رودخانه های بزرگ آثاری از دوران پیش از تاریخ و از دوران اسلامی وجود دارد.

١١٤

نسب است و کسب باشان عادت اللہ سبحانہ بین جاری شدہ است کہ بعد از صد عین  
فرسل خود اغلق حق سبحانہ و تعالیٰ باع فعلم تعلق میشود و چون فصل عجب القصد و انتیا را صد  
می یابد پس ناچار تعلق میخوایم و قسم و قیام و عقاب بروایا نہ لگفتہ اندک اغتیار عرب ضعیف است  
الضعیف باعتراف قوت اغتیار حق سبحانہ لکھنا مسلم است و اگر ضعیف باشی گفته اند  
که در او افضل مانور کافی نیست پس غیر صحیح است قاتل اللہ سبحانہ لا یکلیف بہا اللہ فرضیه  
بنی زید الیشتر کا بنی زید العصیانیہ مافق اب کجا احمد فعل موقت رائمعین بعد بریق  
است گفرموقت راعذ بمحلم جراحت و فراق فرمود و قلد ذات و اگری رامنوط بایمان موقت نہ  
ذلیک تقدیر العزیز الحکیم ان قد یعویض اللہ سبحانہ کا میراث کی کفر و زیدان  
بعضیت حق سبحانہ و تعالیٰ کہ مولیٰ لختم خاصہ و باطنیه است و منوجہ تصورات و آرض است و هر  
بزرگ و کمال کے هرست مرجاً ثقدس اور ایابت است جزا ان کفر بامکار ارشد تصورات بیرون  
تکلووا است و رعایت بخدمتین آماد آوروں بغایب این چنین سخنے برگ کے اور است و دشمن  
اور با وجود مردم احتمت نفس و شیطان یا مدر جزا او و بیترين جزا بود و آن خلدو است و زنجات ملدا  
بعضی ارشیخ فرموده اندک و خلیل بریشت فی الحیثیت فرمود و فضل حق است سبحانہ ومنوط  
ساقعن آن ایمان بنا بریست که هر چه جزا اعمال بود الکی ایشد و مزوف قیر و قون هست فی ای  
مربط بایمان است لیکن ایمان فضل است سبحانہ و عطیتیه او دعائی و خول نام طویک است  
و لفڑا شی است از هر کسی نظر ایارہ ماساصلیک من حست لکھمن اللہ و ماساصلیک من  
کیمیہ قیمیں لفڑیک آمیڈ است که مرطوط ساقعن و خوان هست رایمان فی الحیثیت قیمی  
بایمان است بلکہ تعظیم مونیں پا است کہ این چنین اعظمیم القدر برآن مترب شده است و چونین  
شروع ساقعن و خول نداریکم پیغمبر کفر است پیغمبل اکنذ بیت با وین کفر و بوقیع آمدہ است کہ این  
طوبی خوبیست برو ایمان مترب کشته است بخلاف آنچہ بعضی ارشیخ گفته اندک از این وقیعہ

فالي است و آينه ادار دخول نار که عيل او مت مثل اين فهمتني فيت چه دخول ناري تحقیقت  
مرلوب بکفر است و لله سبحانة المثلهم ها ها و حضرت حق سبحانة که تعالی راموسان درست  
در بیهت خواهند و دید بجهت و بکیف و بشه و بمشال این سلامه است که همچ فرق  
ابل ملت و غير اهل ملت غیر اهل شئت همانکار آنند و رویت بجهت و نکیف راجحه زنے ناید  
که شیخ نجی الدین بن العری فیزرویت آخوند راجحه صوری فرد می آرد و بجز این تخلی تحقیق نماید  
روزه حضرت ایشان مازی شیخ نقل مکید و نذک اگر عغیره را رویت راجه نباید نزیر پیه مقدمه نماید و نویسید  
نزیر خان میگشند و رویت رایان جلی نزیر میگشند هم گذاز رویت ایکار مکید و ندوی محال نمید استند لیسته  
انکار ایشان از بیه بجهت و بکیفیت است که خصوص بمنی نزیر پیه است بخلاف این تخلی که جهته کیف  
ولان مخطوط است پوشیده همانکه رویت آخوند راجحه صوری فرو و آوردن فی تحقیقت بناهار کزان

است مردیت را پنهان جلی صوری اک رصد اتحادیات صوری دنیا بعد ابو رویت حق فیت تعالی  
۵ بیرون از المعنون بعید کیفیه و از مرکل و ضربین مثالی بعثت اینیا عالمهم الصدق  
والشتمات حضرت عالیان است اگر توسط و جواین بزرگواران نمی بود ماگر امازی بعرفت ای  
او سبحانه که نمی بتوود عقول انسانی باید نزیر و دعوت ایشان ازین معنی معزول است افها  
ت تمام با تقدیم این بزرگواران درین محامله مخنوں آسے بعل ہر چند بجهت است اما بجهت ناما  
است و بجهت بیرون ز رسیده تجربه بالغه بعثت اینیا است علیه حوصله الصدوات و الشتمات که عذاب  
دژاب اخروی دلی مسوط بایست سوال چون عذاب اخروی دلی مسوط بعثت ش  
پر بعثت راحمت عالیان گفتند چه منته بود چو ایوب بجواب بعثت عین رحمت است که بجهت  
ذات و صفات و احباب الوجود است تعالی و نقل ایوس که تضییین سعادت فیویه و اخرویه است و دیدو  
بعثت معلوم و میراث است ایچ مناسب جناب مدرس اوقاتی است ایچ مناسب جناب

وجوب کرده ام از لوازم است از آنها صفات و آغاز کدام است و قابل است که از این طلاق این نویه آید و اجتناب ازین کرد و شود بلکه بایست که از شخص خود کمال انصاصان دارد شخص اکمال انجام داشت این نیز نزد فخر فرق همچو طاهره و باطن است باید است تراکم امنی انسابه راه بجانب سرعتی نسبت دهد و ایشان را شناسد ترا بحضرت او بخواهد همیشبا ز رو بعثت است که باطل از حق جداساخته است و با شخصی عبادت را بخواهی عبادت نماید از این بعثت است که برای حق بخواهد بتوسط آن دعوت می فرمایند و بنده با اراده ایجاد قرب و مصلحه ای جلیل طلاقه بیرسانند و بولایه شفاعة بعثت اطلاع بر رضایت مولای جلسه اهله میرمیشو و حکایت و جواہر صفت و رنگ اونعلانیم چو ازان نیز میگردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقتدر شد که بعثت ایندست ایجاد است و آنکه منقاد به راه نفس آماره گشته بکلم شیطان آینکه بعثت نماید و بعضا نایاب بعثت عمل نمایند که بعثت پیشیت و بعثت چرا حجت نبود و سوال عقل فی خذ ذات هر چند را حکم اکبری حلیث از ناقص تمام است اما اچرا متوجه که بعد از حصول تصفیه و تزکیه عقل ایست بسته و اتصال غیر تکلیف بر پیش و جویی عقایت و تقدیم است پیدا شود که بسیب آن مناسب است و اتصال احکام از بجا اخذ نماید و حاجت به بعثت که بتوسط همکانت نشود حجایب عقل هر چند آن مناسب است اتصال پس اکندا اتفاقی که مان کیم بیولانی داشت باکن ایل زگرد و محظوظ نام پیدا کند پس و اینمه همیشه و اینگاهی در پیش و متوجه هرگز خیال او را نگذارد و وقت عصیتی و شهوتی همچو همه مصارح ب او بوده و ذهنی جرس و شر و سر وقت نمایم و باشدند سود و نیان که از لوانیم فرع انسان است ازین نیک نبود و خطاب و غلط که از خواهیم این بیش از حد اینها شدیم عقل شایان اعتماد نبود و احکام با خود دلو از سلطان و هم و تصرف خیال مصنوع نبود و از شایان انسان و مطنه ایضاً مخدوش باشد بخلاف ایکم که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل بجز اپس ناچار شایان اعتماد بود و احکام با خود دلو

او از شناسه کوچم و حیا ف نظرش بیان خطا مصون باشد و در پیش از وقت محروم کرد و کوکم تبلیغ رسانی ننموده  
در آنست ای این بخوبی و خوب است از قدرات سلطنتی غیر صادق که از ادوم هم توان این مصلحته نهاده باشیا  
با این عالم ضمیر م شود بعیتیک دران وقت اصلاح نمایم تو اندک رو و شانی احوال کاکه بود که علم آن تغیر نمود  
و کاکه نه و مناس لاجرم آن علوم با اسطه خطط آن مقدمات همیت لذب پیام ای کنه و از اعتماد  
سے برآیندی اندلک کوئم که حصول حقیقت زنگریه نمیتوانست باشیان اعمال معاوکه مرضیات مولی ای ایشان  
بسیخ اند و این بخوبی و روف برجست است چنانکه لذت پیش بفریشت حصول حقیقت تصفیق و تزوجه  
میشیر نمیشود و صفاتی که کجا در ای ایشان را مصالح میشواان صفاتی نفس ایت نصفاتی قلب  
و صفاتی نفس غیر اضلاالت بخی افزایید و بجز اذیات ولات نے ناید و کشف بعثه از امور  
غیری که در وقت صفاتی نفس کافرا و ای نفس را دست میدهاید لاج است که مقصود و ازان خرابی  
و خسارت آن جایه است بخان الله بسخاکه لعنه هنر والبسته مجتمعه میستید ان میلین علیکو  
و علیکم الصالکات ملائکات و علی الدهوال ای این بخی و افعی گشت که تکلیف شرعی که از ایه  
نابت شده است نیز چشم است دان چنانکه نگران تکلیف شرعی از لایعده وزنا و قمگان بروه اند  
و تکلیف را زنگفت اتصویر و نمی میتوان ای اند و گویند که کدام مهر باشی است که عباد را ای ایور شاق  
تکلیف کنه و گویند که اگر مقصدا ش است آن تکلیف عمل کن شنبه بیست خواهد برفت و از خلاف آنرا  
نمیگیرد شوند بخ خوارند برف چرا تکلیف نکنند و گذازند که بخورد و خسنه و بطور خود باشند لیکن  
و تخریان مگزید اند که شکر نمیخواهی ایت خدوارین تکلیفات شرعیه بیان ایشان آن میگردد  
پس تکلیف بخ ای ایج ب ایشان ای ایتم عالم نمیتوان بین تکلیف است اگر هر یکه بطور خود میگزیده  
غیر مشرات و مصادیقه شے امدهم ب ایه و میتوانست درین مال دیگرے دست درازی میگرد و گشت

## الله عز و جل

لهم انت الحمد لله رب العالمين رب العرش العالى رب السموات السبع رب السموات السبع رب السموات السبع  
لهم انت الحمد لله رب العالمين رب العرش العالى رب السموات السبع رب السموات السبع رب السموات السبع

۱۲۰

و فا و پیش می آمد هم خود ضائع می شد و هم اور اضائع می باخت عیاد ای الله سبحانہ کا زیر احتجاج  
و موانع شرعی نمایند و مکلف القصاص حیثیت یا اولی الگاباٹ اگرچہ حکم نباشد  
زپے ہد کند زنگے مست و رکبیتے ہیں ایک کو یکم کو اعلیٰ الاتصال است و عباد  
ملوک اولین سبحانہ اپس سر جھکے و تصرف کو ایشان فرمائیں خیر و صلاح است تو ایشان ظلم و فساد  
منتهیہ و میر است لایسا کل مکن مایل فعل کر انہم و ایک ایسا معاوہ کشاہ زبان جزویں دید اولیہ  
والزم ابدیون خرست و غلب ابی فرمای جائے اغترف نیت و دریک بخیر تصرف نہ تماشائیہ  
ستم پیدا کیں و خلاف املاک کافی تحقیقت املاک اولین سبحانہ کا زندگی بحیثیت نصفات ایسا و ایسا عین سمع  
پیر کو صاحبیت بوجسته بعضی صالح آن املاک را بابت وادی است و فی تحقیقت املاک اولین  
سبحانہ پسر صرف اور آنہا ہمان قدر بخوبی ایشان کا الاتصال آن تصرف را بخوبی فرمودت  
و سیاح ساخته انجام بزرگواران علیہم الصطاوت والشکایت بالعام حق جل جلال اخبار تدوہ اند  
و بیان حکما فرمودہ اند ہمہ صادق اند بطراب و افع و احکام اجتنبہ و دیاں بزرگواران علیہم الصطاوت  
و القسمیات و التحقیقات ہمیں خطا بخوبی فرمودہ اند اما تقریر خطا و حق ایشان بخوبی زداشتہ اند و گفتہ اند  
کرو و ایشان را یا ان خطا مشتملہ میسا زندگانی کی ان بعد بی میرانی نکلا عذتا دیدنک ایشان  
غذب تبرک فران را و بعینہ اوصاصیان ایں یا ان راحت است بخی صادق علیہ عالم الصطاوت  
و ملسلیک ایان خبر و اده و سوال منکر و بخیر و منان را کافران را و تبرک نیز حق است تبرک است  
و بیان دینیا و آخرت غذب او نیز بیک وجہ مناسبت بعد بذب و نیوی اور کو اقطع نہ راست بوصہ  
و یکری مناسبت بعد ایک آخری کوئی تحقیقت از عذاب ہمایے آخرت است کرہ ایک ایسا بیرونی میں چون  
علیہا لغدی و عشیان ایکتی فی علایب القدر و محیین راحت فی نیز سر و وجہ وار و عماوند کے  
است کرازیلات و میا ای ایکمال کرم و رافت و گذر و ندو اصلما مسوادہ نہ فرمائید و اگر و متعارف  
آئندہ کمال حجت کفارت لیا ہان اور الام مجنون فیروی سازند و اگر بقیہ ما نہ باشد بعطفه قبر

و مختهای که در آن مطلب مقرر ساخته اند کفارات لکنند تا پاک و پاکیزه بخشیده باشند که دو قوه هر کجا  
چنین چند دو مواده اور با خود امدازند عین عذالت آماوا کے برگاه ها ران و شناساران  
بیکن اگر از اهل سلام است مال او جست است و از عذاب ابدی محفوظ آین نیز نعمت است عظیم  
بریان اشیعهم لذت ای این را اغفاری کن اینک عذر کل شکعه قدر بزیجه میرستید فرشیان عذر غسل الله  
و علیهم الصالوات والسلامیات روز تیام است حق است و در آن روز سموات و کواکب و ارض  
و جبال و بخار و حیوان و بیبات و بسایران بخوبیه و مم ناصیح خواهند گشت آسمانها منشی گردند  
و مستاران امضا پریده اکتف و بزیرند و زین و کوه های اینها منشی بر شود آن اعدام و افشا و بخواهند  
اعلم و ارو و بقیه خانه از قبر را بر محبیه نموده باشند وند و فلسفه اعدام مخلوقات و کواب را تجویز  
نمند و فنا و فساد را بینها جایز نمایند اینها از اولی و ابدی کویند معددا لذت ستارگان ایشان  
از بخیروی خود را در زمزمه اهل سلام میگیرند و ایشان بغض از احکام اسلام میباشد عجب آنکه بغض  
از اهل سلام این عقی را ز ایشان باور میدارند و بغض خانی ایشان اسلام میدانند عجب آنکه  
بغض از اسلام ایشان اسلام بغض کار این جماعت امکان میدانند و طعن و شنج اینها اینکه اگر  
حوال آنکه احتمال کار تصویص قطعی اند و اگر اجماع اینها مینمایند علیهم الصالوات والسلامیات قال الله  
تعالی ایذا الشیئ میورت و لذت الجمیع و لذت درست و قال الله تعالی ایذا الشیئ میورت و لذت  
لذت ایضا و حقت و قال الله تعالی و فتحت الہم و مکانت ابو زاید شفت و لطفان ذلک فی القول  
گفایر و نیم اند که مجرم و تغوفه بلکه شهاده و اسلام کافی نیست اصمیت جمیع ماعلم محبیه من این  
بالضرر و رق باید و قبری اکفرو کافری نیز در کار است اسلام مدورت بنت و دید و دنه سخط الفتاد  
و حساب وزان و صراط حق است که شخص اوقی علیه و علی الله الصالوات والسلام ای اول خبر و اده  
اسهای او بغض اینها میگیرند طوری است از جملان طوری است امور از عذر احتصار ساقط است په طوری است در این  
طبعی است اینها صراط امیار این طریق عقل هر چیز ساختن فی احیقت ایکا طوری نیست است اینها

۱۳۳

اجماع اول بعد مقوله خذاب کفاشتنی شنخ است و مجال خدا رکش بسیار است خلا اعنداد  
به معنی کونه مخالف اجماع امسایین ملکه بنده است خدا اندیجه سلطانه که از حاشی صوره ندوان  
خطاب ایمان حضرت لا عصمت اللهم آه هم و یقعنی مایعه هر قی اخرون و آشامیدن پاک اند  
وازدن شوی نزهه اند و میر او زکریا فشار و قرآن مجید و حق ایشان باعضا شرف منفه دلوست  
و عصف نسا کا اور دسخانه تذکیر العصمه ایغی خی نفسیه تعالی و حضرت حق شخا و عائمه بعض  
از ایشان برسالت برگزیده است چنانچه بعضا ایشان رانیزی میان دلت شرف ساخته که تجھیز  
بر ایشان ملکه مسلاخه ایشان حجت عویش ملامت خی راند که خوش بر افضل اند اخوه دکان  
غزالی و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکتبا فضیلت خوش ملک خوش بشر فعال اند و ایچه برقی  
ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک انتقال است اولادیت بی علیهم الصداقات والشکایات  
آناد رفاقت و رسالت و بجهة الیست مرنی رله ملک بآن زریده است و آن در بزاره بخفر غاکه  
است که خصوصیت ایشان رفیق طلب ساخته اند که کمالات ولات را نسبت بحالات نموده  
پیچ اعنداد نسبت کا ش حکم طه و داشت نسبت بدریا می بحیط پس مریت که از راه نبوت آید بمن  
زیاده خواهد بود ازان نزدیت که از راه ولایت حامل شود پس افتخاریت مطلق همانیارا بود علیهم  
الشکایات والشکایات فضل خرمی شرمکد کرامه است علیهمی ای علیهم الصداقات والشکایات فرضی  
ست کمال ایچه بروز من العملاء شکر الله تعالی سعیمه این تحقیق لایح آشت که بیچ ولی برسانی از  
ایمان رس علیهم الصداقات والشکایات بلکه سر آن ولی همیشه در قدم آن بی بود باید و است که در  
مشکل ارسال کر عملاء صوفیه و آن اختلاف وارد چون نیک لایحه می نماید حق بجانب علماء میان  
رسانی آشت که لایحه ای باسطه متابعت ایمان علیهم الصداقات والشکایات که بحالات نبوت و علوم آن  
تفوز کرد و است و لایحه صوفیت مقصود بر کمالات ولایت و معاشر ایست ایشان پاچ علیکه از مشکله  
نبوت اند نموده شود اتفاق و آخر خواهد بود ایچه از مرتبه ولایت ماخوذ شود تحقیق بعضا این را

شده بین مداری نسبت بر این ایشان در میان نظریه های دوستانه میگذرد.

و رکن مکست ام فرزندی اشیدی و بیان طرق نوشته است آنچه یافته است اگر خواسته باز باشی  
و حکم این اتفاق را در میان عبارت از تصدیق قلبی است باخوازدن بطری ضرورت و تو اثر را سیده او فراز انسانی  
بازیزین ایمان ایمان لفظ اندکی میگذرد اما این مفهوم این عبارت را در وعده ایمان میگذرد و مذکور شد  
و اینچه در کارهای ایمان عبارت از خدا نفس و لوازم آن بخوبی بین زندگی و میراثی داشته باشد و همچنان  
این تصدیق شیری از کفر نمایم صدق و متن است که مبالغ انداد ششم است و فی الحجۃت  
حکم احکام شناخت است لایلی هنگ کار و لایلی هنگ کار و محبی ایمان از شیری کفر حاضر نبود و از این  
آن شیری قابی است و آنکه آن تبری قبی و قابی و تبری عبارت از شمن است باشان  
حق بجهان و عالم آن شمنی خواهی قلب بود و از حقیقت از پر ایشان و کاشتم باشد و خواهد بقدر و قابل  
هر دو در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایمه الائمه جا هد الکفار را این دین و لغاظ علیهم  
مُحَمَّدِينْ معنی است پر محبت خداک عز و جل و محبت رسول او علیه و علی الی اللہ کار فی المیا  
بی شمنی و شمان ایشان صوت زندگی ع قولی بی تبری نیست مگرین و ایجاد ادعا است  
شمعی که این عده را در دولات الهیت جباری ساخته اند و تبری غلط اسلامه و خیر ایشان را شرط آن  
مسئلات و مشتمل اند اما این است از ریا که تبری از شیخان شرط دولات و سران و شمنه اند تبری  
سلطان از ایشان و همچنان عالم شمعی تجزیه کرد اصحاب پیر غیر علیهم الصداق است و لشکریان  
بالی میست پیر غیر علیهم الصداق است لشکریان ایشان شمشیت شمن باشد و حال آنکه این نزد ایشان  
و محبت او علیهم الصداق ایشان شمشیت شمشیت شمشیت شمشیت شمشیت شمشیت شمشیت شمشیت  
واوده چکونه و شمنی این میست را بایشان نسبت توان ساخت و مال آنکه پسر قطعی محبت ایشان  
آن سور علیهم الصداق ایشان شمشیت شمشیت شمشیت شمشیت شمشیت شمشیت شمشیت شمشیت  
لشکریان ایشان ایشان شمشیت  
حسنه تریکه فیه ماحصلها حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام و علیه السلام و علیه السلام

59

و اور ازانیں ارتیدا اوشکر نہ چاہ کیا کہ مسیداں ہوتے ہیں بلامسیدا اندس پنچتوںے تھلے بایکد شکنض  
و رکھرخت بعد اذاب ابڑی گرفتار گروہ حال آنکہ در آن خبر صحیح آمده است کہ سیکھ دروں اور خدا رفرہ  
اذاہاں بیوہ از وقوع اور ابیر و ان خواہست اور دو غلب مخلص خواہند گذشت تحقیق این مسلم  
تزوییک تو صیحت لکھیم کہ گزر کا ذمہ محض است عذاب مخلص صیب است عیاذ بالله من جهان غمیۃ  
و اگر با وجود ایشان مرکم کفر فریاد یا ان نیز در بعد اذاب وغیرہ مبتدا خواہد کیا کہ است آن ذمہ ایمان نیز  
است کہ اغلو و غذاب خلاص شود و از گرفتاری اُنیں نجات یابد فضیر کیا جائے بعیادت شخھے نہ تھے  
کہ عالم اور قریب با حفظ اس سیدہ بیوہ چون متوجہ حال اور شد ویکر قلب اٹھلاتے بسیار وارہ ہر چیز  
متوجہ وفع آن نظمات شد فائدہ نہ کرو بعد از تو چیزیں اسلام شد کہ آن نظمات اُنیں اوصفات کہ است  
کہ دروں گئی نوبت پہنچا آن کہ دریافت تعلیمات است باکروہ ایل کفر و جہات و فرعان نظمات  
نمکینت تدقیق اوازان نظمات مربوط بعد اذاب نارت کہ جواہر کفر است ذمہ علم شد کہ ذرہ از  
ایمان وار کیہ کرت آن آپر اور از دو ناخ خواہست برآور و بیوہ این حال اور وسے شاہدہ  
نمود بنا گالہ است کہ آپر جیت زہ او نماز بایکر و ماہ بعد از تو چیزیں ظاہر شد کہ نماز بایکر و پس مسلمان نے کہ  
باوجود ایمان رسم اول کفر میتا یعنی تکھیم ایم ایشان مے کندہ بیخازہ ایہ نماز بایکر و بچھار لمحی  
نیا پر ساخت حکامہ والعمل الیقّم و امید و ربار بید و کوہ اخیر کیت ایمان از غذاب ابڑی نجات یابند  
پس علم شد کہ ایل کفر اغلو و غضرت فیت و لق اللہ الکافرین ایک شرک یہ الگ کافر فرست است  
عذاب ابڑی جواہر فرست و اگر ذرہ ایمان نیز دار و جہست ادا و غذاب بر موقت است اذناز و در  
لما کر کر بایران شاء اللہ تعالیٰ عفقو ان شاء علیت تزوییق عذاب و موناخ موقت باشد یا بعد  
محض میکفر است و بعض افادات کہ مکما سیکھیو میتھیکی و ایں کیا کر گناہ ان ایشان غضرت نہ دار آمد  
بتوہ بائش فاعث یا مجرم و غدوہ احسان ذمہ ایمان کیا کر ایلام چون ذمہ می یا شد اند و مکرات موت  
کفر نہ تھے ایسے ہست کہ عذاب ایمان جست رایڈر فیر غایت کندہ و حیتے ویکر ایوجو و مختہ مانست  
معنی کیا کہ ایسے ہست و مذہ ایمان بیوہ بیوہ کلکن غضرت در آمد و کلمن غذرہ مدت نیمہ مسکن ایوہ

112

يدين، صدر ضعف القوى وأعليمه بالحكمة. **أبي** «

گفته ازان یقینه که آن انجلا و روشنی ندارد و کویا بعضی غیرتجالی یقین را یقین نمی‌شوند با این بعض  
تجالی یقین نمی‌شوند اما بعض گفته و مجتهد بیکار که صدقه تاطفا و شتم و مذکور که آن زیادتی و نقصان راجع  
به صفات یقین است به غیر یقین لازم یقین اغیر اند و بعض گفته مثل آنکه و آمیخته بر که در  
اجلا و نور انتیت تفاوت دارد و مجتهد بین آمیخته که انجلا و زیاده وار و نایندگی در پوشش نزهت  
گوید این آمیخته زیاده است اما آمیخته و گردد که آن انجلا و نایندگی ندارد و مجتهد و گردد که هر دو آمیخته  
بلبراند زیادت و نقصان ندارند تفاوت دارند و نایندگی است که از صفات آن و آمیخته است  
پس از شخص شناختی صادر است و بحقیقت شنیده و از شخص شناختی از مخصوص بظاهر است تفاوت  
مات زنده و زنده الله الذین امْؤْمِنُوكُلُّ الَّذِينَ أَوْلَى الْعِلْمَ بِهِ رَجَاهُنَّ لَمْ يَقِنْ لَمْ يَقِنْ  
بینهم ازان فوق شده است اما اخیر اضافات مخالفان که بر عده زیادتی و نقصان ایمان نموده اند از  
اشت و ایمان علمه مومنان و زنجیع و جوهر شیل ایمان انبیاء علیهم السلام الصداقه والتسیله ایشان را که  
ایمان انبیاء علیهم السلام الصداقه والتسیله ایشان را که نایم انجلا و نور انتیت  
وار و ایمان حائمه مومنان که کلامات و کدویات وارد عکی تفاوت در کافیهم و کچین ایمان  
اشت ایل بکر منحلا لله تعالیٰ یعنی که در عین زیاده ایمان این اشت است باعضاً انجلا و نور انتیت  
بايد و اشت و زیادتی را از صفات کارل بایر ساخت نمی‌منی که انبیاء علیهم السلام الصداقه والتسیله  
باعامه و نفس انسانیت بر این دو در حقیقت دو ذات هستند که این صفات کامل آمده است ایل  
صفات کامل ندارد و کویا ازان خواست و از خوش و فضائل آن فوج هستم با وجود این تفاوت  
و نفس انسانیت زیادتی و نقصان راهی یابد و نمیتوان گفت که انسانیت قابل زیادتی و نقصان  
است علی الله بجهاته الملکیم المصوّب و ایضاً گویند که عدا از تصدیق ایمانی نزد بعضی صدقیق  
منطبق است که شامل طبق یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را و نفس ایمان چنان گشته  
ایکن صحیح آن است که مراد از صدقیق ایجا یقین و از عان تلبی است نه معنی عام که شامل هم

عنوان: كلية التربية والعلوم الإنسانية - جامعة الملك عبد الله بن عبد الرحمن

۱۰۷

أَيْ بَكْرٍ وَعَمَرًا لِاجْلَدَتْهُ جَلْدَ الْمُقْلَدَعِ رَمْثَانٌ ذَلِكَ مِنْهُ وَرَعْدَهُ وَمِنَ الظَّاهِرَاتِ مِنْهُ  
بِحِينَتِ كَلْيَالِ فِيهَا إِلْكَنَا رَاحِدَ كَيْنَ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَكَارِ الشَّيْعَةِ أَصْلُ الْخَيْرِ  
تَفَضِيلُ عَلَى إِيمَانِهِ لِأَنَّهُمْ أَكْلَهُنَّ نَفْسَهُمْ وَلَا يَأْتِي أَصْلُهُمْ أَكْلَهُنَّ فَإِنْ وَرَدَ أَنْ أَجْهَدَهُمْ أَخْالَفَهُ كُلَّ ذَلِكَ  
مُسْتَقَدُهُنَّ الصَّلَاةِ وَمَا تَفْضِيلُ عَمَّا يُنْهَا إِلَيْهِ أَنْهُمْ أَيْسَرُ  
كَذَلِكَ بَعْدَ أَخْرِيْنَ عَمَّا يُنْهَا إِلَيْهِ أَنْهُمْ أَيْسَرُ  
أَفْضَلُهُنَّ حَسْرَتْ عَمَّانَ إِذَا هُمْ مَا لَكَ نَعْلَ كَوْهُهُ أَمْ تَعْشِيْ عِيَاضَ فَهُنَّ كَمَا أَوْجَعَ كَوْهُهُ  
بَسُورَتْ تَفْضِيلُ عَمَّانَ وَرَطْبِيَ الْفَتَّةِ هُنَّ مُهَلَّكُهُ أَخْوَانُ شَاءَ اللَّهُ شَاءَ  
أَعْظَمُ سَمْرَادَهُ أَهْمَدَ مِنْ عَلَهَا كَيْتَ السَّيْنَةِ وَلِجَاهَتِ تَفْضِيلُ الْخَيْرِ وَلِجَاهَتِ  
نَزْوَرَانَ فَقَرَأَتْ سَيَارَانَ عَبَارَتْ رَاهِنَ وَكِيرَتْ كَوْنَ طَوْفَشَنَ وَنَمَالَ دَلَّا بُورَهُ وَرَزَانَ  
خَلَاقَتْ حَسْرَتْ مُهَنَّنَ بِسَارَشَهُ بُودَوَبِلَهَا لَهُ مَرْدَمَ ازِيزَ رَاهَ كَهُورَتَهُ لَاهِيَافَهُ أَهْمَانَ  
لَاهِيَافَهُ فَرَسُونَهُ وَرَجَيَ اِيشَانَ لَفَطِ عَجَتْ أَخْتَيَارَ نَوْهَهُ اسْتَ دَوَوَيَيَ اِيشَانَ رَاهِعَالَهَاتَ سَكَتَ  
سَاخَتَهُ بَهُوكَشَهُهُ تَوْقَتَهُ لَهُونَطَ بُودَكِيتَ وَكَتَبَتْ لَخَنْدَيَهُ مَشْحُونَهُ بَاهَ أَفْضَلَيَهُمْ عَلَى شَرِيكَهُ  
خَلَاقَتْهُمْ بَاهِلَهُ صَلَيَتْ شَخِينَ لَصَنِيَّهُ اسْتَ وَضَنَيَتْ حَسْرَتْ عَمَّانَ زَوْنَ اوسَتَ أَهْجَوَهُنَّ  
كَرِمَكَرِمَتْ حَسْرَتْ عَمَّانَ رَاهِيَلَهُ كَلَفِلَيَتْ شَخِينَ رَاهِيَلَهُ كَجَفَنَ كَنِيَمَ وَبَهِيَعَ وَسَالَنَ أَهْيَمَ  
چَعَلَارَادَرَكَشَهُ اِداً خَلَافَ اسْتَ وَقَطْعَيَتْ اِينَ اِجَاعَ قَلَنَ فَالَّهُ اِيَنَنَهُنَّ سَرِيدَهُ وَ  
اسْتَ كَبَوَسَطَهُ اِحتِيَاطَهُ وَقَنَنَ اِوْتَوْقَتَهُ كَوْهُهُ اِندَاهِيَهُ اِيَكَهُ بَحَضَرَتْ پَغِيمَهُ اِزَاهَيَهُ اِخْلَفَهُ وَلَشَدَنَ  
اوَيرَهُ وَنَكَبَهُ اِيَهَسَهُ اسْتَ كَهُزَاهَهُ اِيَنَهُ اِماَعنَنَ باَوَسِيمَهُ عَلَيْهِهِ عَلِيَهِهِ الْصَّلَاةُ وَالْكَلَامُ  
قَالَ عَدِيقَهُ الْمَاصَلَهُ وَالْكَلَامَهُ اللَّهُ فَأَحْسَافَ لَهُتَخَدَرَ زَهَمَعَضَمَنَ اَعْدَاهُتَهُمَهُ وَجَهَيَ  
لَهُجَهمَ وَنَبَضَهُمَ قَيْسَعَضَنَ اَبَضَهُمَ وَمَنْ اَذَا هُمْ قَدَّ اَذَافَ وَمَنْ اَذَا فَقَدَ اَذَالَهَ



در حقیقت شیوه اخراجی علیکم کافی معلمی یا همان راه بیکاری عن طلاق است ممکن است در فرمایش آن اصلی احکام  
رسانیده و الله اکر علی امامه متده پیش از همه هر چند این فضای رسانیده نمایم و حقیقت این دعائی است  
و فعل فوجی شیوه اخراجی علیکم کافی است که الله تعالیٰ تهمه آنها را اخراج کنند و مکنند اما لایق باشد  
که لفظه ایماده تهدیت کنند اما این اخراجی اجتنابی از لامست درست و از طرقی شیوه  
مرفع مراحتی حقوقی صحبت خیر ام بر اعلیٰ ایل الله الصلوات والغیات نموده و چیز فحاح کرام را  
پسکنی یا باید کرد و بدین معنی بجزیعیت دلایل ایله الصدوق ع قال ایله الصدوق ع قال ایله الصدوق ع  
قال ایله الصدوق ع قال ایله الصدوق ع والسلام من ایله و مغفرتی سبب شد و من ایله فهم فیم فیعین  
اعظم فیم فیعین که باصحاب این تعلق کروه همان مجتبیت که بن علی شد و ایشان را دوست باید داشت  
با ایشان تعلق گیری و همان شخص است که بن علی شد و ایشان را دوست ایجاد ایشان حضرت ای پیر پیش اشاره  
بلکه جای ایشان در آزار باشیم آنها کرام فرمایند که با محبت ایشان امیریم  
و از شخص ایشان منع غیر امیریم در دوست میداریم بدین معنی علیکم الصداق و اللسانی  
و از شخص ایشان گزین ایشان گزین که این شخص و ایشان ایشان سرمه دشید و یکی میخواهد  
خلی حضرت ای پیر سرچ بودند و مخالفان ایشان بخطاطرایده بین فضولی است هیچیز این محبت  
لکن توکیه خواهید چهارش فوشته است تفصیل فر کیانه است آنچه باشد آن که توبه شمع  
فرمایند بعد از تعمیم عتماد اقوس ای احکام فرض پاره بند و از دست نزدن فرض و واجب و ملال و حرام و نیت  
و ندشته شویه و کروه گذر و تهمین علی قصتنا که این علم نه ضروری است مطابق اذکر فضای فضای  
شمرند و سی شی شی و ایشان اعمال صادر مرعی دارد و نه که از افضل ای ایکان صلوة کیمادون است ای ایلو  
می خواهد ای ایکان فرمایند ای ای ایکان و روضو چاره بند و هر خسوس راسته با تو مام و کمال پیش است ای  
بر و میگشت ای ای اید و در منسخ سترسته ایاب با این بند و در سرچ گوش و سرچ رؤیه احتیاط باید فرمود و تجیل  
اصلی ای ایکان خیمه هست چپ ای ایکان اصلی ای ایکان ای ای ایکان ای ای ایکان ای ای ایکان ای ایکان

لهم إنا نسألك ملائكة السموات السبع والملائكة الجنوبيين والملائكة الجنوبيين

بعل و آورده است مراجیح فعایمه بر این مابع ساحب شریعت فرمیت علیه علیه از الصادق  
جلسکه این همه حکام و کتب فضیله کویه تفصیل و ایضاً مقصود از این دو اینجا تغییر باعمال  
است بمقتضای علم فقه و تفہیم اللہ سبحانہ کیا کوئی حق الکمال الصالحة المأثنة للعلوم  
الشرعیہ بعد این و فقہا اللہ سبحانہ لاصحاح العقاید الدینیہ محررہ سید رامی مسیح بن  
علی و علیہ السلام و علی ایکی میں اللہ تعالیٰ افضل الصدقوات افضلها و من الشکایات جمیلها ارشیو فیصل  
صلة و نسبت کمالات مخصوصہ آن و خود باندیش سکونت کے قریب میگیرا مازمحلام  
و نماشید اول کنوب بن مرزبان زندگی محمد صادق و شاهزاده است و مکتوب و ممنوع مخصوصہ مدنیان  
و مکتوب سوہب ابریشم شیخ تاب بیان شیخ ملک بعد تفصیل و محتاج اعتمادی و علی اکتفی از این  
جلس سلطانہ زیرینی فرمایه سلوك طریقہ علیہ صوفیہ است و از برائے آن غرض کے شے زال  
از ان اعتماد و محل حاصل کنند و ام مجدد و بست آندر بکار مقصود و انت کیست بمعنی ذاتی این  
حال کنند کر کرنا تشکیل شکل کامل نگردد و باز ای پھر باطل فوچ پاے است دال حبیب  
و متسلی بکینیں الا ذکر کر الله تعالیٰ الفتوح و نسبت بامان تیرسے و هویے عال  
کشند و سلام کریمی که اذ آماره ناشی میتووز اهل اگراند و ایضاً مقصود از سلوك طریقہ صوفیہ نہ  
کی صور و شکلی سبی امشابه نمائید و اوار و اوان راجحیہ کنند این خود و غلی و ملعوب است صور اذ  
حتی چه نقصان دارد کے اینبارا لگد است دریاضات و مجامیات تمنی ای صور و آن وغیری ناید پی  
ای ریغ و آن صور و این آثار و آن اثار رجیح حق اند جنون علا و ادایات را لب بوجدوا و تعالی  
و درین طرق صوفیہ غیریکارون طریقہ علیہ مقصیدنیه اولی و اشب است چین بزرگواران لستم  
متابع است نمود اند و اجتناب از بعثت فرسوده لینه الگردلت سایجت و اند و احوال  
ایم نداند خرسند و اگر با وجود احوال و میابعث فتوڑ اند این احوال اینی بند مد از خیاست کیلخ  
و قص اینچه زیره اند و احوال ایکه بران مترتب شود اعشار نموده مکانی از خیر را بعثت و نست منع آن

الله پروردگار مصطفی رسمیه این بدلیست آن دوین رکاب میباشد

قىموده انزو هر تىكى بىلەن مىرتىب شۇدا ئىغاتا باڭ نىموده روزى مىخېس طعام و ئازىزەت خىشت اشان  
ساڭىز بودىمىرىچىڭ كىال كىيىك ئىچىغان حضرت خواجى ما بوده و دوقۇت افتىچ طعام و حضور اشان  
اھىم سەرلەپلىك ئەن ئەنچىرىنىڭ قىچىلىق فىمۇندە و فەرمۇندە او رامىنگ كىستىد كە مىخېس  
طعام ما خاچىز شۇدا و آحرىز خەن ئەن ئەنچىرىنىڭ قىچىلىق فىمۇندە و فەرمۇندە او رامىنگ كىستىد كە مىخېس  
حضرت امير ئەن ئەنچىرىنىڭ قىچىلىق فەرمۇندە اشان را زەركۈزىسى منع فەرمىندىلى بىخەرت امېرىكىستىد كە زەركۈزىسى  
مەكىندى اشان دىچوپۇر فەرمۇندە كەنگىشىم كاپىرىان طرقىن ھەركاھ دەرىن دەركەچىرىن ھەنسە ئەنچىرىنىڭ قىچىلىق  
ئىلماع و قىص و وچىد و توچىچىپ كۆيمەتتەل و مۇاھىيە كە بىتاب ناشرى و عمۇتىب شۇندىز زەنۋەتلىق قىچىلىق  
استدراجات است پەزىلەت سەستە راج لەنیز اتىوال و اۋۇاق دست مىيدەم و كەشىف توچىدەم كەڭىشى  
و معاينە درەمايدىشۇر ئالىم ئەپتۇرۇ مە آيدىڭىلەتۈن و جىڭىشە و بېرىمە مەندىرىن مىنى شىركى ئەن علاشت  
صدقى ئۇڭال ئەنقت علمى شەرعىيەت باچتىن ازار ئەتكاب امو فەرخەمە و مەشتەپەتەپەن كە ئىلماع و  
وقص فى حقيقىت و خل كەم و لەپەست كەنەمە و كەن ئالىئاس من ئىشىرى ئەھەن ئەندەتىش  
اشان منع سەرۇنداشىدە است جەنچىچىڭ كەشاكىرىن ئابىس است و از كېبار ئابىعىن گۈيىك  
مەراواز ئەنچىرىنىڭ سەرۇنداست رەقى ئەلدەرلەك ئەقۇغا خەيدىت ئەلمۇر و ئەلغىن ئاء و ئەكلەن ئەنچى  
عېڭىس و ئەنستەن ئەنچىرىنىڭ سەرۇندا ئەنچىرىنىڭ سەرۇندا ئەنچىرىنىڭ سەرۇندا ئەنچىرىنىڭ سەرۇندا  
لەكىشەدەن ئەنچىرىنىڭ سەرۇندا ئەنچىرىنىڭ سەرۇندا ئەنچىرىنىڭ سەرۇندا ئەنچىرىنىڭ سەرۇندا

**فَلَمْ يَرْجِعُوا إِلَيْهِمْ مَا أَنْهَىٰ رَبُّهُمْ<sup>١٣</sup>** فَلَمْ يَرْجِعُوا إِلَيْهِمْ مَا أَنْهَىٰ رَبُّهُمْ<sup>١٣</sup>

شیوه ایجاد مکانیزم هایی برای تحریر از این محدودیت ها در اینجا مورد بررسی قرار نمی گیرد.

ملایم کنید و الارجح نسبة الی درسیة فرقہ به مرقد فرمدند

و صحیح عن ابن نصر الدین ع عن القاضی ظهیر اللہ الخوارزمی من سیمۃ الفتاویں المعین  
 و علیه افتخار فیما میں الحرام فی حسین فی ایک یا عقیداً دو قبیلہ صدیقہ مرضیہ ایضاً فی الحالیان  
 علاً اکہ ابتکل حکم الشریعہ و میں ابتکل حکم الشریعہ فی حکم کوئی معموناً عنده کی تجدید  
 فی لایقبل اللہ تعالیٰ مکاعیہ و لایکمل اللہ تعالیٰ کل حسکانیہ احادیث اللہ مسکانیہ میں ذالک  
 و ایات و احادیث و روایات فقیہیہ و حرمت غنا بسیار است بکہ کیلے حصائے آن متعذر است  
 لیکن اگر شخص حدیث فخر یا راست شاوه را امامتہ کر و میراث و میراث و اعتماد نمایم کر و زیر کلیج فقیہ  
 و زیر کلیج و فتویٰ فتویٰ با پایه سر و نماده است و وصی پاکوبی را الجائز و مذکور شدہ چنانکہ در  
 مسکن سالہ امام ہما مصیار الدین شامی مذکور است و عمل سوچیہ و حل و حرمت نزدیت ہمین  
 برس نزدیت کہ ایشان راصعہ و روابیم و لامائت نیکیم و ایشان راجح بجانہ و تعالیٰ موضع  
 داریم ایجاد قول امام ابی یوسف و ملام محمد عثیرت یعنی ابی بکر شیعی و ابی حسن شیعی  
 صوفیان خامنین قتل علی پیران خود را بہاء ساخته سر و در وصی راین و ولیت خود گرفته اند  
 و طاعت و حبادت ساخت اول اکلیل الدین هنفی داریلیه فخر او کسی اول ایشان راسیت ساین حلم  
 شده است کیکیصل حرام ابی ہمین اندوز مرد اہل سلام سے باید و مرد میگرد و پس خیال یاد کرو  
 کو تعظیم مجلس سماع و وصی نمودن بلکہ از اطاعت و حبادت و نیتن چیزیاں داشت وار و یقینیست لایق  
 قتلیت که پیران ایامین ایام سیلان اشند و ماتابعان را زنعتیان امر و را بانیدند شنیده می شود  
 که خود و مزد و مایل سر و در و میلس و دو قصیدہ خوانی و شیخا جمیع منعقد میباشد و کاظمین  
 درین امر سوافت میباشد عجب بہ نزدیک پیران سلاسل و بیکار علی پیران خود را بہاء ساخته ایک  
 این امر متناشد و حرمت شرعی را بلکہ پیران خود دفعے کشند اگر یعنی تحقیقت درین امر صحیح نباشد  
 پیران درین ایکتاب پر معتقد است خواهند فرمود حرمت شرعی بخلاف و مخالفت طبق تصریح  
 خود گیک طرف مذہل شریعت ازین فعل ہی اندازہ اہل طریقت الامر حرمت شرعی بودت محرر

دستی

## ملوک مقتوله و مفتش

بگفته از یک دویچه متن‌بند

بمیرزا حسام الدین احمد صد و بیان آنکه از این وقایق که حضرت ارشاد آن بنویسیده است  
شنبه ازان بظهو نمیتوان آور و بلکه برخواشت نیاز آن باب نحن نمیتوان لر و قوان اسرار خصوص از  
مشکوکه نیز است ولایکه عالیین نیز درین دولت شرک اند اینها اذیل است بعده الحج و  
قال تعالیٰ تکلیف الدّعولت ببراند که صحیفه شریف که از روی اگر نمودیں حضرت امام پورند به طالع آن  
شرف گشت جَلَّ جَلَّ اللَّهُ مُبِحَّاً لِّلْحَمْرَى إِذَا فَاتَ حَسْنَى طَانِيَّةً فَوِيدَ وَصَانِ شَكَارَنْ مَلِي  
علوم و معارف که افاضه میشود و تقویق خداوندی جلال شاه اکثر آن و تقدیم کتابت شد آید و سمع ایل  
ذن ایل میرزا آما اسرار و تقاضه که باش نمیز است شنبه ازان بظهو نمیتوان آور و بلکه برخواشت  
نیاز ازان مقوله نحن نمیتواند که فرزندی اعری که محبوه معارف نظریات و فرمات سلوک جذبه  
ترنے ازین آثار و تفہیم باور میان کے ارد و برج تمام درست آن سکون شد آنکه میداند که فرزند  
از محظیان اسرار است و از طاو غلط مخطوط اما په کند که وقتی محتی زبان راسیگی و اعطاف است اسرار  
بهم را می بند و وضیق صدری و کنطیق لساقی نیز است آن اسراره ازان نمیل اند  
که در میان نیایند بلکه در میان که آنست فراید ملاحظه این همه نیز هر زه نیست و هم قدر ب  
و صدیث عجیب است و این دولت که ادارست آن میکوشید قفسی از مشکوکه نیز است اینها  
علیهم الصغر والشكرا ای ولایکه کل آن علیهم افضلهم الصغر والشكرا ای شرکیه این است

شنبه ازان

لهم سکل خداوند  
فرید و بک  
شماریک ای  
هزار

اند و از میان انبیا علیهم الصلوات والاسلامات بکراین دولت مشترک سازند ابو هریره  
 کوییر ضعیله نقائی عنده کمن از رسول صد اصنفه الله تعالی علی چشم دفع علم اند نویم که  
 ازان دو علم است که در میان شما منشی خاص خود علی و دیگر آگزینشی خاص خود مرا به زدن و آن علم دیگر  
 علم سر بر هست که فهم کرس بآن نزد ذلک فضل اللہ عزیز علی من آن کار و الله دلائل العظیم  
 شایان مفرغ اند که شایان بخیرت خواهد را و اوقات است بنظر شریف خواه گذشت من و ملک ما  
 اراده شی که در طریقت پیغمبر کشند و فیض کنم از بد عنت فیست که درین احداث کشند برکات طریقت  
 آن را نه فاضل است که اراده شی و طریقت میانشده است و چون ام محمد ش طریقت پیغمبر  
 را پیش ببرکات آن طریق مسد و گشت پس محافظت طریقت از احمد تمام آمد و چنان بزمیان  
 طریقت انصریات گشت تیس هزار کسر که میانه طریقت خوبیند بزرگ و مبالغه منع آن فرموده  
 و درین تقویت آن طریقت کشند فلکه اند لذت از

### کمه دولتی و صفت و مشتم

بخاری مان صد و یافت در میان ائمداد است انبیا علیهم الصلوات والاسلامات پیش است و مادا اعلم کرد و بعد  
 عنه امتحن کائینه عجیب ایشان اقص شده اند که ام اند و در میان ائمداد علم اسرار که از و راه انبیا باقی ماند  
 علیهم الصلوات والاسلامات غیر این هاست که اولیا و ائمداد بآن تکمیل کروه اند از علم توحید وجودی در میان اینها  
 و میان و قرب و نزیت و مائیتا اکل ذلک، احتمل لیل و لیل عباده الدین این حقیقت احوال و  
 اوضاع فقره این حدود مستحب حمایت المثل از این سیاست نکنند اینسته و فیض کنم و فیض کنم  
 چون بجهت علم در است و میان بوده چند کلمه ازان نقول این حقیقت و قلت روشته آمده و در اخبار آمده العکس  
 و رئیسه القطب اعلیکه و انبیاء علیهم الصلوات والاسلامات باقی ماند است و نوعی است علم حکام و علم سردار  
 عالم و ارشت کس است که او را ایمرو و نوع علم سریع بوده اند اکن اور ازاد کیم فرع انصیب بروند و نوعی دیگر کیم

که این مسافی و اشتراحت چه وارث را ترجیح آفouج کر سویت نصیبت است از بعض قویان عصر پیش از اواز بعض میهن نصیبت دهلخواست که ضیب این خوش اعلم گرفته است و پیشین فرموده علیه و علی الله الصالون والسلام عدما متنی که قیام بعی اسرائیل هم او اعلی اعلی و ایشانند عالم گفته بی از بعض نیز که از اگر فرست اند چه وارث را با سلطه قرب جنیت بخوبی مورث میتوان گفت بخلاف عمر که ازین علاوه خال است اپس هر که وارث نبوده عالم است که از علم او را مقید نیک فرع سازیم و گوییم که عالم عالم نکام است شاد و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را ضیب و افراد آشدم و مکان وارث که عالم آن را عبارت از علوم توحید و حجامت و شهو و حقدت و رشت و شاهده که شرت در وحدت و گناه است این مسافر احاطه و سرمان و قریب بحیثیت اوت تعالی یز بحیکی که شوف و مشود و از اباب احوال است حاتما و کل آن محساش اتفکل که این علوم و معارف از علم اش را بوده و شایان مترتبه بیوت باشد زیرا که بمناسک این مسافر مکرر قیمت و غلبه می باشد که مسافی صحوحت علم اینها علم الصالون و الصیانت چشم احکام و پیغم اشریعه بخود صحوحت است که شریعت اینکه آن مسافر بجهة است بلکه این علوف شایعه ولایت اند که قدر می باشد و دیگر وارث این علوم از اشریعه ولایت اینها علیکم اصلنا و انتیهات چهند ولایت نیز ثابت است اما احکام آن غلوتند و وحش احکام نبوت متعجل است بیهه بر جا شود همه اشکارا پس محاجه اینها بودن چه باره و فقر و کربلا سائل خود فوشنده است و تحقیق نبوده که کمالات نبوت حکم و بیان تجھیط و ادراجه لایت و چنان قدره ایست محظوظ آنها که این کوچه جمع از مسافران بکمالات نبوت گفته اند که آنها افضل انسانیت و عیشه و گذره و بوجیه آن گفته اند که ولایت هنر است و هنریم بنی هلال است از بروت او این هر و ذرق حقیقت نبوت را اداه است حکم غایب که و اند تزویک باین حکم است حکم پیشیج نکری و سویا از حقیقت سحر امراء استند هر گز نکری ای خوبت نیادند علی چندسته خاک است زم باعالم یاک و هنرکه صحو خوش ایشان صحو و ای خوبت دسته نکری ای ایان ترجیح داده اند کاش سرخ خوش این هنرکه علوم و انسنه بجز این حکم نخودند پس مترقب علاست که صحو بین ای نکری است اگر صحو و نکری مجازی است

قدرات این حکمیت را بخوبی معرفه کردند اما در طبع این چنانکه میورت این نظریه است

19

الله أعلم بالفقرة غلاب القهوة والثانية بحسب سمعي وذكر كتب تبريرها وبيان مرجع صدورهن أشار ابن حجر إلى ذلك

وَلِلَّهِ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ الْمُرْسَلُونَ

ادس تخص دریافت المکافیف شامل نیت کهاد صحت نیت بخاطر اینکه بنابر (ص) جم نی بودم

وی بود نوشتہ شرعت تعلقی دار و علی سلامت طرفت تعلقی دارد۔ مکتوب اشارہ بحسن دلیل وارد

بعد رابر اندھن ہم کو از سے ورے سیاند نئی تو ان گفت کہ منور آتش دروی  
گفت و تفان را اختار میت این گن اگر مرد پر شیدہ است منتظر باشد فدا نشان  
آتا ۱۰ چہ خوب دیافت چون شاہ بیان لوز شد بودید بھروسہ دوجا ۱۱ آن گن گز شدہ  
والا بے تمیب گن کروں یمسنی شو ۱۲

مکتبہ سی و سیم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صد و سی ایافت قریبیان نہ تھت عملہ اپنے سو کہ بحث دینا گرتا رہا  
و علم را وسیلہ حصول دینا ساختہ تو بعد عملہ زماں کو ازدواجی غربت گشته اند علماء  
بحبت دنیا در غربت دران گھٹ پھر جمال شانت علاقوں را اگرچہ ایشان حصول  
غواہ است آن علم شان در حق فاتیا نے ایشان منافع دینا مدد حینہ تائید شویت و فقرت  
مللت بر ایشان تترقب است آن گاه است کہ این تائید شویت از اہل تجوید اس باب فتوح  
همیں آئی چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم السلام و علی الہ القسلواد والشیفیات اذ تائید آئی  
فاجر خود را اند فرموده و ان اللہ لیتویڈ هذالذین بالرجل الفاجر در نگ  
پارس اند کہ از پس و آهن برج باور سندگر و دادا فی حد ذات بر جو حق خود است و گھین آتشی  
کہ در نگ و نے مومن است عالم را زان تیش حصول منافع است آن سنگ  
نے ازان تیش درونی بے غیب اند بلکہ کوئی کہیں علم در حق دوایت ایشان بھڑام  
کہ بحث بر ایشان تمام ساخت ات آمدت انسان علیہ بایوم القیومہ عالم ام میفعتہ لله  
علیہ چکوہ مرضناشد علیکہ زرد مصلے عوجل عنیز است و اشرفت موجودات از زریعہ  
و زنیا نے ذہنی ار مل وجادہ دیا است ساختہ ندو عال اگر و نینہ و حق تعالیٰ دلیل دخوار است

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا عزم جمل خوار ساختن و ذلیل او را بسیار عزت داد  
 بغايت شفیع است و فی الحقیقت معاصر است بقی سعاده و تعالی و تقدیس و افتخاری نافی  
 آید که غالباً وجہ العده حماه باشد و از شایعه حب جاه و بیاست و حصول مال و غرفت خالی  
 باشد و علامت این خلقو زید در دنیا است و بے غرفت بدون است از دنیا و ما فیها علمای کمک  
 باشند بلطفاً نند و بجهت این و نیزه گر قرار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سود و شرایر مردم و لصوم  
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقصد ایشان بین میدانند و بهترین خلائقی ایشانند و محظیون  
 آئم علی شیعی الایهم هم الکاذبون و امسکعوا ذعیم الشیطان فائس اهم  
 ذکر الله او لشکر حزب الشیطان الان حزب الشیطان هم المغایر و عزیز  
 شیطان آجیون را وید که فاعل نشست است و از تضليل و اغوا خاطر جمع ساخته آن عزیز است  
 آنرا پسید یعنی گفت که علماء سود این وقت درین کار با من تو خود بیلیم که زندگان  
 ازین هم فاعل ساختند و آنچه درین زمان هرسته و داده است که در امور شرعیه واقع شده  
 و هر فرقه که در ترویج نیت و دین ظاهر گشت است همه از قسمی علماء سود است و شاد  
 بیان ایشان آرے علمائے که از دنیا بے غرفت اند و از حب جاه و بیاست و مال برفیت  
 آزاد از علماء اخوت اند و در شر اینها اند علیهم الصلوات واللشیئات و متبرکین خلائق  
 ایشانند که فرآئے قیامت سیاهی ایشان را بخون شهدای نی سبل اسد و زن خوبیند  
 و پله این سیاهی حاده هر چند و قوم العلماء عباده و شراین ایشان متحقق است ایشانند که  
 جمال آخرت و دنیا نظرشان سخن آمد و فنا حیت و نیا و شنا عیت آن مشاهد شدند آن بظریقاً  
 و بینند و این را بداع زوال تمسک یافتند لاجرم خود را بیانی پس وند و از قلی بازداشتند شهو و  
 عظمت آنست ثراه شهو و عظمت مدلل لایران است و ذلیل داشتن دنیو و مافیها از لوانیم

لهم إني أنت شرقي وأنت غربي أنت نور روحي أنت مهدي فكري أنت معلم حكيم فطحي أنت محب بيتي أنت معلم عقلي أنت معلم ملائكي أنت معلم ملائقي أنت معلم ملائقي

شہد و عظمت آخوت است لان الدنیا والآخرة فرقیاً ان رضیت احد همما عجزت  
 الاخری اگر دنیا عزیز است آخوت خواراست و اگر دنیا خواراست آخوت عزیز است تجیع  
 این دو امر از قبیل جمیع اضیاء است - **سچ** ما احسن الدین والدنیا الی اجمعی  
 آرسے جمعی از مشائخ کی از خود و بایست خود تمام پرآمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه  
 اختیار صورت ایل و دینا شوده اند و ظاهر راغبینا یند فی الحقیقت یعنی تعلق ندارند و  
 از پسر فاسخ و از اندراجی جال لاثقیم بخواهند و لایح عن ذکر الله تبارک و بیع ایضا ز  
 ایلی ذکر فدائیت درین تعلق باین امور بے تلق اند حضرت خواجه نقشبند فرموده اند  
 قدس الله تعالیٰ یعنی الاقدس کرد باز ایشی تاجرے راویدم کرچا همراه دینار  
 کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه دل اواز حق سجانه غافل نگشت +

مهد پدیده ایش، تصدیق ام در به درجه و ترازو دلایل زبان - درین تابع در غصه میتوانیم از ترکیب این ایالی این جهاد را بجز این خالق پذیرفته باشیم، بسته

مقام سرکشی آید و شخص عده ناید تکرار این کلمه تجدید ایمان باشد مودت قال علیکه السلام و مسلا  
جند دُرِّ الْعَمَالِكَ فَيَعْلَمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِكَلِمَتِهِ وَقَتْ از تکرار این کلمه چاره نیز کارنیز این امامه  
همواره در مقام حجت است و در حدیث آمده است و فضائل این کلمه از آسانی از زین با را  
و پیغمبر نہست و این کلمه را در پلک و گرگه را نیزه این پلک را ترجیح آید بر پلک و گرگ و بالسلامات فعل من اینچه اهتمد  
قال اللَّهُمَّ مَسْأَلْتُكَ عَنِ الصُّفَطِ عَنِيهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّوَافَاتِ وَالشَّنَائِلِكَ

برنامه کرده

## کتب پنجاه و سیوم

تغییر سادات انساب شیخ فردوس و ریافت و برایان آنکه اختلاف علماء پیش از موحوب فاعلام است  
و مکاتب ایاسیت ذلیل بنتکلم اللہ سبحانة علی جایزة ابا ایکا اکا ایک شنبنیه شد که با داشتہ اسلام  
آخرین رشتہ مسلمانی که درینما خود دارند با ایشان فرموده اند که پچمارکس از علماء و مولید ایسید که  
کلماتیم باشد و بیان مسائل شرعیه میکرده باشدند اخلاف شرع امری واقع نشود و مخدوش  
سبحانه اللہ علی ذلیل سکلمان این را پیش ازین پیش بشارت و ماتکنده گمان را بازین چه کوید کمین چون  
حیره و اسطوانین تحریض متوجه خدمت علمیه است چنانچه مکرر اطمینان نموده بضرورت درین با  
پنجه تن خود را سعاف بخواهد است ایسید است که معدود خواهند فرمود و صلحیت اللہ و مخلوق  
معروف میگرداند که علماء و مولید اخود اقلیل اند که از خوبی جاه و برایاست گوشته باشند و مطلعی غیر از  
ترفیع شریعت و تائیدیت نداشت باشدند تقدیر خوبی جاه هر کدام ازین هنلا طرفی خواهند گرفت  
و اطمینان خوبی خود خواهند نمود و سخنان اخلاقی و ریاضی خواهند اورد و آن را توسل فرمیست پا شاه  
خواه ساخت ناچار میکنم وین این ترجیح خواهند داشت و قرن ساقی اخلاقات معلم اعلام را در بلاد اخذ و  
بهان صحبت و پیش است ترجیح چه گنجایش وارد کنم باعث تخریب دین خواهند شد و الیه اذن اللہ

برنامه کرده اند

برنامه کرده اند

عکس در تئاتر نمایش اندی و از شب عاده در بارست و ترجم مراتقان مشری

سبحان الله من ذلک و میں فتنۃ العکم لعنة الشویع اگر کب عالم را زیر اے این غرض انتخاب  
اللئے بتریت میتا یا اگر از عملاً آخوت پیدا شود چہ سعادت کو محبت او کبیرتی احمر است و اگر پیدا شود  
بعد از تماطل صحیح بہترین این چیز را اختیار کنند مالا یذر کن کہ لا ہیز لا کن کہ نیز ان کو فویس  
اپنے اکمل خلاصی خلاائق و ابستہ بوجو علماً است شرمان عالم نہ بایشان مربوط است بہترین  
علماء بہترین عالم است و بترین ایشان بہترین خلاائق بہارت و اسلام ایشان مربوط شفته  
ذکر عزیزی اپنیں یعنی را وید کر فاعی و بیکارشته است تیرا پر سید گفت علماء این وقت کا ملکہ  
دورانغو اوس اضلاع کافی اند شے عالم کہ کامرانی و زن پوری کند او خوشیت کم است کاربری کند  
غرض کدوین باب فکر صحیح و تماطل صادق مرعی و اشتہ اقدام خواہند نہود چون کارازوت برود  
علاجی کی پذیر و ہر چند شرمی آید کسی امثال این سخنان بار باب فاطماتت صحیح اطمینان ازاد  
اما این معنی را سیلہ سعادت خود دانسته مقصیع ہی کر دو ۱۰

کمپنی سخاہ و جام

نیز بسیار و ناقابت پنهانی شیخ فرموده ریاسته و در بیان آنکه اعتبار ارجحیت مبتنی علی لازم است  
در صحبت میتوان فرق کافر است و برین فرق بمنه علیه شیوه شیعه اند و مایل است  
ذلک عظیم الله تعالیٰ آجیر کنم و رفع قدر کنم و تشریف کنم و شرح صد کلمه همچو رسیده  
الفیض المعلم عن زین البصر علیک و علی الہ من الصوات افضلها و من الشیعیات  
الله یا من لغیش کر ای انس لغیش کر الله کری کشکاری بجانیا و دشکر خدامی عزم جان بجا  
نیا و در پس بمانیشان شکار اسنانی شما لازم است او لایسب جمعیت حضرت خواجہ ماسٹابو  
ای طفیل شاد ران جمعیت طلب حق سجاده تعالیٰ کردیم و حظها می وافر و دیم و شان اچون بکم

دست و پائی بزند بحکم من لئن سواد قوم فهومه هم بحکم کراین بله استطاعت  
و خل آنها کرام سازند مثل خود را مثل آن زال می انگار و کریمان چند تینه خود را  
سلک خود را ان حضرت یوسف علی یهودی اعلیه السلام فاعل ساخته بود آیه  
است که درین نزدیکی ایشان الله العزیز بشرف خود را شرف گردانید قع ارجاب شریف  
ایشان آشت که جون استطاعت و قرب با راه به امیر ایشان راحی مخانه خود را عالمیه  
ساخته است در مکان طلاق در ترمیح شریعت محمدی علیه و علی الله من الصلاة وفضل  
و من الشفاعة که این شریعت ایشان را از خوبی میگذراند میگذراند میگذراند  
سر کار اقبال آثار و تلیفیه مقرر دارد پارسال ظاهر از خضور رایف است بود اسال نیز امیدوار آمد  
است دولت حقیقی و مجازی میگیرد باد

### مکوب پیصل، هشتم

نیز سیاست و تعابیت و منگاه شیخ فردی محکمی صدور یافته در ترجمه بسطیم علام طلبیه  
علوم که حاصلان شریعت اند اشاره کرده است بسخاوه اعلی الاعمال عین حق و سیل که کویی که  
علیه و علیهم الصالات والستیقات والتحیات حضرت ناصر گرامی که قصر ایان  
نواخته بودند بطالع آن شرف گشت و کتابت مولانا محمد شریع محقق مرقوم فرموده بودند  
جزوی خرچے برای طالبعلمان و صوفیان فرستاده شد که از قدم طالبعلمان صوفیان  
در ترجمه بسیار زیاد رام بحکم الظاهر عین ایشان این ایمه است که در باطن شریف نیز  
این جا عکار کرام تقدیم سپلکرده باشد کل ایشان یکت خوش بخواسته و شیخ اذکوره بروان همان خود  
که درست و در تقدیم طالب علمان ترمیح شریعت است حاصلان شریعت ایشانند

صحیح الکتب و بابه اینست

جهان ببران ایشان را در دست

سے ہیں چین مصلی۔

<sup>١٧</sup> موسى بن جعفر عليهما السلام في الحديث البحري ذكره عند تأول الله لكتاب المصائب

علم که در طریقت الصوف شامل نیست که تار آن صحت نیست بخاطر کیه شنبه (ص) هم نبی بود هم

ولی نبوت به شریعت تعلق دارد ولی بر ولایت طریقت تعلق دارد این باره س مکتوب ذیل آمده.

۳۰

## مکتبت صفت و دوم

بجنایت میرزا حامد الدین احمد صد و دیگر قسم دریان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد  
نیست بلکه دلیل است از برای قطع منازل سلوک به سهولت و چند به که بعد از سلوک است  
از مقاصد است و ماینها سبب ذلک الحمد لله و سلاک علی عباده والدین مصطفی طرق  
وصول را در جزو است جذبه سلوک و عبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم سلوک است  
از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از طالب نجذبه که بعد از تمامی سلوک است  
و تصفیه که بعد از صولت تزکیه است که درین فی الدرسات از مقاصد طلوبه است جذبه و تصفیه  
ساقی از برای تسلیل مسائل سلوک است بی سلوک کاری کشید و بی قطع منازل جمال  
مطلوب نبی فائد جذبه اولی کاصور است مرجدیه آخری رافی الحیثیت بالیکدیگر نسبت  
ذرا زمیں مراد از اندراج نهایت در باریت که در عبارت شانخین سلسله علمیه اقع است  
امدراج صورت نهایت است در باریت والا حقیقت نهایت در باریت نبی گنجید و نهایت  
یابدیت نسبت ذرا و تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه سلوک و مثال  
آنها تحریر یافته تبا میل و کیافته است القصہ عبور از صورت بحقیقت ضریبت و آنها در حقیقت  
 بصورت از درست حفظنا اللہ سمعناه لیلتحقیق الحقيقة و جهیتنا عن الصدق و الجلالة  
بمحضه است الشیع الحثیار قاله الا کتاب علیکم من الصالوات الهماء من العیان فضلها

عاید مکین آن عالمان بی عل د شریعت حسنه دار و در طریقت حسنه دار و در حقیقت مکن طریقت  
است ر مکتب امداده بهین دیل داره

## کم و بیش می با پیغمبر

بیتی محب اسد امپوری صد و بیان احکام سماع و وجود و قص و بعض از عادی  
بیش تعلق داره لیسته الله الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی  
بران ارشد ای الله تعالی طریق السداد و آلمه کا صراط الرشاد کے سماع و وجود

لشیون

جماعه زناف است که بقلب آخوال متصیف اند و به تبدیل اوقات مشتمم و قته حاضرند و هر  
غایب گاهی و ایندگاهی هستند فاقد ایشانند اگر باب قلوب کو مرقاهم بجلیات صفاتیه  
از صفتی به صفتی واز اسمی باع منافق و مخمل اند مگون آخوال نقدر وقت ایشان است  
و شدت آمال حاصل مقام ایشان دوام حاصل در حق ایشان عالی است و آندر وقت  
در ایشان شان ممتنع زمانی در بعض اندوزانی و لبیط همچشم با الوقت و مغلقی موده  
لی عجیز و آخری همچوطن از باب تجلیات فانیه که به این از خاص قلب برآیده بعلیت قلب  
دوچ ناید و در این دوچ ناید  
پیشنهاد و لکست از وقت آخوال مخمل این محیر گشته اند محتاج بسلیع و وجودیست  
چه وقت ایشان دلایل است و حال شان سرمی الال اداقت لهم و لا حال همچنان  
الوقت و ایکی ایشان متشکل و همچنان اصلیت الذین لا رحمه لهم اصلیت اکنون همچوطن  
روز و آنچه در این دوچ ناید و در این دوچ ناید و در این دوچ ناید و در این دوچ ناید  
لارقندله لارقندله لارقندله لارقندله لارقندله لارقندله لارقندله لارقندله  
رسیت و رسیت  
یکیان آن بتفصیل و راهیان پیخت تحریر خواهیافت ایشان الله عالی الرؤا ال مند  
حضرت رسالت خاتمتیت عیکرد عکل الیه العتله والمعیت فرموده است فی مع الله وقت لائکت  
فی کلام  
کویم که بر قدر صحت این حدیث بعض از شایع ازین وقت و اینی برباشد جواب  
لی کلام الله وقت و کلام  
رسیده تو اند بود که از وقت و قت ناو مراد وارند و این کیفیت نادره خواهندان شد  
کیفیت ایشان کل مرتفع بیشوده اگرتو اکنند که شایع نعمه تو اند بود که در تحسیل آن کیفیت نادره  
و اشتباش پیش شیوه ایشان کیفیت تحسیل آن کیفیت تحسیل ایشان کیفیت نادره  
کیفیت غایل اور عن ادا و نماز است و اگر در بیرون نمایان خیانا داشت و در نیاز نشان  
کیفیت تو اند بود که در حدیث هر قاعده زیف العسلی قاشار قابان کیفیت نادره باشد

2

سرچشمه ترکیب تربوون پند و پروردگار خود در تعاون است و شجده کن این قیمت‌گذار رونوکیک شود.

واليضا در غیر است افرادی ممکن است العکسین الترتیب فی الصاله و قال شارل دو تعالی و الحمد  
و اذن در غیر و نکت میست که در هر دو میکار قرب آنی جایگاه میسر است تجسس برادران وقت  
نهضت سرست پلز خوش از زن کریز نیز مفهوم میشود آن وقت در نماز است ولی بر اصرار وقت دوام  
و محل تلاقی شیخ است قال دویلیون المغاری مراجعت من رجوع الائمه الطیبین و موقن بصل  
لاریچیم و یادداشت کی عبارات از دوام حضور است بمحاب قدر خداوندی جسلطانه در  
طریقه حضرت خواجهان قدمت الله تعالی اکبر و احمد امیر قدر است باحکم الکارا ز دوام وقت علا  
بر ای است و پرسن فرمده قلیل ارشاد شیخ کعبین العطاء و امنی الله به جواز رجوع و اهل ایصافات بشتریت  
هم کشته اند و از اصحاب دوام وقت هم میشود خلاف در جواز رجوع دارند و وقت عرض رجوع  
ایست و این نیست مگلایچی علی اکیل به پس اجاع شیخ بر عذر بر مرد رجوع و محل ثابت شد خلاف  
بعض ارجع بجاز رجوع گشت هذله طائفه از منتهیان اند که بعد از صول بدر بجاز رجوع  
کمال و مخصوص اشانه و حال لازیان ایشان را برودت قویه دست میدهد و شکلیه مائمه حصل میشود  
که از عرض بنای از وصول باز میدار و چه بنای از وصول هنوز در پیش دارند و مراجعت نیست  
تقطیع نیشت اند با وجود این برودت مثل عرض دارند و از نوی مکالم قریب مطلب درین صورت  
سلام ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بهدو سکای ایشان را عروی بجهه بنای از  
میسر شود و بعد از تسلیم از این بنای از نزدیکی آینه آنست گنج ایشان مقامات عرض همراه  
می آزد و بآن نگ تصمیم میگردید این و مقدارها رفتگی است بفقد و حق ایشان معموق داشت  
که ما در حروف دوام مصل از برادر میشود ترقی بنای از وصول است این تغییل است ساع دویجه غصهای  
و وصلان از رے بعد از فنا و بغا ایشان را همچند میپرسانید لیکن چون برودت گوت  
دار و چند بینها و تحریل قیمت بنای از عرض کفایه نمیکند مخلص بطبع میگذر طائفه و میگذر شیخ  
ام قدس الله تعالی اکبر هم که بعد از وصول بزرگ و صدایت لفوس شان در تمام شدنی فروز

می آیند و آردوخ ایشان بے فراموش افسوس و در مقام همیشی خود مستوجه خناب نمودند اندیش  
از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی میگیرند و روح گشته است مدد و برق میرسد روح را وسیله  
آن امداد و مناسبت خاصه بطلب پیدامیگرد و آرام این بزرگواران بعیادات است شکران  
در ادامه حقوق بندگی و طاعات بیشتر عرض درینها و ایشان کم است و شوق شغف و طبع  
شان قلیل نتوانست باعث لذت حسنه و وقت ایشان لایح است و محل انتباع سنت  
بصیرت ایشان نیکخلال لاجرم خدمه المصلحت از تو روز پیز می بینند که زرده کان و راهنمای عالم  
پیش از این مراجعت ملکی بخواهد اند و بخور صل منور و در همان مقام شان علیهم دارند و جمل  
هر چند عرض که توانند اما فروزان اند و بخور صل منور و در همان مقام شان علیهم دارند و نوشت  
القد اند ایشان را اخیصال بسماع و وجد نیست عیادات ایشان را کار سماع میکند و نوشت  
صل از عروج کفايت می بخشد جامعه مقلدان از ایشان سماع و وجد که بخطه شان این بزرگواران وقت  
نمیستند خود را زاغه شاق می کنند و ایشان را از روای او گوییا عشق و محبت را مختصر و رقص و وحد  
لش میدانند و طائفه و گیرانه های آنانند که بعد از قلعه صالات سیر الی احمد و هاشم به بقاواران  
ایشان را جذب قری عنایت می فرمایند و بقلاب اینجاک ایشان کشان شدند و نوشت  
آخاز سریت منوع است و تسلیمه ایشان را فهریا زر و عروج محتاج بامور غیر به میتد سماع و قصص  
و شنیدن که مطلع ایشان باز نیست و وجد و تواجد را ایشان کاره باز عروج انجذب  
پنهانیه نهایت مرتبه مکن اوصول میرسد و بواسطه متابعت آسر و علیک علی الله الصداقات  
قال شکران ایشان از خانه کیک مخصوص بآن سوره است علیک اللہ تعالیٰ و الحمد لله رب العالمین  
این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است آن طایب نیز از اتفاقات نسبت مدارند از جمله این  
تجمل امداد این نوع وصول هیئت نهایت نهایت را عالی بازگرداند و ترمت سنت این با وجود این نایبه  
نقش از مقام بندگی فردومی آید و روح او بمحض نفس متوجه خناب مقدس است آوت که باعث کیار  
قرودیه است و خاوی بحیله تبلیغ و آنچه بالقضیه هست اینکه از شاد و خوش بلکه کاکل غلام مقامات  
نیز میشوند "شانند" غلب ترین

علمی و تعارف مارج اعلیٰ او را بیشتر است بلکه آنچه که او است نظر است و دلیل از ظل و ضل  
او لگز رانیده اند این نوع کاملاً ممکن سایر عزیز الوجو است اگر بعد از قرون متلاوله و آنچه  
نمایاده بظهور آیدم منعطف است عالی ازوے منور گرد و ظرا و اشافی افراد فکر است  
و توجه او باعث اختلاف رفته به امراضی است که از این عزوج را تمام کرده و مقام بندگی فرو داده است  
واراهم و انس بعیادات گرفته بتعاقب هبته یکدیگر فوق آن بخواهی نیست در تعقیمات ولایت ازین  
حاله بخس را انجاب نموده شرف بسازند و قابلیت منصب محبو بیت نیز ایشان را مسلم است  
با این جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمامی توانایی و رجه و عوت او ولایت خاصه بیت  
هرمه است با جمله درشان اولین مصلح صادق است شه آنچه خوبان همه دارند توهمانداری  
نهاده است همین راجع و بجهة هضرت امام خمینی خوش بشر اطلاع اتفاق شود قلمیره از شطر  
متلای دیگرین مکتب تحریر خواهی افت انشاء الله تعالیٰ و بعد امدادو معاذل است حال او و بال است  
گرایش اینست شرک او مشغوب بحواله فضایی قدرتی خوبی داشت که بین دویینین بین الایران  
القاؤی و ایکیاب القاؤی متوسطی بین المهدیین و الملتهبین و اللہ تعالیٰ هموالم است این فی الله تعالیٰ  
وقلبت ای بالقوه و همی ای کامل دلیل همیست در جهات بعثت ای افق بعیض دلیل موصول کراین  
لایکنین تقطیع ایدی ایدیت با جمله تمام متوسطان را نافع است و قسمی از منصیان را نیز پناکه  
بلکه داشت لیکن باید و نیست که از باب قلوب اینیز راجع مطلعها محکم الیمیت بلکه جاحد است  
که بد ولایت چند بشرف نشده اند و برای اصناف و مجاہات شاقد میتوانند که قطع مسافت ناینچه  
و وجود دین صورت این جاحد را نهاد و معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشد  
قطع مسالک نیز ایشان را بد و خوب است ممکن این راجع مسافت و فیزی باید و نیست که راجع از باب  
قلوب غیر محظوظ برای مطلع نافع است بلکه این راجع از این مشروط بشر اطلاع است و بید و نهاد  
خرط افقت ایشان را طلاق ایشان شر اطلاع دارم اعتقاد است بحال خوش و اگر بتهمی خود معتقد است

۵- درین جنگی کشته شد از آنکه بسیار ناشاید قاتل با خود آمد و میگفت اگر شنید پیری ام است که این فیض  
پیش از مردم را که در هشت دهه اخیر از اینجا آمده بودند را بخواسته بود که بخوبی از آنها فوایت  
کرده باشند و این سه دهه اخیر از اینجا آمده بودند را بخواسته بود که بخوبی از آنها فوایت

مجموع است آرے سایع اور اپنی نجومی از عروج می سمجھدے اما بعد از کلیدن ازان مقام فردی آیه  
و خزان طبری گران است کہ در تسبیح اکابر سعیم الاحوال <sup>مشتمل بر المعاشرین</sup> بسیئن شده اند که اکثر  
آنها در اینجا کے ان وقت مخصوص است بلکہ این قسم سایع و قص کو دین وقت شائع شده است  
<sup>بیان مالی</sup>  
و این فرع اجتماع کو درین آوان متعارف گشته است شکنیست که ضرر محض است و مثنا فی شر  
عروج در اینجا معنی ندارد و خصوصاً در آن صورت متصوّر نیست اما در اوقات از سایع دین محل  
مخصوص است ضرر و مثنا فات موجو و متنبیه ها سایع و قص هر چند نسبت به بعضی متنبیان  
نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مرابت عروج و پیش واردان اذ اوساط اند و امر ایوب عنی  
مکن الحصول تمام طی نکنند حقیقت انتخاب از نیها مخصوص است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر  
الی اسد است و نهایت این سیر تا اینی است که سلاکت مظہر آرت بعد ازان سیر و دین آرے  
و مایتعلق به است و چون اذ اصم و جمع مایتعلق پیده ماینگشت علی اکبا یه کنه شبهه بمناسقی  
بر سد و در اینجا افتاد و بقا سے پیدا کند هر چیزی است و فی الححقت نهایت سیر الی اسد و دین همود  
است نهایت اول را که نهایت نا اهم است نیز نهایت سیر الی اسد معتبر کرده اند و باعتبار  
و بقا سے که در آن مرتقبه حاصل شود اطلاق اصم و لایت نبوده اند و آنکه لفظه اند که بسیار فی المسنون  
نهایت این سیر در وقت بقا است و بعد از طی مسازل عروج و معنی نه نهایت آن کیز است  
اگر سیر و دین اصم واقع شود و تفصیل شیوه نهایت مندرجہ در آن تحلیق گردید و نهایت آن نرسیده هر ام  
شکل پرشیونات مندرجہ نهایت است اما در وقت عروج از خواهند که او ازان اصم کند نه  
تواند بود که بکیم قدم آن اصم را طے نماید و بخایه النهایت بر سد و اگر همچنان مبتکاب گشت نه  
شرف و اگر برای نهایت مغلق بارش آور و ندز ہے فضیلت گھان نکنی کو وصول آبان اصم  
امر اسان است جانی بامکنند تایین دولت مشترن سازند و تاکر ازین سیان بین نهایت  
تصویب سرفراز و گرداند و آنکه تو ان را تشریف و تقدیس خیال سکنی باشد که عین شبیه تقویص است

و تحریر مصالح بان یعنی میانی

و

بسیارے افرات کو نہ امشیر خیال سکنی ز مقام روح نیز پا میں تراست نہیں ہے کہ فتن امر  
 ای محیل شیو دینر دخل افراد تشبیہ است و ان کم شوٹ منشہ از عالم رواح است چیزیں مخلوق جو  
 مسکنے آغاو است عالم از رواح اور ای عالم جهات وابعاد است چرخ لامکانی است  
 سکن نیکی خود روح را در مدار عرض اثبات نمودن ترا در دو قسم نینداز دکر روح از تو صداقت رفت  
 خود دراز در میان تواریخ است فہمین است روح راست با جمیع الگانہ با وجود لامکانیت  
 بربار است اور ای عرش گفتہ معنی دیگر دار و تباہ سبازی نتولی دریافت طائعاً تصوفیہ کہ بہتر  
 روحی بر سیدہ اند د فوق العرش آزاد ریامت آن غیر میریہ الہی جل جلالہ تصویر نمودہ اند و علم میان  
 آن مقام را دعوم حض عالم گفتہ و سیر استوار اور این مقام حمل کروہ و حق ائست کہ آن فوز نور روح  
 است این فقیر رانیہ در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباہ پیدا شده بود اما خون عنایت  
 ناوندی جعل سلطاناً ازان و ملکہ رانیدہ و ائست کہ آن فوز نور روح بود نہ نور آجی جعل سلطاناً  
 "حَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَى اَلْهَدَ وَمَكَّنَ لِلْمُهْتَدِيَ كَلَّا اَنْ هَدَى اللّٰهُ وَحْنٌ روح لامکانی است  
 صفت پھولی و سیکنگی مخلوق است لا جمل شتاباً می کردو و لله یعنی الحق و مهو  
 بہت دجال کشیل و جامع از ایشان کہ آن فور روح فوق العرش را گرفته فرمودی آئید و بآن بقاء  
 پیدا سکنے خود راجع میں تشبیہ و المتنیہ میداند و اکران فور از خود جد ای یا پسند مقام  
 فتن بعد اجمع تصویر سکنند اشال این مغالطات صوفیہ راسیار است دفعہ بخانہ العالم  
 عن مقاطلات الاحقاظ و محل ای خیانت ای طباید و ائست کہ روح ہر جن راست بعلمیہ بخون ہت  
 اما نظر بخون حقیقی دخل دائرہ چونست گویا برینج است در میان عالم جهون و در میان جهاد  
 قدس نے چون حقیقی پس زنگ ہر دو طرف دار و ہر دو اعتبار دروے ائم صحیح است بخلاف  
 چون حقیقی کہ چون را بوسے اصل راه غیرت پس تا از جمیع مقامات روح غریج تحدید بآن انہ مردم  
 پس اول از جمیع مقامات سموت حقیقی العرش می بایگزدشت و تمام از لوام و مکان می باید را ملعوبان

1

مرتب لامکانیت عالم از قاع رانیز طبایم نمود آن زمان تماش آن اسم رسیده خواجه پندار که مرد  
و هم است به حاصل خواهد بود من از فرست «جهوی سچانه فکله آنکه کلی و را این عالم غلط عالم  
آفراس است و در عالم افراد از انسان و شیخیت است نظلاً و اصالتاً اینها و تفصیل آنها در این  
مراتب ظلی و صلی و گونی و ایجی و اجمالی و تفصیل مطلب حقیقی رامی باشد بایست تا کار این برش جو نیاز باشد  
و کلام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلیک فضل اللہ یعنی شیخیتیه من یکشائی افلاطون  
ذوق الفضل ای خطیبیت بلند باید داشت و بهر چه در راه بدرست افتخار قناعت بنایم کرو و در راه از  
مشتر و رامی باشد بایست کیف آن مصلوی این سعادت و داده باشد قفل الجبال و دو قدمی حیوف  
تفصیلی آخرین دوام صول و اسکرار وقت که اسلام است که بعد از تحقق فنا مطلق بقایه باشد  
شرف شده باشد و علم حصولی او بعلم حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان فتح لار و خرم  
بدالله هر چلیک عالم را از ما و را زدات خود حاصل یگرد و طریق حصول آن حصول سورت معلوم  
است در زیر علم علم حصولی است و به علیک محتاج بحصول صورت بناید و آن علم ذات نمود  
علم حصولیست پهلویات به قسمه عالی است و در علم حصولی تا مشهود معلوم حاصل است درین  
مشهود علیم است و چون آن صورت از زیرین زال آگشت آن تووجه زیرین نیز زال آگشت  
پس دوام توجه در علم حصولی محل عادی است بخلاف علم حضوری که غفلت از معلوم در اینجا  
غیره صور است چند شاخص آن علم حضور و ذات عالم است و چون این حضور ایست علم نزدیک  
و اینمی باشد پرسن وال توچیه ذات خود ممکن نباشد و در بقاء بالمه علمی است حضوری کر زال آن مشهود است  
گمان نمی کرد بقار با سعد عبارت است از آنکه خود را عین حق باید چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را  
آن عبارت تعبیر نموده اند که حقین است بقار بالمه که بعد از فنا مطلق می شود و باین قسم عالم زمین بنت  
نمود و این حق یقین که بعضی گفته اند متأسیب بقا است که در حقه بدست میدهد بقا است که  
مقصودها است و گلارت حق ذوق این سے نشانی بمناسبتی هست اسکرار توجه و دوام حضر

ووصوٰت بِقَاعَ بَاسَدِ شَاهٍ مُهَاجِفَتُ الْجَعْلَى بِعِبَادَةِ بَاسَدٍ وَمَكْرُنْ فَيْتُ الْأَرْجَى بِسَارَسِ إِمَشِ از  
سِيدَنْ بَايْنَ قَامَارِنْ مَعْنَى مَتَوْهِمْ مَيْشَوْهِ عَلَى الْأَخْصَصِ وَرَطْقَنْيَةِ عَلَيْهِ لَقْشِبَنْدَيَةِ قَدَّسَ اللَّهُ تَعَالَى أَكْهُونْ  
وَلَعْنَى مَاحْجَفَتُ وَلَصَعَابُ مَا الْهَمَتُ وَلَلَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّعَابِ وَلَكِيدَ نَعَالُ الْمُكْحَمُ وَلَدَدَيَ  
الْمُكْحَمُ وَلَلَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْ لَأَوْ لَخَرَا وَالْمَسْلَمَةُ وَالْمَسْلَمُ عَلَى رَسُولِهِ دَائِمًا وَمَدِيَّا

دو بواسطه بعض نیات حقانیه امور مخدوش پیدا کرده اند که نهایت صحیح در ان حکم ترجیحت است بخلاف  
کاربران سلسله علیه کسر موئیه فنا لافت نهادت بخوبیه کرده اند و این دفعه واقعه داشته است  
که لافت نفس دین طریق ائمه باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اتفاقاً را این طریق آورده  
سب باش چراه بعایت اقرب است هطلب دکمال فتح و جامع از متاخرین خلاف است ایشان که  
نیض این نیز گواران گرفته بعضی امور و زین طریق احداث نموده اند و شیخ و قصص و بهار اختیار کرده  
شان در مردم وصول است بحقیقت نیات اکابرین غایب و بزرگ خیال کرده اند که این محمد خدا  
پسندیده عالم تهمیل و تعمیر امن طریقی مینماید نه ازته اند که در تخریب و اضاعت این می کوشند و الله  
یحیی الحسن و همیشه بهدی استیقلال

## کم و دو صدر مشتمل و فرموم

حائی آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان مсан علام محمد صدر ریافت و بیان حجده و سلوک معافی  
ناسب این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
تکلنه تکریتی کی لآن هدایت الله تقدیج احادیث رسول و زین بالحق توجه هم با افضلهم  
حیله محمد بن الدین حکایت الصدق و صلح ایشان سبحانه و بن کانه و تحسیانه علیه  
معقولیت و علی من تابعهم بجمعین الى یعنی الدین امین حسن ویده شد که طالبان بواسطه  
شیخ پیش از این طلاق کل شیخ  
و قصیر و مقصیر و ضمیح فروتا و اورده اند و بهره حاصل از اور راه میسر شده از حقیر و تقریب حقانیه و همان را  
تصمد پند شسته و خود را بحوالی آن کمال نیتی ایشان اکثر ایکم مهتمیان را و دو اصلاح کیا  
و تمام کاره نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پیش فطرت باستنیلا رفت متحکم  
دو ان آخوال کامله را برآخوال با قصیر خود طبیعت داده اند همان فرضه است قم بخوبیه را کوشش شر شد

آنچه پس بقطره باشد در تقطیر از دیانت میگانند که بعد از مدت رکشیدن از این چون  
بچون قصور کرده از چون بچون آلام گرفته اند امانت را یا مانند تخلی موده از بے مانند بماند گفت  
حال جامد که بقید ایمان چشم چون آورده اند و بے مانند اگر ویده از احوال این طالبان  
کامن کارده و شنگان آلام بسرپ گرفته برایت بهتر است از همچنان مبتل دارصدیف: آنچه  
فرق بسیار است و ایش طالبان طلب نمایند و چون این  
میگانند آنکه شف غیری ایشان را معرفه نمایند و باین حطا و غلط موافده نمانند آنچه  
دان نمیباشد ایشان شف طالبان کعبه شد و از شرق متوجه وصول آن گشت آنست  
در شناور راه فانه شنیه حجاز کعبه او را پیش آماده کرد آن شایسته و صورت است آن شنیش  
که کعبه است همان شنیه گشت و منشیه دلخواه خوش کعبه از وصلان کعبه حمله میگشت  
قصدیش پکعبه کو این شخص هر چند گارست از طلب برای این نزد است آناینکه پکعبه را کعبه نست  
است و تصدیق خود همچنین است حال او از حال طالب بخاطر نمود که در برتر است آرے حال طالب  
بسیار که هر چند بطل بسته نمایند اما نمیطلب این طلب ندانسته است از حال عذر نمیگش که قدرست در  
مطلوب نزد است برتر است چرا و این وقایت تصدیق بطل بسته قطع سافت را مطلب  
آنچه که کعبه است پس هر چند این شخصی باشد و طلاقه هم ایشان باین کمال خلای و صنان  
خود را بمنزهی و اتفاق اخلاق کشیده اند و بعلت منقصت نمیگش این متعادل بسیار است آنست  
راضائی ساخته اند و بشوی برودت صحبت نمود و حرارت طلب طالبان را از این گراندیده اند متن  
فاضل اوضاع ایضاً اوضاع ایضاً  
محذب ناریه میشیر است زیرا که متدی شفی و صورت بذنب مشکل کند و بظاهر عشق و محبت  
ستساوی اگرچه احتملت باکید گزین نسبت ندارد و احوال یکدیگر از هم در گردیده است  
چیزی بنت فناک را با عالم ایاک به درآمد و هر چیزی معمول است و بر عرض محبوی و در انتها

یعنی است برای حق است لفظی این میخواهد عصریب مذکور خواهش را اینست که الله تعالیٰ آین شاهزاده  
سخواری داین نهاد است ظاهری باعث آن تجلیل می شود و چون در طریق عمارت از قطبیده یه جد همیر  
شک مقدم است مجد و بان این طرقی را که بدل است سلوک شرف نشده اند این قسم تجلیل داین  
شیخ توهم پریسا است و نعمت را هم از ایشان که آخوال منقبه و مقام جذبه حاصل می شود و اینکه بحال  
یه قطع منازل سادک و طریق سلاک بین ای اسد میگذرد اگرند و بان تقدیبات خود را معرف و ب  
سلاک میدانند سخی طفا زیر فخریات که فقر و چن نوشتند شود و بیان حقیقت جذبه سلوک و فرق دیگر  
آن هر دو مقام هم باز که بحث از خواص ممیزه هر یک از دیگر سے و فرق و بیان جذب مبدی بجهت  
مسئی و حقیقت مقام تجلیل و انشاد و علم و گیر که مناسب آن مقام باشد لعلی الحق و بمعیطیل  
کی طبل و کلی کرده تغیر میکنند + فشیحت فی دری محسن نیز فیضه سیخانه و همین سجاد نهاد  
تذیل و غیرهم ملکی و نعم ای کیمی این مکتوشتل است بر و مقصود و یک خانم مقصود  
بیان معارف که بنتنام هم بنت بتعلق آن و مقصودشان در آنچه تغلق بشدک از رو خانم بیان  
بنت نکوه و معارف تغیر است که طرابان را و ستن آنها اکثیر لتفعوت است مقصود  
آنکه مجد و بان سلوک تمام نکرده هر چند جذب توکی داشته باشد و از هر راه که مجاہد شود  
و غل چیزگزرا کتاب تکوب آن را سلوک و تزکیه فران مقام قلب نمی تواند گذشت و بطلب تلب  
یه است انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی  
پنهان باروح دین مقام مرجح است نکلت بازور دین متعاله مختلط با لکلیه اوضاع مسامع قلب  
یه آدم و بطلب تلب پیشتن و اسپیل روحی بطلب پیدا کردن بیه خلص سوچ از نفس  
یه راسته تزییه بطلوب و تقدیشدن نفس از روح و فرو دادن او در مقام بندگی مستقر نیست آدم  
داین هر دو نوع احکیمت مجمع اند احکیمت جامعه قلبیه معلم و پیا است انجذاب فالص و حی متضمن  
تذیل تخلص از نفس بعد از قطع منازل شدک و علی سلاک بین ای اسد و محسن سیر اسد

شکر

بلکہ نبی نے حصول مقامِ الفرقہ بعدِ الجمک کو بیگن اللہ یا شد تعلق دار و صورت بند نہ ہے بلکہ  
مزیدان کے شودہ پیشہ آخر سریمان کے شودہ نظمِ الفرقہ بین جذبِ اللہی و جذبِ  
اللہی بنتدینے شہروں این مجدد و باب تکریب و پروردہ کثرت است این عین را علم کنستید ایسا  
شان درین کثرت نیت الاعالم آواح کو بلطفت و احاطہ و سریان بتوحید خود و بصیرت شبیہ است  
اگرچہ اللہ خالق اکرم علاضف نہ ہے و بین مناسبت شہروں روح را شہروں روح سید ائمہ تعالیٰ و قدر  
و احاطہ و سریان و قرب و معیت ہم برین قیاس است زیر کرد لظرِ ایکات عبور نہیکن بلکہ ای مقام فوق  
ای مقام فوق فوق فوق مقام ایشان مقام روح است پس لظرِ شان ای مقام روح بالا نہ روشنہ  
جنزی روح امر دیکھنے والے لظرِ علوی روح موقوف است بریدن بمقام روح و محبت وانجذب  
در نگہ شہروں دست شہروں روح سمجھنا کہ بلکہ محبت و انجذاب بمنای قدر اور باست بمحصول فنا  
پنهانیت نہیں ای مقام نیت میں یہ چنانی تاذکرہ دادھنا نیت را دربار کہ کسب را  
اٹھا لاق شہروں درین مقام ای تنگی سیدان عبارت است ایکار عزاد این برگواران بآواز اور  
شہروں سعاف دست سمجھنا کہ مقصید ایشان بچون و یچکون است اتصال ایشان با سعادت نہیں بچون  
و بچکون است چون را بچون را بچون را نیت کا چکن عطا کی ای  
نے تکیف بی قیاس میں است رہت انس را باجان نہیں ای احاطہ و سریان و قرب و معیت  
حق سمجھا ای مخفیین ای زباب سلوك کہ بنهانیت کار رسیدہ اند علی است مرفق علماء اہل حق شکر  
الله تعالیٰ سعیہ ہم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن تزوی ایشان ای بیحاصلی و ذوریت زیر دیکھ  
حکم بقرب نے کہتندی ہے کی میری مایہ ہے جو کہ گوید زریکم و در است و در کہ دور است نزدیک است  
تصویر نیت علیک کے مشعل بتجهیز وجود است منشائی آن انجذاب و محبت قلبی است ای زباب  
قلوب کے جذبہ سیدا کہ وہ اند و براہ سلوك قطع منازل سینا نین این علم بایشان مناسبت مدار و بمحضین  
مجذب بائی کے سلوك ای قلب بمحبت متوجه بمقابل قلب ای ای زین علم و میری می نہایت و مستخر

می شد لبضه از بند و بان باشد که هر چند راه مسلوک در آیند و طی منازل نایند آماق افغان از تفاوت قطع نشود و روابع پیدا کنند انشال این علوم و آن ایشان نیکنار و ازین ورزشی  
که سبزه را می بند و عروج بهارچ قرب و صعود بمعراج قدس آنند و نگاه آن ریث آخر خجالت  
سرمه از مرکبۃ الظالیم اهمیت داد جعل نکارین آن دنگ و لیست آن جمل لئا من آن دنگ ضمیر  
است و حصول بنا بر طلب تبریزی ازین علوم است پس هر چند بمنزه بشریت نایابت پیدا شو عالم  
بسیغ نے نایابت ترمیمیا بدان زمان عالم را محبت صلی و دستن ویا صافی را محیط عالم عین  
است سعنی نازاره مکالله ایوب و قریب اکاذیب معرفت حضرت خواجه قمشند قدس الله  
کشیده ایقون فرموده اند که این بنا بر طبق فرموده این عبارت است که  
حصب و محبت که نیشان را در بنا بر طبق فرموده این طریق در بند و بند و محبت که در بند ایدیا  
شنبیج است تریکه ایشان بطبق انجذاب روی است و بند بمنزه بی جذب تبعیون  
ست بینخ است بیان ایموج نفس پن بمنین جذب فلکی انجذاب روی بیزی ماصل است و حصیر  
تین اندراچ را باین طریق هر چند این سعنی در حمیج جذبات حاصل است پنار آنست که کام  
آن نواده طریقی از برای حصول این سعنی وضع نموده اند و میلکه از برائے و حصول این طلب  
ست که اند و بگران را این سعنی پرسیل اتفاق بیزی می شود و وضیه بسط بست نازاره و ایضا این بگران انتش  
ست عالم چند برشان فاصل است که و گران را فیست و اگر هست نازار است و لبند لبضه ایشان  
ست عالم نے ای اقطع نا اول شدک نایند فنا و وقاۓ شیوه بفتانے و وقاۓ از بای سلوک  
ست شود و شریب از مقام ایکی کشیبیه مقام سینی عن الله بالله هست بیزی هست جی آید که آن  
ست سمعان می نایند تحقیق این بحث غیریب تحریر خواهیافت انسان الله تعالی این جادیه  
ست باید است که روح را بیش از اتعلق بهن خویش از توچه مقصود حاصل بود چون بید  
ست شست آن توچه را می شد اگر براین ملایم علیه طریق از برائے خواران توچه ساقی وضع نموده

اندریکین چون زوح متعلق ببدن است هم زوجه بی عال منشود که جای تووجه نیز روح است و دلکش است که تووجه روحمی در تو قلبی منبع است آنرا توجه روحمی که نیشان راست بعد از فناشی زوح است و دلپاشه ای پیوچ و حقایقی که تعبیر پیغام است باشد است و تو قبور حی که دین من تو زوجه بی است بدکرد روح که نیشی از تعلق به بدن یو دنیز تو محظ است که با وجود متنی روح است که فنا با راه نیافرید است فرق در میان تو قبور روح با وجود متنی روح و تو قبور روح با نهاده روح ایسارت پس نهادت گفت آن تو قبور حی مند روح را با اعتبار آنست که تو قبور روح است که در نهادت همین تو قبور میاند و بین پس مزاد از اندراج نهادت در بایت اندراج صفت نهادت است در بایت نه حقیقت نهادت که اندراج مدار  
بایت محل است تو اند بود که عدم ایشان لفظ صوت برای ترغیب طلبان طرق بود و باشد و لفظیت معاشر است یعنی آنکه عالم و سایقان که انجذب ایشان شده تعلق داشته باشد ملکه متوسط و حضور آنده اند آن را خداب نیز تجلی است و آنراست از تو قبور سایق روح که بالکل بواسطه این تعلق و بین زنان نشده است از بقیه از برائے تغییر تو قبور سایق جا خواست که بواسطه این تعلق و بین زنان نشده است از برائے تغییر تو قبور سایق ایشان پیدایی کند و بدن ایشان نیز خود سایق را از بکش که و اند کسب گویند از برائے تغییر تو قبور سایق است و ذکر لبرت مران دلت کم شده را لکین نیشان تو قبور سایق از سایقان نمذکورین اطیف الاستعد اند چه ایشان تو قبور سایق ایشان تو قبور کلی متوجه آنیت بالفعل و گم شدن دران خبر مرسید و دعدم نیشان تو قبور نه چندین است غایب تماق الباب در سایقان آن تو قبور سایق و سریان در کلیه ایشان پیدایی کند و بدن ایشان نیز خود روح شان میگیرد کجا هم ایشان لمحه بگذرد آنرا قدر میان شمول محبوان و شمول سایقان دررنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی ایشان کجا هم ایشان لطفا هم علیه ایشان از سه محبوان و درین کمال راین سه شمول نیز متحقق است لیکن کاریق است و اینی نیت شمول داشتی خاصه و در میان کمال راین سه شمول نیز متحقق است لیکن کاریق است و اینی نیت شمول داشتی خاصه محبوبان است و معرفت به محبوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکهن و درین پیش نیت کند و معنی و سخن که نسب آن تمام است ایشان را میسر شود میتوانند که طالبان را

نامه رسانید و درجهت ایشان انجذاب و محبت قلبی جاعدهای حاصل شود هرچند از ایشان بگال  
رسانید چنان خود بگمال رسیده اند گیرای او باسط حصل کمال نسیوند شد شهره است  
که از ناقص کامل نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد میش از افاده آربای سلوک است هرچند بینایت  
سکوک برند و چند بسته ایشان پیدا کنند آنها مقام تلک ایشان را بطریق عین اند باشد فروند و داده شد  
چه سخنی غیر مرتع عالم افرم ریچکل افاده ندارد چه ادعا ملت نسبتی تو بجه ناده ایفاده تو اند نسیوند هنچه متن  
دکه بنخ میگویند باعتبار ایشان که ادعا مقام بزرگیت که مقام قلب است فروند و آمد است مانه هرچو  
بیت روح نفس حقیقت و این گرفته است ایشان روح از قوش مقناده میکند و از بیت نفس بادون  
نمود افاده میگردید که اورانو چیز مشحونه با اینچه غلط جمع شده است که بچ کدام جایی دیگر نست  
پس افاده و استفاده و معا او را مصالحت بعثت شاخ ازین بزمیت بین احلى و سخن میخواهد  
و شیخ بر زنخ را با جمیع بین اشتبههای انتزاعی میگویند پوشیده نماد کاریں سرمه بزرگیت که بنا آن بر جمله است  
این مقام شنی که مبنی است آن بر صحراست نیست تریکه نیزشان و دین مقام و علیمات آنوار روح  
مشهی است و همان اند راج منشائی کشیده است و در مقام بزرگیت قلب نفس روح از میگردید  
بیک است پس اپا بر سکر را و ازان گنجایش بناشد بلکه آنچه هم صحراست که مناسبه تمام عزت است هدله  
و شیخ کامل را چون در مقام قلب فردی آند باسط بزرگیت مناسبت بجا ام پیدا می کند و باسطه  
حصل کمالات تبدیل این کمالات می شود و چند بسته نیز حون در شام غلاب است بعلم مناسبت  
دارد و تو بجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر قلبی باشد نزیر نصیبی بدست آورده  
ست لاجرم راه افاده بر روی کشاده است بلکه کوئم گرگیت افاده بجه و بسته نیز منشی ایشان  
شیخ مرتع است که نیز منشی نیاده از گیفت افاده بجه و بسته نیز منشی ایشان  
حال مناسبت پیدا شده است آناد صورت است فریاد میگردید و بسته نیز اکتفی هر چند را چنین  
محبت یاد و این بجه و بمناسبت بعلم مناسبت میگشت است و از جمله افراد عالم است باقی است

پیغام ایشان بعایقانی است پس ناچار طالبان بواسطه منابعی از مخدوشهای فرموده گیرند  
 منتهی مرجع کمترین افاده مرا تسبیح کننده است و لایت مخصوص منتهی است پس لاجرم دیگریست افاده منتهی  
 راجح باشد و ایضاً منتهی را فی الحقیقت همث زوچیست و مخدوهای صاحب همث توپهای است بهمث  
 کما طالب پیش میش  
 همان توپهای سایر روح است که فراموش کرد بوند و صحبت شان سایر ایشان آنده بطريق اندراج مفعلاً  
 قلیی حامل گشته بخلاف توجیکه و صحبت منشیان پیدا میشود و توجه حادث است که مشتری اصل موچود و بد  
 و موقوف بود و فرقه ای روح بلکه بریگان اول بجهه اول شہل حصول باشد و توجه  
 شان مستقره در جود هر چیز است مشتری است هرچه مشتری است که گفته اند که در تحسیل حالت  
 پنهان پیش از حقیقت با واسطه همیش پیش از اول حاصل شده بود که بواسطه ایشان پیشنهادیه  
 متعار گشته این شیخ را شیخ تعلیم میگیرند شیخ همیش تورجست سلوک از برائے قطع منازل سک  
 شیخ مقداد کار است و تبریت آن ضروری شیخ مقداد ایشان یکی ایشان سهم مخدوشهای  
 خصصت بده و در عالم کمیل شیخی ایشان پیش از طالبان باشند که استعداد ایشان بینند ایشان باشد  
 و تقابلیت کمال تکمیل بروجرا تمدید باشد و صحبت این مخدوشه اگر ایشان کمال کمال کمال شیخ  
 و ایشان خالیت بروز گردد شکاری میشوند که تقابلیت تمام از برائے زراعت گندم و شتر باشد اگر تکمیل  
 گندم و ران زیست ایشان بار بار از استعداد نیکومی آرد و اگر ران زیست تخم روزی گندم میباشد خواهد از  
 چه چاله ایشان که متناسب القاعده است گردد و اگر بالغرض شیخ مقداد اصحاب است و ترخصت او مینید و منی افاده  
 دروسی بیمه باید که افاده او را مقید سازد و بعضی قیود مثل خپور نسبت طالب بطريق افاده او  
 و بعد از صاغت استعداد این و صحبت ایشان طفیل نیست اور این ریاست و اقتداء چه سواب  
 نفسانی از دوستی نیز نشود است بواسطه عدم ترکیب نفس و حیوان معلوم کند که طالب بطريق افاده  
 افاده او را مستیده درست مخددا و طالب بجزر تقابلیت ترقی است باید که بوسیله این منی را ایشان سازد و  
 میشند بوسیله ایشان میشند بوسیله ایشان میشند بوسیله ایشان میشند بوسیله ایشان میشند

حصت بهم تا کار خود را اد شیخ و میرزا نام ساند خود را نشانی نداشند و باین حیدر آزاد زنی مردم منکرند پس از  
آن شاهزادگان تا سبب وقت و حال او وانمذکور را ززو و آن وصیت نام نموده رخصت بهم لامائی  
رجوع و افراحته و مکمل محتاج باین قیود نیست پس اولاً باسطه بایعیت بکمیع طرق و استفاده از نهاد است  
رسازوی سکه بقدر استفاده و مناسبت همچو قوانین اقتضیت همچو قضاوت در صفت و لطفی بر اسلوقوی است  
مناسبت و صفت آن و محبت شیوخ و معتقد این نیز متصور است آما در این میاده متساوی الائمه  
شیخ قده را در وقت افاده طالب التجا بجهات حق عجیب و اعظام محل متین لئے خونق المکر  
سماعانه فی متنی هذلا الاشتیهای الازم است و این التجا پدرین امر ملکه در جمیع امور و در جمیع اوقای  
حق بجهات دو عکانی او را عطا فرموده است در هیچ وقتی از اوقات در هر فعل از افعال ازوی  
مناسک نی شوویْ ذلک فضل اللہ عزیزه من نشله و اللہ ذو الفضل العظیم مقصمه ثانی در  
بیان آنچه تعلق بسلامک دارد به آنکه طالیل چون بطرق سلوک متوجه فوق گرد و اگر با سیکرید است  
برید و در این فنای و مستلک اگر و اطلاق تفاورد رئیس است می آید و بعد از تعا باین انحراف اطلاق بتعادل  
برئیست مسلم است در باین فنا و بقا برتری آفته ای از ولایت شریعت کرد و دیگران اینجا تفصیلات که پیش  
از خود را ضروریت تمکن مید نشیست که از ذات تمامی و تقدیمت میرسد و نوع امت قوی است که  
بتجاید و اینجا و تحقیق و تزیین و انجیاد ایامت و امثال آنها تعلق دارد و تعداد بکار یابان و معرفت می ازد  
همات مراتب ولایت و زیبعت شتمی است فرع اول از میعنی بتوسط معرفات دیگر و نوع امان  
بیضه را بتوسط صفات است و بعضی و گر اینتوسط شعبویات و فرق در بیان صفات و شیوه نات  
پیار و میم است لایضه هر لایحه ای احوالیت الایقی الحمدی المکر و لغایت مذکوره تکلیفی  
بخدمت صفات دیگر موجود نمایند بر ذات نگاران و قدریکش و شیوه نات مجموع اینها روز و ذات عرضی  
آن بحث بشتا لی روش گرد آب مشابه بالطبع از الایه بپایان فروعی آیا می نصل طبعی ازوی اعتبار  
جیات و علم فندرست و ارادت پیدایی کند تجارت باید علم باسطه افضل خود را مخصوصاً علم خود را از الایه پایان

سے آئندہ دو تپه بیوق نے کشند و علم تابع چیز است واراده  
تابع علم است و تقدیرت نیز ثابت شد په ارادت تخصیص آحمد المحدثین  
است این اعترافات در ذات آب بنزدہ شیوه نات است  
اگر با وجود این اعترافات صفات زائد و ذات آب اثبات کرده شود بنزدہ صفات  
است بوجوزان ام اب با اصرارات اولیه ای عالم مقاوم و مرید شیوان گفت از برائے میں اسی  
مشروط صفات زائد و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایع در اثبات آسامی نذکوره از این  
آب واقع شده است بنیان آن بعد مفرق است میان شیون و صفات و چین حکم منعی و حجوم  
تیر محول است بر عدهم آن فرق و فرق و گیو در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون کو  
قوی ایشان است و مقام صفات پچین است محمد رسول الله علیہ السلام علیہ السلام و اولیاء  
که بر قدر میں اندیشیوان ایشان علیهم السلام و مصلی فیض مانی ایشان را بتوسط شیوه نات  
وسایر ایشان و بحاجه که بر اقدام ایشان مدنصلوحت ایشان علیه السلام و علیه السلام  
ایشان علیه السلام و رسول این فیض بلکه فیض اولیاء ایشان را بتوسط صفات است پس کو محمد کو اسکے  
آن سرو راست عالیعین والسلام و واسطه وصول فیض و دویم است طلب ایشان علمات و این  
شان جان عجیب شیون ایشان تفصیل است و ان طلب عجیب تقابلیت ذات شیان و تقدیس شیان  
علم را که جمیع شیون ایشان تفصیل ایشان با اصرار شیول شان علم را اینها را باید و است که این ذات  
اگر پر فخر است میان ذات علیشانه و میان ایشان علم آپچون یک جهت اوینگ است  
و این جهت ذات است عالی شانه و پر فخر نیز رنگ آن پیمانی شیو و پس آن پر فخر بنگشت  
و گیر کر ایشان علم است شخصی است پس ناچار آن را اطلی آن ایشان گفتہ شد و ایضاً اطلی شد  
از خود یعنی است اگرچه بینه و مشا شاشد و مرتبه دویم و چون حصول پر فخر است  
لا جرم این پر فخر در وقت کا کشف و تجییت آن ایشان را کشف می شود پس با اصرار این خمور را با خطا

میت مارس افتد و طائفه از آولیا اتفاده که بر قدم و سه اند صلی الله عالی علیکه و علیهم السلام  
دباری اینها که از باب ایشان اند و وصول فیض های طلاق آن تقابلیت جامع اند که انتقال  
نمودن نظر مصلح را در باب اینها صلوات الله عالی و نعمتله اند علی تبیخ و علیهم واسطه و صوت  
فیض اول و شانی ایشان را غایبات اتصاف ذات است عزیزی که بصفات موجوده زانده و طاغی  
که بر قدم ایشان از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و شانی و واسطه و صوت  
فیض اول مرآن سرور را علیکه انتقال و انتقال ذات اتصاف ذات است عالی و نقد سه  
مرجع صفات را که ایشان اینها که وسائل فیض ماریمیا اند صلوات الله عالی و علیه السلام  
و علیهم السلام این تقابلیت جامع اند که انتقالی مصلح نمودن جامع محل او طائفه که بر قدم آن نمودن  
علیه و علیهم الصالحة و الحیة و سایر وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات دوست  
محیان و وسائل وصول فیض اول بعد آن اماز و سایر وصول فیض شانی بخلاف دیگران که یکی است  
بعض از مشاهیق قدس الله عالی اند که مدتی از حضرت اعلیٰ صلی اللہ علیہ و سلم و تقابلیت اتصاف نظر  
ساخته اند نشان اند مفرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم داشت بمقام شیون که الله علیه السلام  
و علیهم السلام پرسید که این حضرت اعلیٰ صلی اللہ علیہ و سلم و السالہ و الحیة است از ازابت  
هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول هر و فیض است و قریب معلوم گشت که وصول  
فیض مراتب کمالات ولایت آن حضرت اعلیٰ صلی اللہ علیہ و سلم از ذات است میتوسط ام زاند پرسید  
عنین اند اسباب زیارتی و ایشان اذنشی ذات انتقال است آنها اجنبی فائی مخصوص او گشت و کمل  
آیه ای این از روح او فیض سیگیری ایشان را نیز این مقام شرمنی برست آمد و دیگران را چون سایر  
صفاتی در میان است و صفات بوجود زانه موجوده باز هم صیغه ای اند و بگلی صفاتی نامزد  
ایشان گشت آمده است که تقابلیت اتصاف هر چند از بدل است وجود زانه اند آرزوی صفات موجود  
از ذات تقابلیت اینجا آنچون تقابلیت در نگیر برآیند میان ذات و صفات بلکه میان شیون مصفا

و برتری خود را که قابلیات نیز زنگ صفات گرفته عالمیت پیدا کرده اند هم در این  
کاراز کل است اند کنیت و درون دیده آگر خرم مرسی است بسیار است هر ازین بیان لایحه گشت  
که خود رفات تعلق فقید است پرده منافی بخال شهودی نیست لیکن بخال وجودی رامنافی است  
لهندا آن سروز را عالیاً مصلحته قللشاده و المحتیه در جوانب وصول فیض و حجه کمالات دلایل است  
چنانچه در میان نیما در در جوانب وصول فیض وجودی حاصله در میان آمد که قابلیت الصداقت  
است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیوه و قابلیات اینها از اعتبارات عقل باشد وجود و تنفس  
نمایر است شد و ازان حجت علمی لازم آرایه ماف الباب حجت صفات خارجی است و حجت شیوه  
علمی از دیگر گوئیم آن موجود و تنفس در میان دو موجود خارجی پرده نمیشود موجود و حسی از این دلایل  
که موجود خارجی از دو مصلحت فاعلیت علمی همکن از مقامه که میان این دوین بخوبی عقد  
میگذرد این اتفاق از عیاینه آنکه زواله چون این مقدمات علوم گشت پس بدیگر آن محمد است  
نمایر است نیز او کمترین بیانی است تا اینکه شانست که احمد است و بعد از فنا در این آسمان  
بغفاری فی الله شرف می گرد و اگر یعنی احمد باشی گشت بقا باشد او نیز دیرگشت و باین فنا و بیان  
در مرتبتہ اولی از اول اولیات خاصه محمدیه علیه الصدقه قللشاده و المحتیه و هم میشود و اگر محمدی شرط  
نمایت بقابلیت صفت یا نفس صفت که باید اوست باید و اگر درین آسمانی گشت فانی نیست  
بروی اطلاق بناید که تو چنین بر تقدیر تبايان احمد باشی باشد نیست چه کنم الله عبارت از مرتبتہ است  
که باید جمیع شیوه و صفات است و چون در جهشی میون رناثوت اعتبار است عین و اندیشین  
پیداگیری پس فنا و بیک اعتبار فنا و جمیع اعتبارات است بلکه فنا و روز است همچنان و لطفی و این چنین  
بقبایک اعتبار بقا و جمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باشی باشد و درین صورت گفتن درست  
میشود و مخالف در جوانب صفات که موجود و اندیشی از این براتات نمایر است اینها با ذات علت سلطان  
و با یک دیگر تحقیق است پس فنا و بیک صفت متوجه فنا و جمیع نیست و همچنانکه ظاهر این

یعنی درین تبلیغ مسند است:

پرسنل چار این فانی را فانی فی اسد بنا گفت و باقی را باقی باشد که مطلع فانی و باقی میتوان  
گفت یا مقید بصفتی یعنی فی فی و صفت غیر باقی آن صفت پس ناچار فنا میمایان آنها آمد  
و بعای ایشان اکمل و آیینه عروج محمدی چون بجا نشیشیون است و شیون را با عالم پیچ مناسبت  
گشت پر عالم مطلع صفات است نظر شیون پس فنا میگزیند سالک شان نستلزم هم فنا مطلع او باشد  
و حیکایت بعای ایشان بوجو سالک و اشاره نمانده چنین بر تقدیر لقا تعالی خود بآن شان باقی میگردد  
و بخات فانی و صفت که تمام از خود نمیگردید و از ارشش زائل نمیگردید و بوجو سالک اثر همان صفت  
و عل آن پس نهموا اصل ماحی و جو طل بکل نباشد و بقا باشد از فنا است ایشان محمدی از جمع بصفا  
و شریت ایشان باشد و از خوف ره محظوظ چه او بکلی از خود برآمده است و با دوستی باقی گشته و دین محلن  
و بخوشی بادش بخلاف و صورت فنا میگزیند و بجهود و اینجا با استطاعه بعای ایشان بوجو سالک مکن  
است ایشان تو اند بود احتمال نمیگرد و میان مشائخ قدس اللہ تعالیٰ سلسله هن و بجز از جمع و مصل و عدم  
چرا آن واقع است حق است که اگر محمدی است محظوظ است از خود و ال و خط است و بخوبی است  
تحمیل نمیگرد زوال اشر و بوجو سالک بعای از فنا است او واقع است بعای بزوال عین و اشر قابل گشته از  
بیضی دیگر زوال اشر را جائز نمایشته اند حق دین باب نیز تفصیل است اگر محمدی است عین و اشر قابل  
در میسازد و غیر از اثربازی از شوهد صفت کامل است باقی ایشان پس زوال غل آن  
که سالمن نباشد ایجا و تیقنه ایست باید است که مراد از زوال عین و اشر زوال شکوه داشت بجوبی  
بعای بزوال وجودی مستلزم ایجاد و زندقه است و جامد این طائفه زوال وجودی تصویر کرد و آنها  
که سالمن اشر مکن گریخته اند و آن را ایجاد و زندقه و نشانه اند و الحق ملاحظه کنند باعده کمی شیخ به  
تعجب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه کلم بزوال عین وجود در زنگ  
عکس بزوال اشر مستلزم ایجاد و زندقه است با محمله زوال وجودی و عین و اشر محاسن و شموی  
جه و دنیمکن ملک واقع نمیگن مخصوص محمدی شرب است ایشان محمدیان تمام از تلبی من آینه بمقابل قلب

می پیوندند از تقلب احوال آزاد و از نیست مساوی با کلیه محکم و دیگر از اچون وجود آن را نیست  
 است و تقلب احوال نقدی قوت مخلصی این مقام تقلب ندارند چه وجود آثار و تقلب احوال ایشان  
 مؤثر حقیقت جامعه قلبیه است پس شهرو دیگران بدهیشه و پرده باشد پهلو قدر که از بقایا به وجود کش  
 نهاد است پرده طلوب همان قدر است و چون از این قیمت پرده همان از از است معرفت  
 اگر ساکن از راه سلوک غیر عارف در مرتبه از مرابت فوق است که درست بر سر و نهاد آن  
 اصم رسیده آن مرتبه فانی و مستدیک گرد و فانی اسد و این صورت گفتن نیز درست است این پیش  
 است بقایان مرتبه پر غصیص فانی اسد آن اصم باعتباً است که آن مرتبه کافی است از مرابت  
 سار افنه معرفت سلوک انواع است بعضی را به لقدم جذب است و بعضی بگرا جذب  
 سلوک شان هقدم است آنچه صراحت شمار طبع منازل سلوک خود به حاصل پیشود و چشم را طی تنازل  
 سلوک می سرمه شود اما تا بجذب زیرینه نیز سند تقدیم جذب بجهویان راست و باقی آفات نمکین تعلق داشته  
 سلوک محیان عبارت از طی مقامات عشره مشهور است پر ترتیب و تفصیل و در سلوک محیان  
 خلاصه مقامات عشره حاصل پیشود پر ترتیب و تفصیل کاره ندارند علم بودت وجود و ماند آن از زاده  
 و میرمان و معیت ذانیه بجذب زیرینه هقدم یا متواتر طه و ایست است یک سلوک خالص و بجذب پنهانیان باشان  
 این علوم مناسب نیست پناهک بالاگذشت و حق الیقین من تحسیان رانیز بعلوم مناسبه تو حید وجود نیست  
 نیست هر چیزیان حق الیقین بمقام مناسب اگر با پ تو حید وجود کرده اند آن حق الیقین بجذب و بدان  
 مبتدی یا متواتر طه است معرفت بعضی مشانیخ فرموده اند که چون کار طالب بجذب پر بعد از  
 راهبردیان جذب است و بس یعنی اعتماج بتوسط راهبردیگر نمایند همان جذب کافی است اگر این  
 خدمت بجذب پرین اسراره نموده اند بشه کافی است اما لطفاً راهبردیست این اراده است پر بعد  
 از نیز فی الله رسانه نیست که در قطع آن محتجاج بر این پر ماشد و بجهیزین جذب پر تقدیم هم را داشت  
 چنانکه مبتدا در اعیان است پس ناچار عزیزه متوسط اراده نموده باشد و لغایت اور وصول بطریق

مه پیشنهاد اینهم را سلوک کشیدند کشند نامه

علوم نمیشود آپ بسیار از مهندیان در وقت حموایین بذبای از عروج بعوق تعاون نموده اند و همان  
مذبای راجه زیر نهایت انگاشته اگر کافی سے بود اثنا راه میگذاشت آرے بذبای مقدم چون بجهابان  
تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش وار و محبوبان را بغلات غایت خواهند کشید و در اثنا طرق نخواهد  
گذاشت آماں کفایت در حق محبی جذبات مقدم هم منوع است جذب که انجام کار او بسلوک  
کشید کافی است و اگر بسلوک نیاید مخفی و بابت است از محبوبان نیست خاتمه طائفه ارشاد  
آن دین اللہ تعالیٰ آن دلهم لفت اند که تجلی ذاتی در شوراست بسط از ایشان از  
حال خود چنین گفته اند که در وقت نلخوار این تجلی ذاتی تام است قیاس و حرکت افتخاره بیو و مردم مرموز  
میگشند و بعضی دیگر منع کلام و جهان در تجلی ذات کردند حقیقت این حقن آنست که این تجلی<sup>آن دین</sup>  
ذات در پرده ایست او آئنها و بقا پرده بواسطه بقا یا اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
نمی شوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا بالله شرف می شد آن تجلی<sup>آن دین</sup>  
هرگز اور امیشون نمیساخت شعر بخیر مالک ایشان بیش بیها و ممن مملکت از کیف بخیر قی :  
آن ماین نار است آنست بوز و ملائی شود و ملائی عین نار است فیکت بخیر بدگویم آن  
تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است  
علیلی العقول فیلساده و الحجۃ تجلی نمی پرده است و علم است پرده بشوری است و مشیعی  
او و درست و میل بله پروری شوراست و شعور و کمال حضور است بزرگ از حال صاحب  
این تجلی که بالاصالة والاتصال است چنین خبر داواعی العقول انجاگ لفظ سویک  
بهوش رفت بیک پرتوی صفات + توکین ذات می نگری و نیسمی به توکین تجلی ذاتی که  
بی پرده است محبوبان را داری است و محبوبان را بزیستی از راک آدان محبوبان زنگ از اوح شان  
گزت آدان نسبت در کلیه ایشان سیریت کرده است و در محبوبان این سیریت بسیل نمود است  
و آنچه در حدیث نبوی علیکم السلام کات آنها و مین الصیقات المکاہی اواقع شده است

کان از دار خل من یزد خل نشناجره جواهه دینی کاهله و جو شفته و قیچیه علیه السلام آن است  
حیثیت کمال بیان میگیرد و متفقی به این حدیث پنهانهاست ب تکه های سفید نشانید و مسخره شوند  
۲۸

لئن مع الله وقت صراحت وقت نهایت بگلی برخی است زیرا که این بگلی در حق آن سرور که باشد  
مزاد است عالیه مصلحته و لاستله و ذاتی است بلکه نوعی از خصوصیت درین بگلی و ذاتی است  
که آن برسیل قلت واقع است مگا لا یغفی عالیه باشد معرفت شایخ قدس الله عز  
آش از هم و بیان حدیث لی مع الله وقت لا یستعفی فی دمک مفترک بیکاری محسنه  
قوطی اند شمعه از وقت وقت ستم اراده نموده اند و جمعه و گریندرت وقت فائل شده  
وقت آنست که با وجود استمرار وقت وقت نادر زیر متحقق است چنان شاهزاده اشاره الله اینها و زین  
حیثیت آن وقت نادر وقت ادا نهاد است و هم اما که آن سرور عالیه مصلحته و لاستله و ذاتی  
فرع علیینی فی الصالق بآن اشارت فرموده است و ایضاً آن سرور فرموده عالیه مصلحته و لاستله و ذاتی  
امربت سایکون العبد میگردند که بگفت این وقت نادر و قدرت آن را میگذرد که از ترک پس و هم  
و نیمه که قریب آنی جشناله بشیر است گنجایش غیر از این وقت نیمه تراست و آنچه بعده از شایخ قدس  
الله تعالی اینها هم فرموده است و از قوت حال خود و اسرار آن پیش خبر داده است حینکه قال  
تعالی فی الصالق حکای قبل المصالحة فی الاحوالیت المدى که قبیل النعم المد که میگیری المساواة  
قال ایشانه باید و نیست که اتمرار وقت متحقق است سخن در آنست که با وجود استمرار عالیه نادر  
ایم واقع است زای شمعه را که بگذرد وقت اطلاع نماده اند بمنی آن فایل گشت اند و جمعه و گریندرت  
که ازان مقام بیرون داده اند بآن اعتراض نموده اند و محقق کسے را که بظیل آن خضرت علیه السلام  
وقل الحیی اند و جمعیت داده اند و اذ دولت تربیت آن پیش بینی ارزانی داشته اند افق قبول آن وقت  
الله سبحانه بکمال کرده بتوییت این هذالمقاله بخیر میر محمد علیه السلام فی القول بالکمال  
معرفت نمایان از باب صفات و معارف بحمد و بان نزد کینه و اذ دولت شروع  
هر دشان نیز کینگ چهره و از باب قلوب اند خانه مافیا بگلی باب از باب صفات از نطال  
مطلع اند بخلاف بحمد و بان و ایضاً از باب صفات بواسطه سلوک و عروج بفوق قرباً بشیر و از ده  
که از دین میگیرد

که از دین میگیرد

از بند و بان عوج ناکرده لیکن محبت اهل دهگانی شاست اگرچه بخت در میان است پیغمبر اکبر  
یک حکم امیر مع من که بخت در مجده و بان نزیر قرب و معیت اهل اعتبار کرد و شوپس مجده و بان در محبت  
من سببت محمدیان دارند پیغمبر را ذائق و اگرچه بخت در مجده و بان نزیر تحقیق است معرفت در  
جارت بعضی ازین طالعه داعع است که اظاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و زین  
خون بجال تماش است پیغمبر تمدنی مشرب است محمدیان را تجلی ذات است آرس و زین تجلی  
نزیر تقدیمه است ترقیکی افرا در است اظاب ایست آماه در از تجلی ذات نسبی است گرائد کوش  
که اظاب تعطیل ابد ای امراء و اشراف است باشد که بر قدم محمد معرفت  
عین الله خلق آدم علی اصولیتی ائمه تعالی یحیون و بحقیقت است مروح آدم را که خلاصه است  
و درست بیچاره  
دو نسبت روح با بدن پیشوایت است نگانی فائقه در عالم زندگان است مغایر تصلی  
و غسل پیش از قیدتیت نسبت مفهوم نمی شود هر دزد از ذرات بدن را مفهوم می است بچنانکه الله تعالی  
نمی شود عالم است قیمت اول عالم مریدان را بواسطه قیمتیت روح است به فیضیک وارد می شود  
روح و رودان فیض ابتداء روح است و بواسطه روح آن فیض بیدان میرسد و چون روح بعد است  
یحیون و بحیکو نگی آفریده شد لاجرم بیچون و بحیکو نیکی را در وسیعی کجاش آمد که لایخیز  
که شنید کلام ای ولیکن دستیعی قلب مهد لله عن خاپی و ساما و جود و نعمت و فراخی چون داشت  
و از ره مکافات دینی چون و چون کی قسم کجاش لام کافی که مقدس اینچندی و حیون است نداند  
از مکافی در سکان گنجایش ندارد و بے چون و بیچون از ارام میگیرد پس ناچار گنجایش در تعلیم  
وزن که لام کافی است و بحیره از چندی ارچونی است تحقیق گشت تحقیصی قلب عین زین بنا بر  
زنت که قلب غیر مون کمال از آقیح لام کافی فرو آمده است و گرفتار چندی و چونی شده و مکم  
آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه دانل و از ره مکافی شده است و چونی پیدا کردند

پیش

آن قابلیت امثل ساخته است اولیه که لاگفایر بله امنی و از شانع هر کار روز است  
خود خبر واده است مادرش لاکما فیتیه قلب بوده باشد صدر کافی هر خرد و سین است آنگاه است  
عشر یا دو عظمت فراخی چون همانیست هر آدمیه و حیث لامکانی که درست علم و از خود  
بیل اقلیل یکم کوئیم ان قلب چونکه محلی بیل افزای قد مدره است یکم بقایه بعدیم یافته عرض و در  
کرد و افتنه محظوظ مثلاشی گردند و اشاره از نیخابی نامه همچنان قال سنتیل الطائفه فی هذل المدح  
آن العددت اذ اقربت بالقدیم لم يمیت له این این بنا سے است یکم که غاص بر عده رفیع  
و ذوقته اند لاکم نزیر خصوصیت ندارند و هیل و از هر مکانه و مصنف بچوند لاجرم انسان خلیه  
رحمت آمده جل سلطکار بمهورت شیخ فلیقه شی است تا بر صورت شیخ مخلوق بناشد غصه  
شیخ را نشاید و مخالفت را شایان بناشد شیخ با رامات هیل خود تو اندر کرد و کهیل عطا کیم الکیم  
الامکانه اه + قال سیارک و تعالی اتفاق رضت الامانه عکس اسکنوات والامض والجبار  
قابلین اد بجهت اینها و اشتفتن مهدا و حمله الانت این که کان طلوب و آمده و مولا + لغایت  
علی افسوس هیئت لاکیفی من قیوده و توایع وجوده این اد که کما کثیر بجهت شیخ لاکیفی  
اد اد را که یعنیت بالقصود و کلام که اهنتبه ای المطهوب بیل الجزر معنی الا در را که فی دلک  
المطهوب اد را که اهنتبه ای هم این معرفه الکنهم معرفه بالله ایشدم خیر ایهه تمنیت  
اکر و بعضه عبارت لطفی که نیم طرفیتی یا نظر و قیمتی است در شان او تعالی و قدریں واقع مشهود  
حال برگزی میدان عبارت می آید که در مادر کلام رامض این آرایه علم کار ایل بنت میباشد  
معرفت علم صغری و کچی بیظا هر اشنا و صفات الیهیت تعالی شاهد و مرای ایهه  
و کمالات ذاتی او سیحانه و تعالی و او سیحانه و تعالی گنجی بود و گذون و هریس بود و گذون  
خواست که از خلا بلا عرض به و از ایمان تفصیل آر و عالم را افریده و الات کند بر میل خوش  
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را با صاف نیز چون پیچ نسبتی نیست الکم عالم شکونت

است بر کمالات مخزونه او تعلیم و تقدیر باور داده این هر حکم که بست از خبر اینجا و داشت  
و بعیت از سکر وقت و غلبه حالت آن را مستقیم الحوال کرد از قم صحیح اثاثان را مشترک  
دشته اند ازین علوم متنه و مستغفه اند آن را پیش بعثه ایشان را در اشناز راه این علوم  
شود آنما آنرا ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم لدی بر ایشان ایزا و میفرشد  
از برای تحقیق این تجربه بیان کنیم تا لی خبر روز خوب نه خوب که کمالات مخزونه خود را  
نمیخواهند و فنون مکنونه خود را بر ملا جلوه و بهار ایجاد و حروف و اصوات غایب نمایند و پرسه آن حرف  
ست آن کمالات را متعالی سازد و آن فنون را اطمینان نمایند پس درین صورت آن حروف اصوات  
با معانی خسزو نه بلکه آن عالم موجود بیچ نسبت نیست آنکه آن عالم موجود اینهاست  
سادوال اندر کمالات مکنونه ایجاد و اصوات این عالم بیین آن معانی گفتن معنی ندارند و چنین  
معااط و معیت درین حادثه غیر واقع است معانی بهان صرف مخزونه آن را سه چون  
یعنی معاانی و صاحب معانی و درین حروف و اصوات مناسبت دالیته و مدلولیت تحقیق  
ست بعضی معانی زائد شده و اتفه و تخلیل می آید فی این حقیقت آن عالم و معانی خسزو نه از آن  
ست زائد شده و مبارست و این حروف و اصوات و غایب موجود نه آنکه آن عالم و معانی  
وجود نه آن حروف و اصوات اند از این خیالات اند پس عالم که عبارت از انساو است  
بعض موجود است یا لجوی طلبی و لکن الشیعی ذانکه عالم از این خیالات است آن  
که بعینه ذهب سلطانی است که عالم را از این خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم  
ست عالم را از این خیالات منی برآورد حقیقت موجود شده عالم نزدیک عالم و رائے آن حقیقت  
نمیست تقدیمه را از ظهرت است و متأثیت عالم از اینا و صفات را از آنست ای  
صفات راند اینا و صفات را باغیانها صورت اند در زنگ سکی مخاطب بیچ مرأت نمیشود و صفت  
حروف مقید بیچ مفهوم نمیگیرد و تذکر این توصیه صورت معنی میگویند که بده و رکبیه که میان سلطان

**كَوْ وَوْ صَشْتَهْ مَنَادْ وَهَشْم**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ  
وَسُلْطَانِ الْجَنَاحِيِّ الْجَمِيعِ الْمُحَمَّدِ لِلَّهِ الْمُحَمَّدِ  
الْمُسَلَّمِ وَعَبْدِهِ الْمُسَلَّمِ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ

## کمپیوٹر و سوامی

أرسِلَ إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُشَهَّدِ  
يَخَانُ خَانَانَ فِي جَوَابِ كِتابَتِهِ  
فِي التَّسْعَ عَنْ أَخْدُلِ الظَّرْبِ يُقْرَأُ مِنَ النَّاقِفِ  
وَبِسَيَارِ مَصَرَّاتِهِ وَالْمَتَعَ عَنِ الْأَلْقَابِ  
الشَّيْءَةِ بِإِهْلِ الْكُفَّرِ تَخَانَ اللَّهُ  
سَبَحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ عَنِ الْمَقَالِ تَخَالِ  
عَنِ الْحَالِ وَالْعِلْمِ الْمَعَرَّأَ عَنِ الْأَعْمَالِ  
بِحَمْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمَبْعُودِ إِلَيْهِ السَّبُورُ  
وَالْأَحْمَى عَلَيْهِ وَعَلَى اللَّهِ مِنَ الْقَلْوَاعِ  
أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّشْيِيمَاتِ أَكْمَلُهَا  
وَيَرْحَمَ اللَّهُ عَبْدَ قَالَ أَمِينًا  
بِكَعْرِ رسَالَتِكُمُ الْأَخْ الصَّالِحُ الصَّادِقُ  
تَتَلَنَّغًا وَحَلَّ عَنْ جَنَانِكُمْ كَمُرِيسَانِ  
الرَّقْبَاجَانِ مَاحَكَهُ فَلَنَذَدَتْ سَهَ  
أَهْلُ لِسَعْدِي وَالرَّسُولِ وَجَهَدَاهُ  
وَجَهَلَ الرَّسُولِ لِحَيَّتْ وَجَهَلَ الرَّسِيلِ

۱۰۷-الفتاوى ج ۲ ص ۳۸۴-المعنى فتح الباب و تجزي اند فوش تقرير و كیک عاشقة و دست بان باشد و خ

عَلَيْهَا الْأَخْرَى قَاتِلٌ لَّهُمْ هُوَ الْمَالِكُ  
جَهَنَّمُ اللَّهُ مُسْبِحُهُدُهُ وَتَعْلَمُ فَعَلَكُمْ  
مِّنَ الْقُوَّةِ أَنَّ الدُّنْيَا كَمِزْرَعَةُ الْأَغْرِي  
وَشَرِّكُنَّ لَهُ زَيْدٌ عَفِيفٌ هَا وَعَطَلَ أَرْضَنَ  
لَمْ سَتِعْدَهُ وَفَاصَاعَهُ بَذَادُ الْأَعْمَالِ  
وَمَا يَسْعَى أَنْ يَعْلَمَنَ إِصْبَاعَةَ الْأَغْرِي  
وَتَعْظِيمُهَا إِمَامِيَّانَ لَا يَدْرِعُونَهَا  
شَيْئًا أَكَيْفُ فِيهِ لَدُنْهُ حَيْثُ شَاءَ  
فَإِلَيْسَلَا وَهَذَا الْقِسْمُ وَنَ إِصْبَاعَةُ  
أَشَدُ مَضْرَرَةً وَالْأَرْفَادُ أَمْوَانَ الْقِسْمِ  
الْأَوْلِ كَحَلَّيْهِ دَجَنَتِ الْمَذْرُوفَةِ  
بِأَنَّ أَخْدَدَ الْكَفَرَيْنَ مِنَ السَّاِلِكِ  
النَّاِقِصِ وَسَلَكَ مَسْلَكَ لَا إِنْتَاقَرَ  
سَاجِبٌ هُوَ مُتَبَعٌ وَمَا يَتَوَدَّبُ  
بِالْمَوْعِي لَا يُؤْتَرُ وَكَانَ أَثْرَاعَانَ  
عَلَى الْمَوْعِي كَيْحَصْلَ ظَلْمَةً عَلَظْلَمَةً  
وَلَأَنَّ النَّاِقِصَ لَمْ يَمِيزَ بَيْنَ الْمَرْقَبِ  
الْمَوْصَلَةِ إِلَى اللَّهِ سَبْحَانَهُ وَبَيْنَ الْمَرْقَبِ  
الَّتِي لَا تَوْصِلُ إِلَيْهِ سَبْحَانَهُ إِذَا هُوَ

کے پس اور قابلِ ظہور کیالات حق بجاو  
و تعالیٰ فلکت شمارا رز قوت علیه  
جلوہ دہ مہمان کو دینا مز رغبت آخزت  
است دائے است بران کس کے دو چیزیں  
نکارید زمین استقدام خود را ماحصل کی و است  
و پیر اعمال راضائی ساخت و باید و است  
کی اضاعت زمین شان نویں تقطیل آن بد و طریق ای  
یک آنکه اندیج حکم دو و یک تک نہم ناپاک  
و بد برین و وابن قسم اراضی است پہ نسبت اقل  
مزرفت او اشد است و فساد او اکثر عیا که مخفی  
نیست و خاشت بدر و فسا و آن بہرین نیج  
است کہ طریق را از ساکن ناقص اخذ  
بود و مکانی رفتن گرفت زیر لذ ناقص را  
ہوئے است متیوع و مشوب پہ ہوا  
تاشیت کرنے و تقدیر تاثیر اعانت است  
مرہوا را پس شمرہ آن فلمت است نظرت  
و قیز ناقص را بین سبب کاو اصل  
و اصل نیست میان طرق موصلم کن بجاو  
و میان طرق غیر موصلم باو بجاو امتیاے

فَلَمَّا سَمِعَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ اللَّهَ أَنْذَرَ فِرْدَوْسًا لِلْمُؤْمِنِينَ

غير داصل قص و كذا لا يزيد في الاستعارة  
المختلقة بالطلبية فإذا لم يزيد حرف  
المجذبة عن طرف السلوكي فربما  
كان استعداد الطالب مناسبًا  
بطريق المعدنية غير م المناسب بخلاف  
السلوكي أبتدأه وإنما يقص بعدم الميز  
بين الطريق وبين الاستعدادات الخالية  
سلكه طريق السلوكي أبتدأه فأصل  
عن الطريق كما أصل فالشيخ الظاهري  
أنكمي إدراكه ترتيبية هذا الطالب  
وتشمله احتياجاته لأنها التي ماءatab  
من السلاك التي يقص وإصلاحه مفده  
وستمهي بتفانيه البذر لصالحه الذي ينبع  
لاستعداده في أرض الاستعداد  
فيثبت بما ثاب حسناً مثل كثرة خيبة  
كتاجر خيبة اجتثت من وقف  
الأرض مالها من قدره ومثل كلمية  
طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت  
وغيرها في الشيء فهمية الشفيف

الْكَافِلُ الْكَمِيلُ بِرِبِّ الْأَحْمَانِ نَظَرَة  
دَوَادُ وَكَمْتَهُ بِشَفَاءِ قَيْدٍ وَنَصْرَطَ الشَّفَاءِ  
بَيْتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبِإِيمَانِ جَاهَدَةٍ  
الشَّرِيعَةُ الْمُصْطَفَوَيَةُ عَلَى صَاحِبِهَا  
الصَّلْوةُ وَالسَّلَامُ وَالْمُجْيَةُ إِذْ هُوَ مُلَاقٌ  
الْأَمْرُ وَمَلَكُ الْجَاهَةِ وَمَنَاطُ السُّعَادَيَةِ وَيَقِنَّ  
مَا يُقْبَلُ بِالْغَارِسَيَةِ ۝

مُحَمَّدٌ عَبْدُ كَابِرٍ وَسَهْرُورٍ سَارَتْ  
كَسِيدَ خَالِدَ شَنِيتَ خَالِدَ بِرْ جَلْوَهُ  
وَلَخَفَّمَ الْمُقَالَةَ عَلَى صَوَاتِ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ  
وَسَلَّمَاهُهُ وَمَجِيَّدَهُ وَمَكَاتِبَهُ التَّقْتَةَ  
الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ أَنَّ الْأَخَ الصَّادَقَ  
قَدْ لَقَّنَ أَنَّ مِنْ جَلَّا يَقْرُونَ الشِّعْلَ  
الْفَضْلَةَ مَنْ يَلْقَبُ فِي الشِّعْرِ بِالْكَهْرَبِيِّ  
وَالْحَلَالِ أَنَّهُ مِنَ السَّادَاتِ الْعَظَامِ وَالْفَقَادِ  
الْكَرَامِ فَيَالِيَّتَ شِعْرِيَّ مَا حَلَّهُ عَلَى هَذِهِ  
الْأَدْمَمِ الشَّرِيعَيِّ الْبَيْنِ شَنَاعَتَهُ وَالْمَسِّمِ  
يَنْقِعُ لَهُ أَنْ يَهْرَأَ مِنْ هَذَا الْأَنْسَمِ زَيَادَ وَكَلِيلَ  
مِنَ الْأَسَدِ الْمُهَلَّبِ وَيَكْرَهُهُ كُلُّ الْكَرَمَةِ

فَقَرِئَتْ مُلْكَةَ الْجَنِّ كَمْبُوْ قَرْنَى بِنْ كَعْبَةَ كَبُوْ لَهْلَهْ كَلْمَنْ

ور المعرفة

لأنَّ هُذَا الاسمُ وَمِنْهُ مُسَاقَةٌ وَمُسْعَةٌ هُنَّا

۷۰ پنهانی از آنکه نویسندگان میتوانند بخوبی از این متن استفاده کنند.

١٢٦

وَعَاقِلٌ لَا يَقْبَضُ أَحَدٌ مَا عَلِمَ الْأَخْرَى  
وَسَوْدَةٌ مِنْ قِبَلِهِ أَنْ يَغْزِي هَذَا الْإِسْمَ وَ  
سَلِّي لَهُ بِاسْمِ حَبِيبِهِ وَلِيَقْبَبَ إِلَيْهِ  
وَلِيَرَمِ مِنْ قِبَلِهِ الْأَشْلَامُ وَمَقَالَهُ وَأَنْتَابَاتِهِ  
وَسَلَمَ الْوَدِيْنِ هُوَ الَّذِينَ الْمَرْضِيُّ عِنْهُ  
سَلَمَ سُبْحَانَهُ وَعِنْدَ الرَّسُولِ عَلَيْهِ  
صَلَوةُ وَالسَّلَامُ وَاجْتِسَابُ عَبْرِ الْفَقْهَةِ  
الَّتِي أَمْرَنَا بِالْعَدْلِ وَالْقَوْمُونَ مَوَاضِعُهُمْ  
كَلِمَ صَادِقٌ لِأَعْبَارِ عَلَيْهِ قَالَ سُبْحَانَهُ  
وَلَعَبْدُ مُؤْمِنٍ كَبِيرٌ مُشَرِّفٌ  
وَلَشَّاكَ عَلَى مَرْأَتِهِ الْمُكَبَّلَةِ

وَصَاحِبُ بَيْشِ يَكِيْ رَابِرِ بِيْكَرْسِيْ قِيَاسِ  
نَمِيْ كَنْدِيْسِ اِرْجَانِ بَنْ باِلْعَامِ نَاهِيدَا  
كَلِيْنِ اِسْمِ لَقِيَرِدِهِ دِوَاسِيْ كِيْزِيْرِنِ تَبِيْلِيْ كِنْدِرِ  
خُورِ المَقْبِبِ إِسْلَامِيْ مَلْقَبِ سَازِ دِيْرِ كَلِيْنِ بَحَالِهِ  
مَقَالِيْ سَلَامِ تَوْفِيقِ سَاتِ وَأَنْتَابَاتِهِ اِلَّا  
كَلِيْتِ بَيْنِ فَرْقِيْ نَزِدِ حَنْ سَجاَنِ دِزِرِ سَولِ وَعَلِيِّهِ  
الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ وَاجْتِنَابُ اِنْتَهِيَّتِهِ كَمَا  
يَأْمُرُ يَمِيْ بِالْحَسْرَازِ وَالْقَوْمُونَ مَوَاضِعُهُمْ  
كَلِمِيْ اِسْتِ صَادِقِ كَبِرِيْجِ غَبَارِيْ بَيْتِ  
فَرْمَوْنِيْسِ جَاهَدِ دِرِيْمِيْنِيْدِهِ سَلَامِ تَبِيْلِيْسِ  
وَسَلَامِ بَارِكِيْكَدِهِ اِلَّا بَهِيْ اِسْتِ بَهِ

## ترجمہ کا مصحح

## کلیپت و چارم

کَلِمَ بَتْ بِرْ جَاهَرَمْ مُحَمَّدْ قَلِيلَهُ خَانْ فِيَانِ  
بِيَانِ الْكَوْسُوفِيِّ كَافِنِيْ بَاشِنِ وَانْ تَعْتَلِعِيْ  
بَاكِشِ اِزِيْكِ تَلْعَنِيْ نَيْرِ دِوَدِرِ شِيكَهُ بَهِيْجِيْتِ  
فَاتِيَهُ اِسْتِواِيلِامِ وَالْعَامِ بَجُوبِ رَائِيْ خَوَاهِ  
وَسَيَانِ فَرْقِ سَيَانِ عَارِتِ مَهْرَزِيْنِ

أَنْسَلَ الْمُحَمَّدَ قَلِيلَهُ خَانْ فِيَانِ  
أَنَّ الصَّوْفِيِّ كَافِنِيْ بَاشِنِ وَانْ تَعْتَلِعِيْ  
لَدِيْكُونِيْ بَالْتَّرَمِيْنِ وَاجِيدِ وَانْ ظَهُورِ  
الْمَعْبَدَةِ الْدَّارِسَيَّةِ يَسْتَلِزِمُ اِسْتِواِيلِامِ  
وَالْأَغْنَامِ مِنَ الْكَبُوْرِيِّ الْفَرْقَنِيِّ عَادَهُ الْلَّغْرِيْ

مَهْ لَعْلَ اَنْ كَبِيرَهُنَا تَارِيْلَ تَادَهَهَ

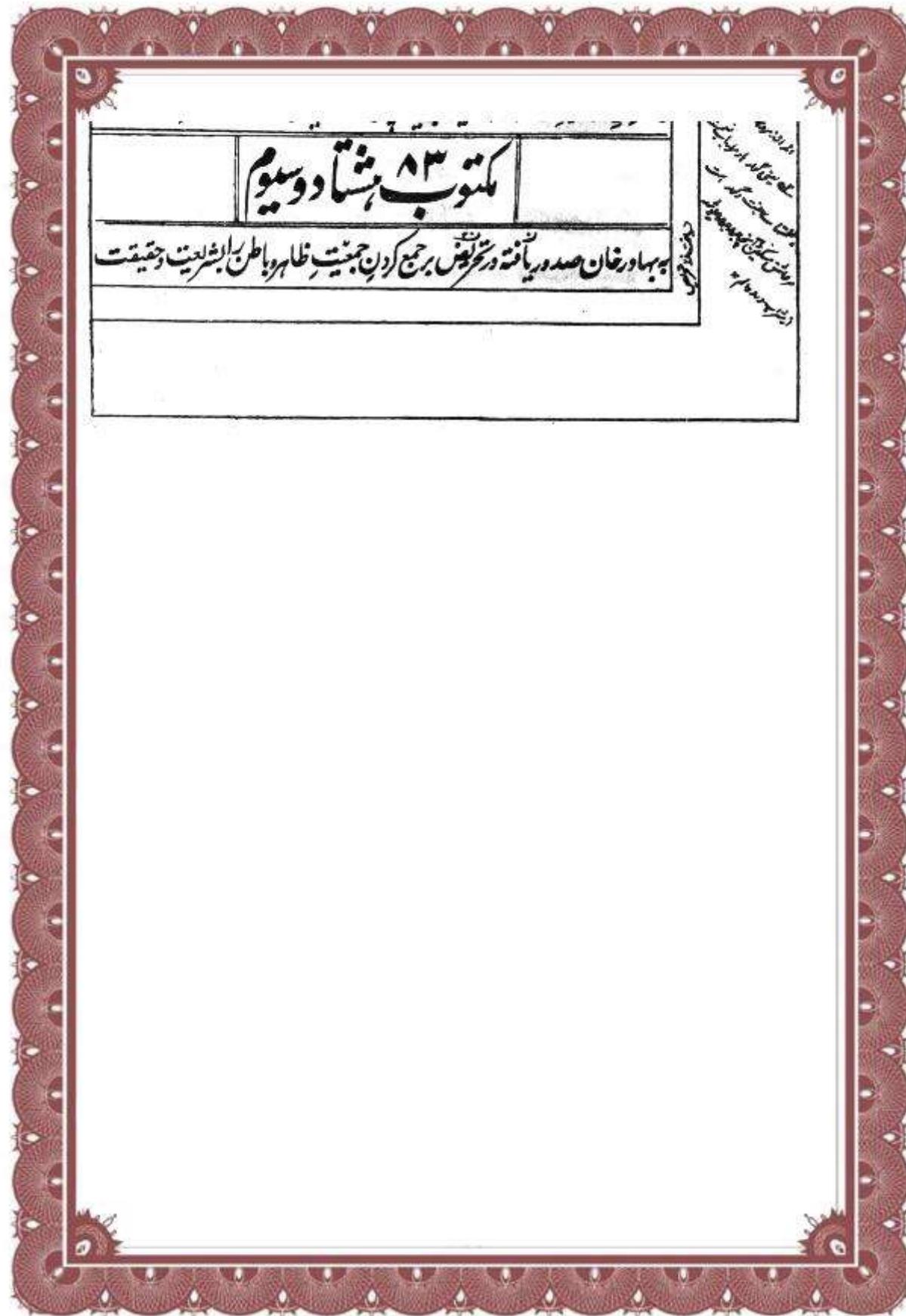
١٠٠٠ فَكَرَ مُكَلَّهُ لَعْجَ لَعْجَ لَعْجَ لَعْجَ لَعْجَ

عبارت ازیاد و داشت است که نایت هنریکا م است حضرت خواجه عباد اخلاق خجده ای  
فرموده آنقدر س الله تعالیٰ سمع که دوستی داشت پنداشت است یعنی هنریک فرمود  
مقصود از اطمینان قسم آوال ترغیب طالبان این طرقیه علیه است هنریک متکران را  
غیر از اشکار خواهید فرو بیشیل به گشته از و چندی یه گشته امتنوی که این شیوه اند افراست  
و آنکه دیدش نقد خود را داشت ه آینی است و بقیطی خون نموده قوم موکی رانخون بود  
آب بوده و اسکلام در الکرام

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ مُسْبِطُ الْمُشْكِنَةِ وَكَمِ

نیز رساید مابی سید محمد صد و ریا فت و ترغیب صحبت شیخ کمال محلی اجنب از صحبت  
ناقص و قبایل ایشیت ذلک حق بجاد و تعالی ازدواجی و طلب خود کرامت فرموده از هر سه  
منافی وصول مطلب است اجنب تمام میرگردانیم هستیدا البشیر الحنفی عن دینه المصلی  
علیه و علی الیه الصلوات والسلامات آن عقات نامه گرامی شرف ساخت چون می  
از طلب و شوق و شعر از در و لطفش بود و نظر بسیار زیاد و آمد و طلب ملک شیخ خصوصی خان  
است و در مقدمه وصول مقصود عزیزی میرایر اگر خواستی و اندادی خواست تصور است  
طلب رانعت غطی ای داشت از هم چه مخالف است احرار ایمه نمود مبا افتخاری در روی راه یاد  
وبرو دسته و آن حرارت ناشی نماید و معمظم زین آباب حافظت آن قیام مشکرات بجهول  
آن دولت لئن شکرگش لکر زین کم و دو قدر انجا و تصرع است بجانب آن خداوندی حق  
سلطانه تا وچ طلب او را اذکر بجهال لایزال خود مصرف نگرداند اگر تحقیقت انجا و تصرع میرشد  
حضورت تصرع دنیا زندی را زد و سی بازی داد و آن آنست که انتبه که ایمان یعنی

این محاطه است از این وصول شیخ کامل مکمل است بعد از آن تخلیص هادی خود است آن  
بزرگ دور رنگ پیش شد است در دست غیال فنا فی اول فنا فی فی شیخ است و آن فنا  
مانیا و سیله فنا فی اسدی گردید زان رویی که پیش است آخوند معموق تو سرت اول  
نیز کار طریق افاده و استفاده نیز بمناسبت طریقین است انداد طالب را بواسطه کمال  
و تابعیت خاص است مناسبت بجانب آن دس هزار سلطان نیست بزرگی ذی جمیں در کار است  
و آن شیخ کامل مکمل است و قوی ترین آسای فتو و طلث ایابت است شیخ ناقص که بلوک  
و جذبه کار تمام ناکرده بمنشی خود را کشیده است طالب اصحاب احتمال است و نابت  
او هر چیز چهلک است بعد این طالب را این چشمین صحبت پیشی آرد و از دروده چشمیزی انداد  
مشاهد رضیکه از طبیب ناقص دارو خورد و دلزویاد هر چیز خودی گوش و قابلیت از الام منع داشت  
وی سازد چه بین آن دارو در استاد تجویی از تخفیف بخشش ای این التحقیق نظر صرفت آن  
مریض آگر فرضی طبیب حافظ بردا آن طبیب اول فکر از آن تماش آن داروی غایب و بسمات نکن  
میغیراید بعد از زوال آن تماش فکر از المرض میکند مادر طریق این بزرگواران قدس الله تعالی  
آنها را هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نی کشایید که سنتی و طلب پیامی آراء احوال  
دارو که بعد از چند گاه بجانب دهلی و گره سیری واقع شود آگر بجزیه خود را ساند و مشاهده پیشی از خد  
نموده بسرعت بازگردند گذاشته از دل زیاده برین تصدیع است یقینه الکحولی للستھن عینها  
آنکه بجانب شیخست پناهی معاف دست آگاهی میان شیخ لای و دران صوبه پیش اند و بزرگ آنها  
استعد اشاره این طریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب تعبیر است  
و لا اکرم مجده که اگر کاه گاه چیزی از احوال خودی نوشته باشد تا آن تقریب این جانب مجهیز  
نوشتند شود مناسبت پر مدل اخلاص این راه همواره و حرکت می باشد والسلام



حق سیحانه و تعالی ارتعالات ششی بخانی ارزانی قرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردید  
درینه سید المرسلین علیه وعلی اللہ وعلیم من الصالوٰت افضلکار عین الشیعه دلیلکه  
بکلیت هرچهار عشق خداوی حسن است پر کشک خود رون بوجان کندن است +  
ظاهر انباء شریعت غیر آراستن و باطن راهیواره باحت بغل غلام شهن کار غیریم است تاکه در  
سامانیت رایان نعمت علی شرف سازند امر و فرج این زویست بلکه استقامت بر ظاهر  
شریعت تھانیز بسیار عزیز الوجود است آئین من اللہ بیت الاکھر حق بجان و تعالی  
از کمال کرم خود استقامت برتابعت سید لا اولین سلاحدین علم اور باطنها کرامت فرماد

مکتبہ ممتاز دوچھارم  
المندویہ و الشیخ

پسید احمد قادری صد و یاری فتحه در بیان آنکه شریعت و حقیقت یعنی یکدیگراند و حلامت  
و حصل بین السینین طایفه علم و معارف آن مقام است بعلم و معارف شریعت و حقیقت  
ذلک حق سجاده و تعالی بر جاده شریعت استقامت ارزانی داشته باشی هست متوجه حباب  
قدس خود کرد از دینه ما را بگمام از نابستگانه و لکنیت ای عرض از ما دون خود میسر گرداند همچنان  
سیدالبشر لعلقدیر عن زینالبصیر علیه من الصَّلَاتِ، افضلُهَا وَمِن الشَّيْئَاتِ الْمُكْرَبَاتِ  
وعلى الٰیه وَآخْعَالِهِ أَجْعَلْنَاهُ مُصْرِعَهُ إِزْهَرَهُ مَسْرُوفَهُ وَسُخْنَهُ دَوْسَتْ خوش تراست  
هر چند هر چیزی شود و از دوست نخون ادست لیکن چون آن سخن را نخوی از من است باید با  
جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن مناسب رامعنم شمرده و ازان باید چیزات و  
زبان و رازی ای نهاد المقصود شریعت و حقیقت یعنی یکدیگراند و حقیقت از یک یگر عدا  
میستند فرق اجال و تفصیل است اسلام کشف است تبلیغ و شهادت است تعزیز

تعلیست احکام و علوم که بوجیشیت بیت غریبین و علوم شده اند بعد از حقیقت  
حق ایقین هم احکام و علوم بعیض نهایه تفصیل منکشیف بیکارند و از عذیبت بشادت  
می آید و حشم کن و محل عمل از میان بیخیز و علامت و صوان تحقیقت حق ایقین  
مطابقت علم و معارف آن معالم است پیام و معارف شرعاً و قانونی مخالف است  
ویل است بر عدم وصول تحقیقت احکام و هر خاکی بر شریعت و حلم عمل از هر کرد و اق شده  
است از شائخ طریقت مبنی بر سکر و قوت است و سکر و قوت نمی باشد الا در اشناوره امتهیان  
نایت النهاية راهمه محاسن و قوت مغلوب ایشانست خال مقام تابع لمال شان بیت  
صوفی این وقت آدم دشال هم یک صاف فارغ است از وقت و حال همیشگی شدک  
خلاف شریعت علم است عدم وصول است تحقیقت کار و عبارت بعضی از شائخ و قوت  
که شریعت پوست تحقیقت است و تحقیقت مغز طریقت این عبارت هر چند از بی استقامه هم کلم  
این کلام خبر صدیه همکن تو اند بود که مرادش آن باشد که محل بست مفصل کلم پوست وارزیست  
یمغز و استدلال بجهت کشف در زنگ قشت نسبت به زب اما که استقامه الحال ایمان  
اشال این عبارات متوهم را بخوبی نمایند و فرق بجزء احوال تفصیل و استدلال و کشف نمایند  
نمی سازند سالمی از حضرت خواجہ قشنگ قدس اللہ تعالیٰ ہر چون که قدس سوال کرد مقصود وار  
سیر و ملوک پیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلال کی شفی شود و مزدیست اللہ  
 سبحانة الشہادت و لا استقامه على الشریعه علیاً علماً حلاً حصلت اللہ تعالیٰ وسلامه  
علی احمد حسن ابیه الستصدیع انکه حامل قیمه و عاریان شیخ مصطفی شریح  
انم پهان ایشان بزرگ بودند و ظاللف و وجہه ندو و معاش اسیار و شدن و شمار الیه زینه  
آسیا و معاش حضرطاست آشاد و فراین همراه گرفته متوجه شکر شده است الباقات نموده  
بعض من

يتعلق العليم الواضح بمحاجة نبي الله تعالى بكر في المخوض كذكره في التحويل والسبحان والعلم  
ويعصيكم العمال بعمل الله تعالى على سيدكم الحمد لله العاليمين ربكم ربكم ربكم ربكم ربكم ربكم

### كتاب صدوقم

نیز بلاحسن کشیری صدور رفته در درجه اندک کاملاً را ناچس تصریک کرد و درین اعتراف  
در از می نایند آشیان الله و محاجه نامه که در آنچه بالکذب مفاد داشته شر لعنه مولانا محمد صدیق  
رسانیدند سخن الله و محاجه نامه که در انتادگان را فرموش ساخته اند محاط باشی که پیش از  
ظاهر بر این نموده بودند فی الجمله بعض پیوست آنی هر اعراضه که بنفس اند در زمان امام رأی  
مسئلت اما بعد از حصول اطینان بحال اعراض نیت پیش درین طور از عن بجاه  
رهاشی و حق بجانه از دی رهی پس از تغیی و تقبیل است بر مقول اعراض نیرو و دعرا و ایجاد  
حق است بمحاجه نزدیک حصول این دولت در زمان تخلیق با خلایق الله است ساحت نیز  
اداره اعراض پاپت فطره ایان بلند است هر چیز گویم با عائد است بیت آنکه از خوشبخت  
چویست خینین شد چنبردار و از خنان خینین هبای است که جا ایان از محابی تجلیل نفس  
معلمته ایام رأی صدور میکند و احکام ایام رأی بعلمه اجرای نایند چنانکه غفارانیار عليه هم  
الصلوات والشکیمات در نگب ساز بشرو استه ایکلاه است بیوت ایکار نزوه اند عاذت الله  
سبحانه ععن این که از هم کلاه است کیم و انکار میباشد این علیهم الصلوات والحمد لله

### كتاب صدوقم

بلا خلف صد و ریافت در بیان آنکه حیثیم در قرض بیود مجروح گفتن است نزدیکی فقط

نه پناه در داده اینها سماک برا کارهای بزرگ ایان در ایکارهای بیان ایشان

حاملون را فصل از تصویر کردند

کمپونڈ ۱۶۲ صد و سیصد و سیم

که البتّه ایشان **الخطیم** کنند و **بلا اشانه** و **مجاہل** خود جا و دن و با ایشان مصاحبت نمودون  
و هنوز نی کردن با ایشان و **فیضان** از غرائز است در نگیر سکان ایشان را دور باید و شست  
و گز غرضی از آغاض قیاوی با ایشان مربوط باشد و نی ایشان میسر نشو شوده می تعبّد  
لآخری اشته بقد صورت با ایشان باید پروخت و کمال اسلام آنست که ازان عرص  
و مساوی نزیر باید گزشت و با ایشان نباید راحت حق سنجاند و هر کلام مخدود این لغرا شمن خون  
و همچنین شپرخود فرموده است پس احتماط و مو است با این شمنان خدا در بول او از اعظم  
جنمات باشد اقل ضرر و مصاحبت و مخالفت این شمنان آنست که دست اجراء **اجرا** **اجرا**  
شرعی من عدم کفری بعنی میله و دوچی موقت مانع آن می آید و این ضرر سایع عظیم است  
دوستی و الفت با شمنان خدا انتخاب شنی غدای عرق بجل و شفیعی همیه او علیه عصیون و لعله  
می شو و شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و تصدیق دیامان بالمه و رسوله در آن نمی ازد  
که این سه اعمال شنیده دولت اسلام او را کم و صاف می برد و خود بی الله من شئ و قد **قد** **قد**  
تعین سنتیات **ال تعالی** **ک** خواجه پنار و کمر و سل است **ک** خال خواجه پر پنار میست \*  
کار این با کاران است هزا و خریت است با اسلام و اهل آن و منتظر آنها باشند و مازال اهل  
اسلام بر زندگانی و قتل بر زمانه یا بکفر باز کردند پس اهل اسلام را هم شر می دکار است که  
لحد عزم کلیجان و نسب سلطانی صدور است همواره در مقام خواری اینها باید بود چون  
از اهل لغزد و مینه و ستان بطریف شده است بود طی شومی مصاحبت اهل لغزد است با  
سلطانین این دیار و تقصیوں از جزیره کرفتن را ایشان خواری ایشان است داین خواهی  
و حکمیت که از ترس چریز جمله خوب نمی توانند پوشید و همچنین نمیتوانند بود و همیشه تسانی از زان  
می باند از اینها مطلع باشان راه پرید که منع چریز گرفتن کنند حق سنجانه نمی تعالی چریز

از بر سر خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسمی ایشان است و عزت و علیه  
اہل اسلام رع جموده که شوکت نه سود اسلام است و علامت حصول دولت اسلام  
بعض است با اہل کفر و عداست با ایشان حق سنجاقه دعائی در کلام حبیب خود ایشان  
بجس فرموده و در جایست بین فرموده پس دنظر اہل اسلام میباشد که اہل کفر و عداست  
و چون چنین بین دو اندلاع حرج و محبت ایشان پیش نمایند و در جایست ایشان متنگ و بند  
چیزی با ایشان پرسیدن و بمقتضای حکم انجام دل کردن از کمال اغراق این شمنان است  
نمی تک کتے از ایشان طلب و دعا که بتوسط ایشان خواهد پر خواهد بود حق سنجاقه دعائی  
کلام حبیب خود غیر ماید همان حکایت ایشان ایشان ایشان ایشان  
است ایجادت او را آنچه اچنال آنقدر فساد از می آید که اعزاز این سکان می افرازد ایشان  
آگر عنوانه کرد و بیان خود را میله خواهند اور دخیال پایم کرد کار تابعی میکشد و از سالی بپر  
نیساند عزیزی فرموده است تاکی از شکریا زنشود بسلانی زسد و یوانی عیات او را گذشت  
از نفع وضر خوب و بد اعلاء کلام اسلام بسلانی هر چه شود و اگر شود و نشود و چون  
سلمانی است رضامی خدای عزوجل است و رضامی پیر حبیب او علیه الصدق فوالشاد  
والعیت و سلم معلم تم را رضامی نامیت هفتاد الله سجحانه رب ایشان در دین  
و محمد علیک الصلو ق والسلام علیک و سلام مصرع هم هیم باید هم اسب بجهود سید  
انجیل این علیک و علی الله من العلاقات افضلها من الشهیمه ایشان کشمکش ایشان  
اگر تو فیض فیض کش مفضل تاریخ نوشته ایشان خواهد بود تیپنا کمل امام صد کفر است خیز  
نیز خصیه دنیا است و دنیا و آخرت جم شوذر ترک و دنیا بر دونوع است زعیمت که از مبارات این

تعالیٰ حبیب

لـ ١٧٩  
مـ ٢٠٢٣

١٦٢) مکتبہ صدیقہ سعیدت و حجّام

ما نطبقها والدین سرہندی صد و پانصد و سیان کل فیض حق بمحاجة علی الدوام برخوازم  
دارد است گفایت قبول عذر قبول آن ازین طرف آشی است حق بمحاجة کردی  
برجاوه شریعت استقامت بخشیده و سکره فیض حق بمحاجه و تعالی علی الدوام برخوازم

## کم و بیش (۱۹۰) و نو و م

بیش

بیکه از فرزندان سری محمد نعمان بیشی صد و ریا فته در تاریخ بود و مذکور ای جنگلستانه و در غرب  
بر قصیه نمودن طریقی علیه تقدیمه به مقدس الله تعالی آندرهم بایران طرز فر کرد و مماین ای سب ذلک  
لشیعیانه ال حسن الر جعیم الحسن لله رب العالمین والصلو علی السلام علی اسیمیه لمسانین  
قالله الطاهرین بمحجعین داد او اگاه باش که سعادت تو بلکه سعادت بمحیی بنی آدم و فلاح  
و منکاری همه و زکر مولا خود است جنگلستانه آنگمن باشد مجیع اوقات راست غرق ذکر  
آبی جنگشانه مام ساخت و یک کنخه تخریز غفلت نیاید که و الله پسخانه الحمد لله که دو هم زکر و  
دست طریقی خیرات خوبیگان قدس الله تعالی علی هم زکر هم و ابتدا میگیرد و دو بطریق امنیج الهایه فی العبدیت  
سلام شود پس این طریقی علیه مرطاب است از ای و اشب باشد بلکه اجب ملازم پس بر تراوید  
که قبله تو بذر از همه سوگردانیده بگفتیت نجاح عالی اکاپایران طریقی علیه اقبال نمای و همی از  
باطن شریف ایشان خواصی در ابتداء از ذکر غصن چاره نبود و باید که متوجه قلب صنوبری گردی که  
آن غصن محظوظیسته مغلب حقیقی را و هم بارگ اسد بایران تلب بگزرا نی و درین وقت بعزم نیز  
عنه سوے احکمت نمی و بگفتیت متوجه قلب نشینی و دو تخته صورت قلب جاذبی و باین نیز  
نمایشی پر مقصود و توجه قلب است نه تصویر صورت آن و می اقطع بارگ اسد ای هجوی هیچگوئی  
لما احده نانی و میسح صفات را این فضم نازی و بجا هنر و ماهر نیز محظوظ نشینی تا از ذر و حضرت نوات  
 تعالی تقدیس شخص صفات فرو نیانی و از انجاشد و دو حدت در کثرت نیفی و از ذر قدری هچون  
پیش مود چون آرام نه کیری چیز هر چیز دیگر از چون ظاهر شود می چون نبود و هر چیز در کثرت نمود اگر و  
و احمد حقیقی نباشد و چون را و ای و از این بیرون بازیست بسیط حقیقی را بیرون نجاو ط کشت بلید

نامه

طلبید اگر وقتِ ذکر گفتن صورت پیر بکتف ظاهر شود آزانیه قلب پایه زد و لب  
نگاه داشته که باید گفت میدانی که کمیت پیر است که از طرف مسون بخوب شد  
غذا و نوشی جلشاد استفاده نمایی و در رفاقت اعانت ندارین طبق یابی بخوردکله و دوستی و شرحه که  
غرف شده است از حقیقت پیری و مردمی خاج است و دلیل رسوم دعوات گردنکه باز هم  
از شیخ کمال و مکمل بست آری و با عقلاً و مصالص باوزنگانی نمایی اتحاد ثبات و نمایج دین صفت  
نیز توی است و بدآنی کرشنامات و دانات شیوان اعتماد و اعتبار است اگر کسے خود را دخواه  
یاد را نکند باشد و دیما قطب وقت یافت فی الحقیقت چنین است پیروان خواب و واقعه اگر  
باشد شو وی قطب گردیده است پس از احوال و موجبه هر چه در بیانی و فاقات ظاهر شود بخواه  
اعتماد و اراده و اخلاص و مدانی که لطف و کرم و رشیب ام بر این مروط باتیان شریعت است پس ادای  
قرائض شدید و احتساب از هر چشم و مشتیه نیک احیاط باید کرد و در قیل و کشیده بطریق برجع باید نمود  
و بقیضانے فتوی اینه از نگانی باشد نموده السلام

### کم ۱۹۱) مکتب صد و نو و کمیم

بمحکم خانان صد و یافته در غرب بر تابعیت انبیاء علیهم الصحوه والسلام و در بیان آنکه در  
خطیفات شریعه مراتعات ریس نام نموده اند و تخفیف امام فرموده الحکم لله الذی هدانا  
یحمد او و امکان لایتندی لئن هدانا اللہ قد جماعت رسول ریسنا بایحی سعادت آپی  
و بحکم سرمی مربوط بتأییت انبیاء است صلوات اللہ تعالیٰ علیہ السلام شیخنا له عالی جمع  
تعظیم اعلیٰ صلیله مخصوصاً اگر فرما هر سال عیادت کرد و شود و رسانهات شانه و محاذات  
شیعه بجا آورده اگر نموده این نزگواران مثونگر و دیگر شیخزد و بخوب نموده

## كتوب وواستم وهمادوسم

بيان شيخ بني الدين صدور رفاته دریان محکمات ومشایرات قرآنی و بیان حکم اسراری خلیفی بیان  
حالات ایشان و میان اذللیت + الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید  
اموالیین علیہم و علی آله واصحابہ الطیبین الطاهرین اجمعین بحقن اللہ سبحانہ ولی الامر  
من الراسخین فی العلماء برادر حضرت حق بن مسکن و تعالیٰ کتاب مجید خود را در قسم ساخت  
محکمات و مشایرات فرماده نشاع علم شائع و احکام مت قسم شانی مخزن علم حقائق و آنها

جذب و ازدیاد حکم  
عیان و اینکه بگذر  
کتابیان و میان اذللیت  
اموالیین علیہم و علی آله واصحابہ الطیبین الطاهرین اجمعین بحقن اللہ سبحانہ ولی الامر  
من الراسخین فی العلماء برادر حضرت حق بن مسکن و تعالیٰ کتاب مجید خود را در قسم ساخت  
محکمات و مشایرات فرماده نشاع علم شائع و احکام مت قسم شانی مخزن علم حقائق و آنها

د و خود و قدم و ساق و آسان بیع و آنالی که در قرآن و احادیث آمده است به این مشاهدات است  
از جمله معرفت مقطعبات که روا اول سوره قرانی و اروشده اند نیز روش شاهدات اند که بتاول آنها همدم  
با او اند ملک علماء را مخمن را تجیال مختنده که تاویں عبادت از قدرت است که سید قمیر آن نموده  
بیانات است که بوجه آن را معتبر با خوش بگذاری بتاول آنها از این غایض مفهوم است که با خس خواش آپنا  
نموده اند از حروف مقطعبات قرانی پر نویس که هر حرف از این حروف بجزت شیخ زاده از خفیه  
ماشیش و مشوق و مریست غایض از شیخ زاده و قیمة درج و محبوب مکملات هر چند اینهاست کتاب اند  
آنها بیان میکنند و ثمرات آن که مشاهدات اند از مقاصد کتاب اند اینهاست از موائل بیشتر نیست از در این  
حصول شیخ از پس این کتاب مشاهدات اند مکملات کتاب قشر آن که مشاهدات اند که بجز  
واشاره بیان اهل دین نمایند و از حقیقت تعامل آن مترجم زبان میدهند بلطف مکملات مشاهدات مشاهدات  
حقائق اند و مکملات شبہ مشاهدات ضمیر آن حقائق عالم این کے بود که این قشر تو اند جمع  
ساخت و حقیقت را بصورت تو اند فرو اور و علما قشر پر قشر خرسندند و مکملات اکتفا نموده و عذر  
که میخون معلم مکملات را حاصل نموده اند اول مشاهدات خطوط افراد ایمیگرین و مجمع صورت و حقیقت که معلم  
و مشاهدات مینمایند اما کیک ب علم مکملات بیعنی بقیه است آن مکملات تاویں مشاهدات جزوی  
و صورت را گذاشت و حقیقت پوچش ایکس جاگی است که این جمل خود بیخبر است و صفات است که اند ای  
خوب ب شعور نمیدند که این رشته ایک اوصورت و حقیقت است تا این نشان است من حقیقت  
ای اوصورت منکر نیست قال الله تعالیٰ : «لَمْ يُعْذِبْنَ لَكُمْ سَيِّئَاتِ الْيَقِينِ أَيُّ الْمُنْكَرِ كَمَا  
کمال المکنثون عبادت را زاندین بحث نشی ساخت که مشاهدات این نشان است و کن من معا  
فقشن قامش ای همانه و در این اخزوی که ظهر حقائق است انکه ایک معمور از حقائق انجام میشان  
پس معلم رشته ای علاوه هاست خلط نمکت بیک بایمیگری سه مکوال یا زندین که قصوص ای ایطالی  
شروع است پس هر علیکه که نظریت را بر مبنی است همان حکم بنتیست است عالمه موسیان این خوش مص

اعمار فان درین معنی متساوی الاده ام اند مقصود فان غام و نجوان بے سر بجام در صد و آند  
گر و نهای خود را از زیر لغت شریعت برآورد و احکام شرعیه را مخصوص بعوام دارند خال می کنند  
که تو هن کلکت بعرفت اند و بس جانش از حمل امر اولاد طین را بخوبی دل و انصاف کلکت میدند  
و میگویند که مقصود از این شریعت حصول حرف است و چون حرف میسر ش تکلیفات شرعا  
ساق طراحت و این کرید را قاعده رسید که یادی ای علیه السلام کمال اللهم انت  
نه شهدی می آزدینی اتهما عبادت تاحصل حرف حق است تعالی ظاهر کیک سان کرت  
عین ای الله شیخ حنفیه که ادشن ایتهما کلکت عبادت بوده باشد زمان حصول حرف حق بحق للا  
و نفس عبادت که اتفضی بالحا دو زندگ است و می بخواهد که عبادت عارفان ریائی است برای  
آن میگذند که بعثت پیان و پس روان ایشان بآن اند اکنند و اکن عارفان متحیج عبادت و رشید  
این قول ارشاد نقل میگنند که گفته اند تا پرسناف مردانی باشد مردی از دست شفیع نگردد و حده  
الله بخدمت ما ایهه همچنان تقدیم اعیان که عارفان را عبادات است عشر آن مردمتیان ای ایان  
اصلاح حاصل نیست په عروجات ایشان مرویط بعبادات است و ترقیات ایشان مشوط به این کلام  
و شرائع عزات عبادات که عوامر افراد است حق است عارفان را آن شریعت امور میگیرند و ایشان احتم  
عبادت باشد و افعی ایشان شریعت بوده باشد و است که شریعت عبادت ای مجموع صورت و حقیقت است  
قدرت طاہر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس قشر و اب هر دو آخرا شریعت اند و حکم  
و مستشار هر دو افراد ایان علماء طاہر شریعت آن کفایت نموده اند و علماء در چین قشر آن را بابت جمع شریعت  
اند ای مجموع صورت و حقیقت خط و افراد افراد که شریعت اد رنگ شخصی که مرکب از صورت و  
است تصور باید که جمیع بصوت ای از فتاوی میداری پیدا کردند و از حقیقت آن ایکار نمودند و پرستند  
خود را غیر از بدایه و زردویی نداشتند آین جاده علماء قشر اند جمیع دیگر از فتاوی حقیقت آن گشته اند  
آن حقیقت را حقیقت شریعت نه اسنده بلکه شریعت را مقصود بر صورت و شرمند و قشر بخواستند

لوبت در ایشان آن تصویر نموده و ذلک سرینه ایشان احکام شریعت بازنگارند و صورت راز وستند او نموده تا کمک از احکام شریعت را بیطاب و مصالح شرمند اینها او لیا و خدا اندیجه این طلاق است پوچشت اوقات ایشان ای اسوسای اینست که بسریعه اند و جمعه و بگراناند که شریعت را مرکب از صورت و قیمت و افتدند و مجموع عقشر لوبت یقین نموده و حصول صورت شریعت به تحریل حقیقت آن نزد ایشان از نیمه اعشار سلطنت و حصول حقیقت آن بی اثبات صورت نام امر ناقص بلکه حصول صورت برکت بشهیت حقیقت بروان را ای اسلام نیز می اند و بمحبت بخش تصویر بکینند که هر حال ظاهر اهل دلکار و عقاوم اینها می باشد و حصول حقیقت را بشهیت صورت از جمله محالات تصویر می نمایند فاعل آن راز نمی داشت و ضال می نامند با جمله کمالات صوری و منوی نزد ایشان نیز گواران شخورد کمالات شرعیه است و علم و معارف ایشان قصص و قصیر و قحایق کلام است که رای ایلسته بشهیت پیوسته است نزد ایشان شهود و شاهدات را بیک می شناسد بحقیقی و بحکم ایشان جن علا کار مسائل کلامی است برای رسم اند از دلکار و توانی و جلیات و خواص را که جلال که از احکام شرعیه خاکه گردند به نیم جو نجیف و آن خبرور را از طلاق است در این می شمرند اوقات الایین هدایت فیهد شهود افتاده ایشان نکند را بخان اند که بر حقیقت معامله ایشان را اطماع بخشدند اند و بیرکت متعارفات آداب شریعت ایشان بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه مانیه که هر چند متوجه حقیقت اند و گز ناری بحقیقت اند و ایشان احکام شرعیه می اینکن سرمه شے تجاذب نمی نمایند آنچون آن حقیقت را در ایشان شریعت و افتدند از دو شریعت را قشر آن حقیقت تصویر نموده ناچار بظلئه از ظلال آن حقیقت فرماده اند و بحقیقت معامله آن حقیقت را و حصول نیافرته لاجرم ولایت ایشان ظلی اند و قرب ایشان مدقائق بخلاف ولایت علما و رشیدین که ایسی است و راه و حصول باصل بآفته و از عجب ظلال تبریم گذشتند لاجرم ولایت ایشان ولایت ایشان است علیهم الصدقات واللئے علیهم ولایت آن اولیا ظل ولایت ایشان علیهم الصدقات واللئے علیهم ولایت ایشان مدقائق تا مدتها این فقری کار می شدند

دریلر فوت

**لهم صرفناك وعلّم الوركين لخواص الصنوان والسميات العلا**

یہا عبّد الحجی صدر یافت و رسیان علم ایقین و عین ایقین حق ایقین این علوم از علوم سابقہ است کہ در توصیہ طالع تحریر یافتہ بود گل عرفت نہایت شہرو شہرو لفی ایت و معاشر کاظم خوشۃ الدشہرو لفی رادرنگ شہرو افاقی بے چهل نسخہ دروازہ اپنی آفاق شہرو ایات نہایت بلند فرض شہرو در روازہ وصول دستہ از ما در این آن علوم و معارف خوشۃ ان چنان این سنت از کتب و رسائل ایشان ملاعی است بدلان آشید لک اللہ تعالیٰ کو علم ایقین و روزات عن سبحانہ و تعالیٰ عبارت از شہرو ایاتے است کہ دال اندر قدرت او تعالیٰ و نقدس شہرو و ان ایت دستیاق گردی آشید و مخدود را حرم و نفری منصوریت و آن جزو لفی ایک نے بشد رسیان اذکر در بیرون و مخاطب اذکر مجدد افسوس مخاطب شہرو سے کوچ ایات در وقار و عارف

**اصل** مکوہ و حشمتزادو نجم ترجمہ از صفحہ ۱۸۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَشَفَ سَرَّ الْقَصْمَةِ  
وَالْعَذَابَ عَلَى الْمُغْرَصِ مِنْ عِبَادِهِ سَيِّدُ  
عِبَادِهِ سَيِّدُ الْعَالَمِينَ  
أَكْثَرُ نَفْسِهِمْ يَسِّبُ كُلَّهُ بِوَدْنِ إِشَانِ إِذْ رَأَهُ  
وَيَسِّيَّدُ أَنَّ وَصْلَوَةَ وَسَلَامَ كُرْسِيِّكَالِ سَلَيْدِي  
عَنْ تَعَالَى يُجْزِي حَبْتَكَ شَفَوْرَادَ بَرِيدَ بَاوَسَ

العصابة والذلة وعليه العواقب حالي البارقة  
ألا ثانية والذين امتهنوا بالقدح رفع صوتها  
بالفضائل وبعد فلم تكمل كانت مسئلة  
القصاص والقتل فلقد كثروا فيه ولهم  
والضلال فغلب على الذهن ناظرها  
باطل الورم ولتحميم الحق قال بعضهم  
بعض الجبرية أقصد زعن العبد بما  
الأخيار وهي بعض نسبته إلى الخلق  
الافتخار بتحل طلاقة يذكر في الأقصاد  
في المعتقد الذي هو القيل المتنفس  
والمنهج القويم ولقد وقى بذلك الطلاق  
الغرفة الناجية التي هم أهل السمع  
وللجماعية ضيبي الله تعالى عليهم وعمن  
استلزموا وأخلاقهم فلذلك الأفراد  
فاللقاء ولختاروا الوسط والذين  
سرى عن أبي حنيفة روى الله تعالى  
عن ابنه سأل حضرت بن محمد المصادر  
رفع الله تعالى عنهم ما فعال يا بن شعيب  
الشيمل فقض الله تعالى الأمر  
إلى العبد فقال الله تعالى أجمل

بیان نہیں کے نافرمانان بلکہ شومندگان جملہ اصحاب و کتبیکارانہ کارنندہ پر میرنگاں آن آنکھیان اور وند بعد درخواست شد بقصاصاً تو پس از حد صلوٰۃ چون تحریت مسئلہ صنایع قدحیرت بیسا و خدا کشی شانگ کو دید و بالکل شرے انشاط ان آن و تم بطر و خیال لاطائی غلابیتی کی گفت بعضی بمحض در تحریخ اعسوس باختیا صادقہ مشروط و نظر کردند بعضی بنت آنرا اخراج کے کیا کے غائب گشت اور کیے ازین دو قطا نصیب یکے راز دو جان قیصار و رعایا کو اوت سڑھا متفہم فوج قوم - وہ بر امیریہ معرفت کر دید ایمان طریق مستقیم فرقہ بنی اکاریشانہ ایں حدت جماعت رضی اللہ تعالیٰ عاصم و حکم اسکلاد فہم و فا خلا فہم پس ترک نمودند راه افراط و تفہیر طیارا و اختیار کر دند و سط و میان رامنقولت اذ امام ابو حینیہ کوئی سرچھ لفڑی تعالیٰ عاصم کہ پرسید کے اذ امام اصل حق عصر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس گفت اسے فرنڈری خدا آیا تقویض نموده است حق تعالیٰ کا را بہ نہیں کان۔ قیسے فرمو کہ خدا تعالیٰ بزرگتر

لئے ہن لائیکس اور لایکس

من آن يعيش السريرية إلى العيادة  
قال له ملئ بيدهم على ذلك فقال  
الله تعالى أعدل من أن يجعلهم على  
ذلك ثم بعد يوم فقال وكيف ذلك  
قال ألين البين لا جدوى في تعذيب  
ولا كرامة ولا استاذ لهم أفالاً أهل  
السذاج لا يعقل إلا اختياره  
العناد ومقدوره والله تعالى من حيث  
يشاء والعيادة وعقل وردة العيادة  
على وجه آخر من التعافي يعذر عنده  
بالائمه اب خرزه الصدري اعتذر  
لشبيه إلى قداسته تعالى يستحقها  
وياعتبر شبيهها إلى قداسته العبد كسبها  
الله عز وجل الشعري منهم ذهب إلى  
أن يدخل لاختيار العيادة في أفعالهم  
أصلًا إلا أنه سبّح الله أجياد الكفار  
عقبت اختيارهم بخط فتح العاد  
إذ لا تأثر في القدرة المعاونة عندك  
وهد المذهب ما في إل المحبة لهذل  
يسمى بالخبر الموسط وقال لا مستدلا

این سه اساق اخراجی بنا شیر قدرت حادثه در  
تفصیل و بحدها فعل مجمع عده متن تجزیه نموده  
است اخراج دو مجموعه ای اخواحد اما از دو هست  
مختلف و قابل گشته است تاضی اینکه برای اعلان  
بنا شیر قدرت حادثه در صفت فعل بین هنچ  
که تصیف کرد ایند که شو فعل شلایل صفت طاعت  
یا موصیه مختص ارزید این بند ضعیف ناشیر  
قدرت حادثه است در هر یک از نظر فعل و صفت  
فعل چه بنا شیر قدرت حادثه در صفت برق  
آن شیر می درصل چیز معنی ندارد زیرا که صفت  
اشریان همیل است و متفرق است بر آن آتا  
محمد تعالی است بنا شیر از این بنا شیر صبل فعل  
بین سبب که وجود و صفت زالم است بر  
وجود و اصل و پیچ اخراجی المیت در قول  
بنا شیر قدرت عجب هر چند این قول بر  
اشعری گران خواهد آمد زیرا که صفت  
نامشیر در قدرت عجیب نیز با ایجاد حق است  
بس اداد پنامک لغت قدرت نیز با ایجاد

ابو اسحق الاشقراني في تأثیر القدمة  
الحادية في اصل الفعل وصوّر المعا  
جمموع القدرتين وقد جوز اجتماع  
المورتين على اثرها حمد بهما  
على مختلفتين وقال القاضي ابو عبد الله  
يتا ثير القدر في الحادىة في وصف  
الفعل يان يجعل الفعل موصوفاً  
يشمل كونه طاعة و معصية والمحظى  
عند العبد الصغير تأثير القدرة  
الحادية في اصل الفعل و وصفه  
معاذ لا معة للتأثير في الوصف  
يدون التأثير في الاصول اذا صفت  
اش المترفع علية لكنه محتاج الى  
تأثير مرتين على تأثير اصل الفعل  
اردو جودي الوصف زائد على وجوب  
الاصل ولا يحد و سر في القول  
بالتأثير ان يبرز على  
الأشعرى اذ تأثير في القدرة  
ايضاً بالتجاد الله سجدة كما أن  
نفس القدرة بالتجاد عالي الغينا

والقول بتائير القدر فهو الأقرب إلى  
 الصواب ومذهب الأكابر في داخل  
 في دائرة الجبر في الحقيقة لا ينفي  
 عند حقيقة ولا تأثير القدر في  
 الحادثة أصلًا عند ذلك أن الفعل  
 اختياري عند الجبرية لا ينسب  
 إلى الفاعل حقيقة بل بحاجةً عند  
 الاستغرى ينسب إلى الفاعل حقيقة  
 وإن لم يكن اختياري إنما هي حقيقة  
 لكن الفعل ينسب إلى مذهب العبد  
 حقيقة سولفي كانت القدر كامنة  
 وكوف الجملة كما هو مذهب غير  
 لأشعر من أهل السنة أو مذهب أملا  
 حضرة كما هو مذهب ولهذا الفرق  
 يميّز مذهب أهل الحق عن مذهب  
 أهل الباطل وتفى الفعل عن الفاعل  
 حقيقة وأشباهه له بحاجةً كما هو  
 مذهب الجبرية كفر محسن بكتاب  
 عن الصور ورث قال صالح بن أبي عبد  
 ومن الجبرية ومن قال بيان الفعل

وقول تأثير قدرت مادته هان است  
 كمزدح است بصواب واما نمير  
 اشغري پس في الحقيقة داخل دائرة  
 جبر است پس مزدح اشغري عبد في الحقيقة  
 پچ اختيارات غیت وقدرت مادته پس  
 پچ تأثيرے نمکار کم مزدح جبر فعل اختياری  
 بفعل حقيقة نسبت کروه نمیشو بلکه مجازاً  
 ومزدح اشغري بفعل حقيقة نسبت کروه نمیشو  
 ہر چند موافقة انتیارے مجاز است  
 زیرا کفر مزدح است بقدرت عبد  
 غایب است قدرت فی الجملة موثر بشد  
 چنانکه مذهب غیر اشغري است اذ است  
 یامار صرف چنانکه مذهب ویست وی  
 همین فرق ممتازگردند مذهب الحق  
 از مذهب ای باطل و آما این کفر  
 را از فاعل باعتراف حقيقة نقی کردن  
 و باعتبار مجب از اثبات نمودن چنانکه قول  
 جبری است پس کفر است صريح والنظر  
 است از داشتن صاحب تحدید فروده که  
 بعض از جبری قائل اند داشتکه صدق فعل از

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما في المعرفة  
او رياض استطاعت حال نیست و بعد من که  
شواست که چون تحرک گردند او را با تحرک که  
پس از شیخ عبود مجوب می خیس است کاش خود و این قول  
کفر است و هر که پنین اعتماد کرد کافر و دین خیز  
فرموده که و زده بحسب جبریه است قول ایشان که  
نیست مرشد کان را افعال علی احیفیه نمود  
خیر و در شد و هر که می کنند پس فاعل آن  
همان حق است بسیار و این قول نیز کفر است  
اگر گویی هر گاه قدرت عبد را در افعال قصی  
ذ تاییزیست و نه اور احیفیه انتیارے پس نز  
شعری افعال را عبد احیفیه نیست که دن پنهان  
وار و گویم هر چند قدرت را در افعال تاییزی  
متوجه نیست مگر این قدرت که سبج  
آن را از برآئے حصول آثار می اساند آن  
پس این رفع که می آفرینید حق تعالی افعال عباو  
را بعد از صرف که دن ایشان ندرت و انتیار  
خود را در افعال ابطالی حبس نی عادت.  
و نیز تقدیرت بعد علت عادی گشته است از  
برآئے حصول آثار می شافت شد

من العبد ظاهر ارجح اما في المعرفة  
لا استطاعة لـ اـ العـ بـ دـ كـ الـ شـ بـ رـ يـ ذـ  
تحرـ کـ شـ كـ الـ تـ حـ يـ تـ حرـ کـ كـ فـ لـ كـ لـ لـ اـ لـ  
الـ عـ بـ دـ مـ جـ بـ عـ بـ رـ كـ الـ شـ بـ رـ وـ هـ دـ اـ كـ فـ رـ وـ  
يـ مـ اـ عـ تـ هـ دـ اـ يـ سـ يـ رـ كـ اـ فـ رـ وـ قـ اـ لـ  
يـ اـ يـ اـ فـ اـ فـ مـ دـ هـ بـ لـ عـ بـ رـ يـ قـ وـ هـ مـ  
أـ نـ لـ يـ كـ سـ لـ لـ عـ بـ دـ اـ فـ عـ اـ لـ عـ كـ الـ تـ حـ يـ  
كـ اـ فـ يـ كـ خـ يـ دـ كـ الـ شـ بـ رـ وـ مـ اـ يـ قـ عـ لـ لـ عـ بـ  
قـ الـ فـ اـ عـ اـ لـ عـ مـ حـ مـ عـ لـ لـ اللـ هـ سـ بـ حـ اـ هـ وـ هـ دـ اـ كـ فـ  
فـ قـ اـ لـ لـ تـ لـ اـ ذـ اـ لـ عـ بـ كـ بـ لـ قـ لـ دـ رـ قـ الـ عـ بـ دـ  
قـ اـ لـ اـ لـ كـ فـ لـ اـ لـ اـ ثـ عـ اـ لـ وـ لـ كـ بـ كـ اـ لـ اـ غـ نـ يـ اـ سـ اـ  
الـ لـ حـ يـ قـ فـ مـ اـ مـ نـ حـ سـ بـ لـ اـ لـ اـ فـ عـ اـ لـ  
الـ عـ بـ دـ اـ حـ يـ قـ مـ عـ دـ اـ لـ اـ شـ عـ كـ قـ فـ لـ اـ بـ  
الـ قـ دـ رـ اـ هـ وـ لـ اـ لـ عـ بـ كـ بـ لـ قـ لـ دـ رـ فـ يـ فـ  
اـ لـ اـ كـ اـ عـ اـ لـ اـ اـ لـ اللـ هـ شـ بـ حـ اـ هـ جـ عـ لـ هـ اـ  
مـ دـ اـ لـ اـ لـ وـ بـ جـ دـ اـ لـ اـ كـ اـ عـ اـ لـ يـ اـ نـ يـ غـ لـ  
الـ اللـ هـ تـ عـ اـ لـ اـ لـ اـ فـ عـ اـ لـ عـ حـ يـ بـ صـ فـ  
قـ لـ دـ رـ هـ مـ وـ لـ خـ تـ يـ اـ رـ هـ مـ اـ لـ اـ اـ فـ اـ لـ  
يـ كـ قـ حـ يـ دـ يـ اـ لـ عـ اـ قـ اـ عـ وـ كـ اـ نـ تـ اـ لـ قـ دـ رـ  
عـ لـ لـ ةـ عـ اـ دـ يـ لـ وـ بـ جـ دـ اـ لـ اـ كـ اـ عـ اـ لـ فـ يـ سـ كـ وـ

حال على المعرفة  
در خبر و من در رشر  
رچ میکند پس خاصل  
نهما دن حق است  
اقول نز کفر است

لِلْقَدَرِ لَمْ يَمْكُلْ لِنَصْرَهُ وَلِلْأَذْكَارِ لِعَادَةُ  
الْأَمْرِ لَمْ يَوْجِدْ بَيْدُ وَبَهْنَاهَا عَادَةً وَلِلْأَسْمَاءِ  
يُكْنَى طَهْنَاتٍ نَّيْرَافُ الْأَفْعَالِ مَيْاعَتِيَ الْأَعْلَمِ  
الْعَادِيَةِ يَسِّيَّرُهُ الْعَيَادُ أَهْلَ الْأَمْرِ حَسِيقَةُ  
مَهْدَاهُنَّ النَّاسُ يَنْتَفُونَ تَصْحِيفَ مَدْهَبِ  
الْأَشْعَرِ وَالْكَلَامُ بَعْدَ مَكْحُلٍ تَائِمِّلُ  
أَعْلَمَكَانَ أَهْلَ السَّنَةِ أَمْوَالِ الْقُدُسِ  
وَقَالُوا لِيَانَ الْقُدُسَ خَيْرًا وَشَرَّا وَحِلْوَةُ  
وَزَرْعُورُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لَكَنْ مَعْنَى الْقُدُسِ  
مِنْ الْأَحْرَاثِ وَالْأَبْيَادِ وَمَعْلُومُ أَنَّ  
لِلَّهِ مُحْدِثٌ وَكَمْ مُجِيلٌ لِلَّهِ سُبْحَانُهُ  
إِلَهُ إِلَهُنَّ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَلَمْ يَعْبُدْ  
وَالْمُغْتَرِبَةُ وَالْقَدَرُ بَرِيَّةُ الْأَنْوَرِ وَالْفَضَّلَةُ  
وَالْقَدَرُ رَزْعَسْتُهُ وَأَنَّ أَعْمَالَ الْعَيَادِ  
خَاصَّةً بِيُقْدِرَةِ الْعَبْدِ وَحَدَّ هَاقَلُوا  
أَعْنَوْنَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ الشَّرْكُ شَرِيكُهُمْ عَلَى زَرْعَهُ  
لَكَانَ ذَلِكَ جَوَّلَ قَتَهُ سُبْحَانَهُ وَهَذِهِ جَرْلَةُ  
رَتْبَهُمْ لَكَنَّ الْفَضَّاءَ لَا يَسْتُكَنُ الْفَرَّقَةُ  
وَالْأَخْتِيَارُ عَنِ الْعَبْدِ لَأَنَّهُ قَطْنَرَيَانَ  
الْعَمَدُ كَيْفَ عَلَمَهُ أَقْتَرَنَكَ لِلْحَسْنَاتِهِ غَائِيَةُ

مرقدت را داشته و رصد و افعال بیانیه زیر کرده است  
بیرون تقدرت عین حادثه بوجود دنیا درده شد  
اگرچه پس از رصد و افعال تایپر مامل نیست  
آپس با هستیدار علت عادیه بیرون دنبت  
کروه میشود بسوی عباوا افعال ایشان حقیقته  
هر سین است غایبت و سع و لقصیح نه به اشعاری  
و کلام دسته تا حال جای ترد و است بایه و است  
که هر آئینه ایل سنت ایمان آورده اند بلقدر قائل  
اگشت اند بین که قد راز خیر و شر و شیرین متنخ  
هر آن از حق است بجانه په هرا و از قد رسین ایشان  
است و ایجاد و معلوم است که محشر و موخر  
است بجانه زیر او و است بجانه معبود خلاق  
بهر پسندید پس بپسندید او را و فرق معترف از فدریه  
از خصما و قد سانکار غوفه اند و فرم کرد که هر آینه  
افعال عیاد محسن به قدرت عین بوجود درست  
ایم گفته اند که اگر حق بجانه قضا امکن و برعی راه است  
خدا بسیمود ایشان را بر این المتنست بود  
از امر از دویجا نه جو ستم - و آن قول نه  
جهالت ایشان است چه خصا حق بجانه قدرت  
و هنیکار از این عیاد نسبت پیدا نمی کرد و نه فضای مزبور است

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوْجِبُ الْأَخْتِيَارَ  
وَهُوَ مُحْكَمٌ لِلْأَخْتِيَارِ كَمَا فِي الْمَوَاضِعِ  
شَقْصَقُ بِإِفْرَادِ الْبَابِ يَعْلَمُ إِنَّهُ يُعَذِّبُ  
صِحَّانَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى الْقَضَاءِ إِمَّا وَلَحْبٌ  
أَوْ قِنْعَنٌ أَذْلَى تَعْلُقِ الْقَضَاءِ بِالْجَوَزِ تَحْمِلُ  
أَفْبَالُ الْعَدْلِ فِيهِ مُتَنَعِّمٌ فَلِكَانَ رَجُوبُ  
الْفَعْلِ بِالْأَخْتِيَارِ مُنَافِيَهُ لِمَا يَكُونُ  
أَلْبَارِ يَعْلَمُ الْمُخْتَارَ أَوْ شَدَّ الْكُفْرَ  
وَلَا يَحْتَقِنُ عَلَى أَحَدٍ إِنَّ الْقَوْلَ شَلِيلٌ  
قُدْرَةُ الْعَدْلِ فِي إِعْجَادِ أَعْلَاهُ مَعَ كُلِّ  
ضَعْفِهِ فِي غَایَةِ الْخَافَةِ وَمَدْشَأِ  
نِهايَةِ السَّفَاهَةِ وَلَهُدَى بِالْعَمَلِ شَلِيلٌ  
مَا وَرَأَهُ النَّبِيُّ شَكَرَ اللَّهُ عَاصِمَهُمْ فِي  
لَقْلَيْلِهِمْ فِي هَذِهِ الْمُسْتَعْلَةِ حَتَّى قَالُوا  
إِنَّ الْجَوَزَ سَعْدَ حَلَّا لَهُمْ حَيْثُ لَمْ  
يَشْتَرُوا لَا شَرِيكَ لَهُمْ أَحَدٌ وَمَغْنِيَّةُ  
الْبَيْوَاشِ شَرِيكَ لَهُمْ لَا يَحْتَدِدُ وَزَعْمَتْ لِجَهَرَةِ  
إِنَّهُ كَافِلٌ لِلْعَدْلِ اسْتَلَدَ وَكَانَ حَرَكَاتِ  
إِيمَانِ لَهُ حَرَكَاتِ الْجَهَادِ لَا قُدْرَةَ لَهُمْ  
الْأَصْلُ وَلَا أَصْدَلُ وَلَا أَخْتِيَارُ وَرَعْمُوا

كَعْبَهُ بِأَصْنَاعِهِ خُودَهُ كَرَ خَوَاهُ كَرَ دَخَانَهُ  
مَافِي الْبَابِ بَيْنَ حَنَينِ تَصْنَاعَهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ  
وَلَازِمَهُ كَرَ دَنْدَنَهُ بَيْنَ ثَبَتَتِ أَصْنَاعِهِ سَافَنَهُ  
أَنَّهُ قَبْرِيَّهُ مُقْنَصُهُ سَافَنَهُ بِإِفْرَادِ الْبَابِ  
فَعَلَهُ أَوْ جَاهَهُ بِنَظْرِهِ قَبْرِيَّهُ أَجَبَتِ يَامِنْجَنَهُ  
مُقْنَصُهُ أَكْرَبَهُ بِجَوْهِهِ قَبْرِيَّهُ أَجَبَتِ يَامِنْجَنَهُ  
پَسْ مُثْنَجَنَهُ بَسْ أَكْرَبَهُ بِعِلْمِ أَصْنَاعِهِ نَافَنَهُ أَمْنَيَّهُ  
بُوْسَهُ بَيْتَ عَالِهِ دَرَأَفَالِهِ خُودَهُ مُخَارِبَهُ دَبَدَهُ  
وَدَنْ كَفَرَتِهِ وَرَيْجَسَهُ مُخْنَى مُبَيِّنَهُ كَدَّهُ بَحْتِيَّهُ  
قُولَهُ بِاسْتَقْلَالِهِ تَدَرَّتِهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ دَرَأَفَالِهِ  
خُوشَهُ بِأَوْجَوِهِ كَاهَ ضَعْفَهُ دَوْغَاهَيَّهُ بَكِيَّهُ  
وَمُشَاهِيَّهُ بَيْتَهُ بَحْرِيَّهُ وَأَزْيَاجَاهُ بَيْتَهُ شَائِيَّهُ  
مَا وَرَأَهُ اللَّهُ شَكَرَ اللَّهُ يَعْلَمُ سَيِّئَهُمْ مَبَالِعَهُمُوهُ  
أَذْرُوكَشِيلِهِ اشَانِهِ اندَرِينِ مَسْلَهُ بَدِيكَهُ كَفَلَهُ  
كَرَ حَالِهِ مُجَوسَهُ نِيكَورَتِهِ ازْهَالِ ايشَانِ پَرَيجَوسَهُ  
غَيرَهُ كَيْكَ شَرِيكَ اثَابَتِهِ نَكَرَهُ اندَرِوكَشِيلِهِ  
شَرِيكَهُ بِهِ نَهَايَتِ اثَابَتِهِ نَمُودَهُ اندَرِوكَشِيلِهِ  
نَعْمَهُ مُودَهُ كَهِيَلَهُ اسْتَهَرَتِهِ هَرَزَهُ مُرَعِّدَهُ دَرَدَرَتِهِ  
وَدَهُ دَرَادَهُ وَدَهُ أَصْنَاعَهُ وَرَحَكَانَشَهُ دَرَنَگَ جَادَاتِهِ  
وَكَنْدَهُ كَعَبَهُ نَفَلِهِ غَيرَهُ ثَوابَهُ دَادَهُ شَوَوَهُ

آنَ الْعَبْدُ لِكِتابِ بِلِلْعَذِيرَةِ لِيَعْفُ  
 بِالشَّرِّ وَالْكُفَّارُ وَالْعَصَمُ مَعْذُورُونَ  
 غَيْرُ مُسْتَوْلِينَ إِنَّ الْكُفَّارَ كَلَّهَا  
 مِنَ اللَّهِ تَسَاءَلَ وَالْعَبْدُ عَجِيزٌ فِي الْكَ  
 وَهَذِلَ لِكُفْرٍ وَهَزِلَ لِلْمُعْصِيَةِ الْمُلْعُونُونَ  
 الَّذِينَ يَقْعُدُونَ لَوْلَاتٍ يَأْنَ الْمُعْصِيَةَ لَا يَهْرُ  
 وَالْعَاصِيَ لَا يَعْفُ مَوْلَى عَزِيزِ الشَّرِيفِ  
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِعِصَمِيَتْ  
 الْمُرْجِحَةَ كَلَّهَا لِسَانَ سَعْيَنَ تَبَيَّنَ  
 وَمَذْهَبُهُمْ بَاطِلٌ بِالضَّرُورَةِ لِلْفَرْقِ  
 إِنَّمَا هُوَنَ حَوْلَةُ الْبَطْشِ وَحَرَكَتْ  
 الْإِرْتِعَادَ وَلَعْلَمَ قَطْعًا إِنَّ الْأَقْلَ  
 بِالْعَقِيرَ كَرِهُ دُونَ النَّافِيِّ وَالصُّوْصُ  
 الْقَطْعِيَّةَ سَقَيَهُ هَذَا الْمَذْهَبُ الْيَصَّا  
 كَعَوْلِهِ تَعَالَى جَزَاءُهَا كَأُولَئِكَ الْمُلْكُونَ  
 وَقَوْلِهِ سَبَقَاهُ نَفَقَ شَاءَ فَلَمْ يُمْرِنَ  
 إِنْ تَرَكَهَ فَلَيَكُفُرْ إِلَى غَدَرِ الْأَكْ وَأَغْلَمَ  
 آنَ الْكَلَّ الْمَنَاسِ لِضُعْفِهِمْ وَ  
 قُصُورِهِمْ يَطْبَلُونَ الْأَعْتَدَادَ وَ  
 دَفَعَ الشَّرَائِقَ تَرْدُمْ فَمَيْتُونَ إِلَيْهِ

حَمْزَةُ فَرِيزِيُّوْنَ  
 دَلَلَ الْمُجَاهِدَيْنَ  
 لِلْمُؤْمِنِيْنَ

لهم اغفر لى ذنب ما ارتكبته  
خلال هذه الامة من اسلام  
كذلك من بعد اسلامها

مَذْهَبِ الْكَشْعَرِيِّ بَلْ إِلَى مَذْهَبِ  
الْجَبَرِيِّ فَتَارَهُ يَقُولُونَ إِنَّ الْأَخْيَا  
لِلْعَبْدِ حَقِيقَةٌ وَنَسِيبًا لِلْفَعْلِ لَكِنَّ  
بَحَارَ وَتَارَهُ يَقُولُونَ لِصُعْدَلِ الْأَخْيَا  
الْمُسْتَلِمِ مِنَ الْجَمَارِ وَمَعَ ذَلِكَ يَسْمَعُونَ  
كَلَمَّا بَعْضُ الصَّوْفَيَّةِ فِي هَذَا الْمَقَامِ  
مِنْ أَنَّ الْفَاعِلَ لَوْحَدَ لِيَسِ الْأَهْوَ  
وَأَنَّ لَا تَأْتِي بِكُوْدُرَتِ الْعَدْلِ فِي الْأَفْعَالِ  
أَصَلًا كَانَ حَرَكَاتِهِ مُهْرَلَةً حَرَكَاتِ  
بَحَارَ دَاتِ بَلْ رُجُوعَ الدَّعْبِدِ ذَائِنَّا وَ  
صِفَةَ كَسْرَابِ بِقِيَعَةِ بَحَسِيمَةِ الطَّهَارِ  
مَلَأَ أَحْمَدَهُ أَذْلَجَهُ كَمْ رَحِيدَهُ سَنِيتَّا  
وَرَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ وَأَمْثَالُهُ مُهْلَكَهُ  
أَزْكَادُهُمْ مُجْرَأَهُ كَمَدَاهُنَارِهُ مُهْلَكَهُ  
فِي الْفَرَارِ وَلَا فَعَالِ فَنَقُولُ فَنَحْسِبُونَ  
هَذَا الْمَقَامُ وَاللَّهُ سَبَحَاهُ أَعْلَمُ بِحَسِيمَةِ  
الْمَرَارِ إِلَى الْأَحْيَا إِلَوْحَكِينُ شَابِيتَّا  
لِلْعَبْدِ حَقِيقَةٌ كَمَاهُومَدْهُ بِالْكَشْعَرِيِّ  
لَمَّا نَسَبَ اللَّهُ عَالَى الظَّلْمَرِ إِلَى الْعَبْدِ  
إِذَا احْتِيَارَ لَهُمْ وَلَا تَأْتِي بِكُوْدُرَتِ

بذریعہ شعری بلکہ نہ بہب جبری لپس  
و میریند باینک عبید را حقیقتہ اختیار  
حائل فیت و نسبت فعل بکو مجاز است  
و کا ہے لضعف اختیار عرب فعل میتو  
کہ متذمّر جبراٰت و معدّل ایک کلام پخت  
از صوفیہ اندرین مقام استخراج مینماش  
فاعل فعل تکیہ است و بس وہ گز نمایا  
نمیت مرقدرت عبد راد را فعال و حکایت  
بمنزلہ حکایت جمادات است بلکہ وجہ  
عبد از روئے ذات و صفت مثل سوابیت  
بزمین ہموار کہ پیدا روان راشند آمدے تو فیض  
یماید زریک آن نیا بدآن را پرسیہ  
و یافت خدار از دیک آن و این چنین  
کلام حادیز ریساختہ است مراثان پر مدراست  
و مسائلات در اقوال و افعال پس گویم در صحیح  
این مقام والدہ سجحانہ اعلم بحقیقتہ  
پدرستیک اگر اختیار شابست بودے مرشد  
حقیقتہ چنانکہ نہ بیشتری است البته نسبت  
نه نمودے حق تعالیٰ ظلم را عبا و پر ایش  
نه اختیارے حاصل است نقدرت ایش

وَلَمْ يَأْهِي مَدَارِجُهُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسِبَ  
 سُجْنَاهُ الظُّلْمُ الْمُهْفِفُ عَلَيْهِ وَوَضِعُهُ مِنْ  
 كِتَابِ الْجَيْدِ وَمِنْهُ الْمَدَارِيَةُ بِذُورِ  
 الشَّانِدِرِ وَكُونِ الْجَلَّةِ لَا يُؤْجِبُ الظُّلْمَ هُمْ  
 لَعْنَمُ إِنَّ الْأَيَّلَةَ لِهِ وَالْمَعْذِنَيَّةُ لِلْعَيْنَاهِ  
 مِنْهُ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الْفَحْشَيَّةُ  
 شَانِسَ الْمَدَارِيَّسِ يُطْلَمُ أَصْلَاهُ فَهُوَ يَجْعَلُ  
 مَالِكَ عَلَى الْأَطْلَافِ يَسْتَهْلِكُ فِي مَلَكِ  
 الْمَطَاطِ كَيْفَ يَسْتَهْلِكُ أَهْمَانِيَّةَ الظُّلْمِ  
 إِنَّهُمْ قَمْسَتَنِزِمُ لِيَتَبَوَّئُوا الْأَخْتِيَارَ لَهُمْ  
 وَلَحِقَ الْمُجَازُ فِي هَذِهِ الْأَيَّلَةِ  
 الْمَسَادِرُ فَلَا يَمْرُغُ نَكَبَ مِنْ غَلَقِهِ فَرَقَّ  
 وَأَسَاقْتَوْلُ بِصَعْفَ الْأَخْيَارِ فَلَا يَخْلُو  
 إِمَانُ مُرَاكِبِهِ الْصَّعْفُ بِالشَّبَّيَّإِلِيِّ  
 حَتِّيَّارِهِ تَعَالَى لِفَسَلَحَهُ كَذَانَهُ هَيْنَهُ  
 كَأَحَدٍ وَلَذِلِ الْصَّعْفُ بِمَعْنَى عَلَمِ الْأَنْقَادِ  
 فِي صَدَقَيْلِهِ كَأَفَالِ الْيَضَادِ مَسَمُّ قَاتِلًا  
 الصَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدَارِيَةِ الْأَخْتِيَارِ  
 فِي الْأَفَالِ مَسْتَهْنَوْعُ وَهُوَ أَوْلُ الْمَسْتَهْنَاتِ  
 وَسَنْدُ الْمَنْعِ فَلَمْ يَقْصُلْ بِيَعْنَى أَنْ

تَمْشِيَرَهُ دَقْرَتِ الشَّانِ مَارِجَسِتِ  
 تَرْدَادِ شَعْرِيِّهِ وَحَالَ كَمْ نِسْبَتِ نَوْدَهِتِ  
 حَقِّ بَحَانَهُ وَتَعَالَى ظُلْمِ بَاشَانِ درِ مَوْضِعِ تَعَدِّهِ  
 أَوْ كِتَابِ بَحِيدِهِ نَوْدَادِ تَيْتِهِ صَرْفِ بَدَوْنَ تَشِّرِ  
 وَلَوْلَيِ الْجَلَّهِ تَصْبِحُ شَيْءَ نَامِ صَدَرِ ظُلْمِ لَازِيفَتِ  
 آرَسِ الْمَامِ وَتَعَدِّيَّتِ بَقِيلِ عَلَامِ عَيَادِ رَا  
 بِدوْنِ كَمِرِ الشَّانِ رَا اَنْتِيَادِهِ مَحَلِ بَرِ صَدَلِ  
 ظُلْمِيَّتِ چَادِ بَجَانِهِ مَالِكَتِ عَلَى الْأَطْلَافِ  
 تَصْرِفِ تَمَادِيِّهِ دَلَكِ ظَلَقِ خَوَبِهِ نَجِيَّهِ خَاهِهِ أَمَا  
 نِسْبَتِ ظُلْمِ بَاشَانِ لِسْلَامِ شَبَوتِ اَخْتِيَارِهِ  
 مَارِشَانِ رَا اَحْتَالِ حَبَّا زَانِرِينِ مَسَلِهِ  
 خَالِفِ بَتَبَادِهِ رَهَتِ بَدَوْنِ هَرَوْنِ اَرْكَابِ  
 آنِ كَرَوْهِ نَشَوَهِ وَآمَأَوْلِ بِصَعْفِ اَخْتِيَارِهِ  
 غَالِ غَيْرِتِ كَهَرَوَهِ بَآنِ الْأَصْعَفِ نِسْبَتِ بَاغِتِهِ  
 حَقِّ اَسْتِ تَعَالَى لِسْلَامِ اَسْتِ وَكَيْهِ اَوَانِ  
 تَرَاءِ نِسْبَتِ وَجَهِيَّنِ صَعْفُهُ مَنِ عَدَمَ هَنَالِهِ  
 درِ صَدَرِهِ اَفَالِ نَيْرِ سَلَامِ اَسْتِ وَآمَأَصْعَفِهِ  
 عَدَمِهِ غَلِيَّتِ اَخْتِيَارِهِ اَفَالِ لِسْلَامِ  
 وَآنِ أَوْلِ مَلِهِ اَسْتِ وَسَنْدَهُ مَسْلَامِ  
 پِيشِ اَنِينِ كَذَشِتِ

اَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَالِيٌّ كُلَّ فَعَادَةٍ  
 يُقْدِرُ طَاقَتِهِمْ وَلَا تَطْعَمُهُمْ وَحَفَّ  
 فِي التَّكْلِيفِ لِصُعْبِ خَلْقَهُمْ قَالَ  
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعْفَفَ  
 عَنْكُمْ وَجَحِيلُ الْأَنْسَانُ ضَعِيفٌ كَافِرٌ  
 وَهُوَ بِجَاهِهِ حَكِيمٌ رَّؤْفَارَحِيمٌ  
 الْكَلِيلُ بِالْجِنْسِ كَمَذَرَّ دَالِّ أَنْفَهُ وَالْجَزِيرَ  
 تَكْلِيفُ مَا لَا يُسْتَطِيهِ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمَّا  
 يُكَلِّفُ بِرَفِيعِ الظَّفَرِ الْعَطِيقَةِ الْأَنْجَنِيَّةِ  
 عَلَى رُفِيعِهِمَا الْعَبْدُ بَلَّ كَلْفَهُ مَاهُرَ الْيَسِيرَ  
 عَلَى الْعَدِينِ الصَّوَافَاتِ الْمُشَمَّلَةِ عَدَدَ  
 الْقِيَامَةِ الشَّرْكُوعِ وَالْمُجْمُودِ وَالْفَرِيزِ الْمُبَرِّ  
 وَكُلِّ ذِيَّالِكَ يَسِيرٌ وَغَايَةُ الْيَسِيرِ فَلَذِكَ  
 الصَّوَافُ مَشَلًا كَفِيَّةً لِيَاهِيَةِ الشَّهْوَةِ لِنَفْرِ الْكُوَّةِ  
 اِيَضًا كَذِلِكَ لِذَقْلِهِ تِرْبِيَعِ الْعَشِيرِ  
 وَلَهُ يُقْدِرُ تِرْكَلُ وَالْتَّصْنِيفُ مَثَلًا  
 لِشَلَادِ يَقْلُلُ عَلَى الْعِيَادَ وَمِنْ سَجَالِ  
 إِنَّ الْأَفْعَى بِحَجَلٍ لِيَسَامُورَ حَلَفَادَانَ لِلْعَسَرَ  
 الْأَصْنَلُ بِحَجَلٍ لِلْوُضُونَ وَحَلَفَادَهُ الْدَّمَمَ  
 وَلَذِكَ حَكْمَيَانَ مَنْ لَعْنِيَدِرَنَ عَلَى

عَيْنَامِ صَلَّى قَاعِدًا وَمِنْ لَهُ قِيدٌ عَلَى الْقَوْمِ  
كُلَّ مُضْطَحِعًا وَلَذَا مَنْ لَهُ قِيدٌ رَعَى  
كَرْكُوعَ وَالسَّجُورِ صَلَّى مُؤْمِنًا إِلَى عَذَّرٍ  
سَيَا الْأَيْخَفِي عَلَى النَّاظِرِ فِي الْحَكَامِ  
الشَّعْبِيَّةِ بَنَظِيرِ الْأَغْبَرِ إِلَى الصَّافِي قَيْدٌ  
سَامِ التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائِي  
تَسْرِي وَنَهَا يَةِ إِلَهَتُهُ عَلَى الْعَبَادِ فِي  
سَعَاتِ تِلَاقِ التَّكْلِيفَاتِ وَمِصَافِ  
حَسَفِ التَّكْلِيفَاتِ تَمَّيِي الْعَوَامِ فِي يَافِي  
تَكْلِيفِي إِنْ أَمْوَالَتِ فَإِنْ بَعْضَهُمْ يَمْيِي  
تَرِيادَةِ فِي الْعَوَامِ الْمُفَرِّضِ وَبَعْضُهُمْ  
فِي الصَّلَوَاتِ الْمُفَرِّضَاتِ وَعَلَى  
هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْمَتَّهِ إِلَّا  
يَكَالِ التَّحْقِيفِ وَعَدَ مُوْجَدًا إِنْ  
تَسْرِي فِي أَدَاءِ الْحَكَامِ لِلْبَعْضِ مِنْيَ  
عَلَى وَجْهِ دُلُّمَاتِ نَفْسَانِيَّةِ وَكَدُورَتِ  
شَعْبِيَّةِ نَاشِيَّةِ عَنْ هَوَى الْقَسْ  
إِلَمَانِ ةِ الْمُسَبَّبَةِ بِمَعَادَاتِ اللَّهِ  
سَبْحَانَهُ فَالَّهُ سَبْحَانَهُ كَبَرَ عَلَى

هَرَكَ بِرْ قَامِ قَدْرَتِ نَدَارَدِ نَشَّسَتِهِ نَازِ لَغَارَهُ كَهْرَ  
بِرْ قَعُودَ قَادِ شَبُودَ بِرْ سَلْوَخَضَتَهِ نَازِ اَنَّمَادِي وَجَهِينَ  
كَسِيدَ بِرْ كَوْعَ وَسَجُودَ قَدْرَتِ نَيَابَهُ بَاشَاهَهُ نَازِ  
أَوْكَنَدَ وَسَوَاسَهُ اِيَّهَا اَسَنَجَ مَخْنِي نِسَتِ بِرْ  
كَسَهُ كَنَاطِرَهُ اِسْتِ دَرَاحَكَامِ شَرْعَيَهُ بَطَرَعَهُ اَعْبَارَ  
وَأَنْصَافَ پِسِ بَيَادِ نَامِ اَحَكَامِ شَرْعَيَهُ رَادِرَ  
غَايَتِ بَيَسِ وَنَهَايَتِ سَهُولَتِ وَمَطَاعِمَهُ نَامِيَهُ  
كَمَالَهُنَتِ اَوْ سَجَاهَهُ بِرْ عَبَادَهُ وَصَفَحَاتِ اَوْرَقَ  
آنَّ تَكْلِيفَاتِ شَامِ تَجْنِيفِ اِينَ تَكْلِيفَاتِ  
تَهَنَّئَهُ عَوَامَهُ اِسْتِ دَرَازِيَهُ تَكْلِيفَاتِ اَزِ  
مَامُورَاتِ شَرْعَيَهُ پَهْ بَعْضَهُ اِذَا شَانَ تَهَنَّئَهُ  
نَيَادِهِهِ رَوزَهُ فَرَضَ بَيَادِيَهُ وَبَعْضَهُ دَنَارَهُ فَرَضَ  
وَعَدَاهُدَهُ الْقِيَادَسِ وَتَيَسَتِ لَيْهُنَيَهُ  
اَكْرَاجِهِتِ كَهَلِ رَهَيَتِ تَجْنِيفَ وَدَرَمَ  
وَجَدَانِ لَيْسَ دَرَادَهُ اَحَكَامِ شَرْعَيَهُ رَاهِيَهُ  
بَهَنَنِي اِسْتِ بَرْ وَجَوَهُ طَلَّمَاتِ نَفَانِيَهُ  
وَكَدَورَاتِ طَبَعَيَهُ كَنَّا شَيِ اِسْتِ اَرْهَوَهُ  
نَفَسَ اَمَارَهُ كَاِيَسَادَهُ اِسْتِ بَعْدَهُتِ  
حَقَ سَبَحَانَهُ وَتَعَالَى هُ فَرَسُودَ  
حَقَ سَبَحَانَهُ وَتَعَالَى هُ شَوَّاهَهُ

بر شرکان آنچه نیوانی ایشان را بآن  
وزیر فرموده و هر آینه ناز و شوار است مگر  
فرمود کنندگان به پس چنانکه مردم ظاهرا  
موحیب عشره ادعا حکام است تجھیم من  
باطن نیز موجب آن عذرست و حال آنکه  
شرعیت غرای از برآش ابطال نسوم النفس  
آماره و از الیه همچو آن دارد و شده است  
پس هر کس نفس و متابعت شریعت بر دو طرف  
تفیض آن لاجرم وجود آن عذر دلیل باشد بجز  
هواست نفس پس باذاره عذر هر کس نفس وجود  
و آنسته شود و چون هواست نفس با تکمیر نف  
گرد و عشره ادعا حکام اصلان اند و آن کلام بخش  
از صوفیه و نفعی افتخار یا ضعف آن که ساخت  
ذکور شد پس با اندک کلام صوفیه اگر مطابق حکم  
شرعی نبود او را اصلاً اعتبار نمیست پس  
جهیت و تقلید را پکوند نمود شایان جهیت  
و تقلید اثوال علم و اهل سنت است و بن  
پس نجاح از اثوال صوفیه سوافق اول  
ایشان باشد قبل است و آنچه مخالف شایان است  
غیر قبول می‌هذا گوییم که صوفیه

الشیرکت ماده عومنم الکید و قال الله  
تعالی و امّا الکید فـ الـکـدـ الـکـدـ الـکـدـ الـکـدـ  
فـ لـکـمـ آـنـ مـضـ الـظـاهـرـ مـضـ لـعـشـرـ  
آـدـاءـ الـاـحـكـمـ كـلـدـلـكـهـ مـضـ الـظـاهـرـ  
الـيـضـاـمـ مـحـبـ لـلـاـلـكـهـ مـضـ الـظـاهـرـ وـ قـدـ وـ رـجـعـ  
الـشـیـعـ الشـرـیـفـ لـلـاـلـلـهـ مـضـ الـظـاهـرـ  
الـاـکـمـارـ وـ قـرـاعـ هـوـلـجـهـ کـاـمـوـیـ الـفـیـشـ  
وـ مـنـاـعـهـ الـشـرـیـفـ عـلـکـهـ طـرـ فـ لـکـیـفـیـنـ  
فـ لـکـجـرـمـ کـیـکـوـیـ وـ خـوـذـلـدـلـکـهـ مـضـ الـظـاهـرـ  
دـلـیـلـ وـ جـوـدـهـ فـیـ الـفـیـشـ فـیـ قـدـ وـ رـجـعـ  
الـهـرـیـ کـیـقـدـرـ الـعـصـرـ فـیـ الـشـیـعـ الـهـرـیـ  
کـلـیـهـ الـشـیـعـ الـعـصـرـ اـسـاـ وـ آـمـاـ کـاـکـمـ وـ  
بعـضـ الصـوـفـیـهـ الـمـذـکـوـرـ سـایـقـاـ فـیـ  
الـاـخـتـیـارـ اـوـ ضـعـفـهـ فـاضـلـکـهـ کـلـاـمـهـ  
اـنـ الـکـیـکـ مـطـاـیـقاـ بـلـخـکـاـلـ الشـرـیـفـ  
قـلـاـعـیـتـ اـرـکـاـضـلـ فـکـیـکـ بـیـخـلـ الـلـهـیـ  
وـ الـنـقـلـیـدـ وـ اـنـمـاـ الصـالـحـ الـلـهـیـ وـ الـقـلـدـیـدـ  
أـقـوـلـ الـعـلـمـ اـمـنـاـ لـهـلـ الشـرـیـفـ وـ اـفـقـتـ  
أـقـلـهـمـ مـنـ کـلـمـ الصـوـفـیـهـ اـقـبـلـ وـ مـاـ  
خـالـفـهـمـ لـاـیـقـلـ عـلـىـ اـنـمـاـ لـهـلـ الـصـوـفـیـهـ

لِسَعْيَةَ الْأَخْوَالِ لَمْ يَجُوَزْ عَلَيْهِ  
كَشَادًا لِأَفْوَالِ الْأَخْوَالِ وَلَا فِي الْأَعْمَالِ وَ  
كَافِي لِأَفْوَالِ وَلَا فِي الْأَعْمَالِ وَالْمُعَاصِرِ  
وَيَعْلَمُونَ أَنَّ بَقِيَّةَ الْخِلَافِ مَعَ الشَّرِيعَةِ  
تَائِثَيَّةٌ عَنْ سُبُّهُ فِي الْحَالِ وَخَلَلٌ فِيهِ  
وَلَوْصَدَ قَلْبَهُ الْمَاخَالِفُ الشَّرِيعَةِ  
تَحْشِيَةٌ وَبِالْجُلُولِ خَلَافُ الشَّرِيعَةِ دَنِيلٌ  
لِزَنَادَقَةِ وَعَلَامَةِ الْأَحَادِيدِ عَلَيْهِمَا فِي  
أَبَابِيَّةِ الْمُتَوَفِّيِّ وَلِكَلْمَرِيَّةِ الْأَغْرِيِّ  
مَخَالِفُ الشَّرِيعَةِ تَائِثُ عَنِ الْكَشْفِ  
فِي غَلَبَتِ الْحَالِ وَسَكَرُ الْوَقْتِ فَهُوَ  
مَعْذُورٌ وَكَسْفُهُ غَيْرُ صَحِيفٍ وَعِدَ صَالِحٍ  
لِلْأَنْقَلِيلِ يَدِيَّ بَلْ يَسْعَى أَنْ يَجْعَلَ كَلْمَرِيَّ  
وَلَيُضَرِّفَ عَنْ ظَاهِرِهِ فَإِنَّ كَلْمَرِيَّ الشَّكْلَيَّ  
يَجْعَلُ وَيَصْرُفُ عَنِ الظَّاهِرِ

هَذَا مَا يَتَشَرَّبُ فِي هَذَا الْمَقَامِ يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَحْسَنَ تَوْبِيقُهُ تَعَالَى

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ وَالَّذِينَ اصْطَفَ

## لَمْوَبٌ (٢٩٠) دَوْصَدُ وَنُودُم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الشیخان مالک و عوف و عاصم الکبیر و قال الله تعالیٰ و امیدا لکیم عاصم الکبیر لایشعیان  
فکلما آن روز الطاهر توجه به لیشر آداء الاحکام که از کذلک روز میگذرد  
ایضاً میجوب باشد این لیشر و قد رسید  
الشیخ الشیرین کیا طالی سوم الفقیح  
الاماکن و مساجد میتوانند همانها مهربوی الفقیح  
و متابعت الشریعه علاوه بر طرف لقین  
فلاجیره بیکوت وجود داشت لیشر  
کلیل وجود هیئت لیشر نیقد و بجهة  
الهیچ یقدر لیشر فیذا انتقیل الهیچ  
کلیله انتقیل العذر رأساً و اماکن کلام  
بعض الصوفیه المذکور سایقانی تحقیق  
الاحتیار او ضعفه فاصله کان کلام همین  
إن لم يكن مطابقاً لاحکام الشریعه  
فلا اعتباره، أصله فکیف یعنی الاجتهاد  
والتفہید و اما الصالح للهیچ والمعنی  
أقول العلماء من اهل الشریعه موافق  
آفوا لهم من کلام الصوفیه قبل و می  
خاکفهم لا یمشی عن آن قول الشریعه

بر شرکان آنچه بخوانی ایشان را بآن  
و زیر فرموده و هر آمینه نماز و شوار است مگر  
فرجی کندگان هی پس چنانکه مرض ظاهراً  
موجب غسل و احکام است آنچه می خواهد  
باطن نیز موجب آن گشست و حال آنکه  
شرعيت غرایز بر ایشان میگذرد میگذرد  
امراه وزار الهمو ایشان وارو شده است  
پس هر کس نفس و متابعت شریعت بر وظایف  
نقیض اندلاع حرم وجود آن عذر می باشد و بجز  
هروک افسوس پس بازداشت غیره نیز میگذرد  
دانسته شو و چون هر کس افسوس باشکمیر  
گرد و غسل و احکام اسلام ننمود و آن کلام بعض  
از صوفیه و لفی افتخار یاضعف آن که باتفاق  
ذکور شد پس بدآنکه کلام صوفیه اگر طابق کلام  
شرعیه نباشد او را اسلاماً اعتیار می نماید  
جهت و تقلید را چکونه سرزنش ایشان جهیت  
و تعلیمه احوال علماء اهل سنت است و پس  
پس سچم از احوال صوفیه موافق احوال  
ایشان باشد مقبول است آنچه مخالف ایشان است  
غیر مقبول میگذرد اگرچه که صوفیه

امْسَقِيْهَا الْأَخْوَالِ لِعَيْنِيْهَا وَالْفَرَّيْهَا  
أَصْلًا لِأَفْيِ الْأَخْوَالِ وَلَا فِي الْأَكْعَالِ وَ  
لَا فِي الْأَفْوَالِ وَلَا فِي الْعُلَمَاءِ وَالْمُعَافِرِ  
وَيَعْلَمُونَ أَنَّ بَقِيَّةَ الْخَلَدِ مِنَ الشَّرِيعَةِ  
تَائِشِيْهُ عَوْنَوْنَمَ فِي الْحَالِ حَمَلَ فِيهِ  
وَأَنَّ وَصْدَ قَرْبَكَ الْمَانِحَلَفَ الشَّرِيعَةِ  
الْحَلَّةَ وَالْجَلَّةَ خَلَدَى الشَّرِيعَةَ دَلِيلَ  
الْزَّنَقَةَ وَعَلَمَهُ الْإِلَهَادَ غَيْرَهُ مِنِ  
الْأَبَابِ إِنَّ الصَّوْفَى لَوَحْكَمَ بِيْكَ لَعْرَ  
لَعْلَفِيْلَ الشَّرِيعَةَ تَائِشَ عَنِ الْكَشْفِ  
فِي غَلَبَتِ الْحَالِ وَسَكَرَ الْوَقْتِ فَمَهُوَ  
مَعْدُودٌ وَكَوْكَشَفَهُ عَيْنَ وَصْحَفَهُ وَغَيْرَ صَلَحٍ  
لِلْقَلْيَدِ بَلْ يَبْغِيْنَ أَنْ يَجْعَلَ كَلْمَةً  
وَيَصْرَفَ عَنْظَاهِرَهُ فَإِنْ كَانَهُ الشَّكَارَ  
يَجْعَلُ وَيَعْرُفُ عَنِ الظَّاهِرِ  
هَذَا مَا يَتَبَرَّرُ فِي هَذِهِ الْمَقَامِ يَعْنِيْنَ اللَّوْسِبْحَانَةَ وَحَسْنَ تَوْفِيقِهِ لَعَالَةَ  
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ وَالَّذِينَ اصْطَفَاهُ

### لَمْوَب٢٩٠ وَوَصْدَ وَنَوْمٌ

يَلْمَسْتَهُ شَمْ صَدْ وَرَيْفَتْ دَرِيَانْ طَرِيقَهُ كَهْضَرْتْ حَنْ سَبْحَانَهُ وَعَالَ حَضْرَتْ  
بِيرَنْ سَهْوَهُ

رئیس الشکلیاتِ افضلها را سلسله علیکم دعکن می‌اشتهدی:

## مکوب (۱۱۳) صد و سیزدهم

بجمال الدین بیین کولابی صدور یافته دریان فرق دریان جذبہ بمبتدی وجذبہ بنتی  
و آنکه شهود مجذب و بان درابتدا نیست الارفع کفر قلبست و بان شهود روح را شهود الہی  
جل شانه تجیل میکنند الحمد لله و سلاک عن عباده الالهی اضطغف انجذاب کوشش نمی باشد الہی  
بتعامم فوق نبغوق فوق و کذ الحال فی الشہود و محبی پس مجذب و بان سلوک ناکر و راه را که  
در تعامم قلب از انجذاب غیبت الابتعام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الہی  
در جذب غصیان است که فوق آنها مقام در گیر غیبت و شهود در جذب بدمایت نیست الارفع  
پس غریب و چون روح بصدرت اصل خود موجود است ان الله حکم ادم علیه فخر بر تو شهود روح را  
شهود حق میدانند تعالی و نقدس و چون روح را عالم اجسام خوبی از ناسبت ثابت است  
کاہی آن شهود را شهود احربت در کشت میکوند و گاهی بعیت قال می شوند شهود حق  
جز اعلاء کی بجهالت نفای طلاق که نهایت سلوک متحقق است متصور نیست شعر  
یچکس آن اگر دلخیبت این نیست ره در بارگا و کبریا + و این شهود را با عالم همچ کاری نیست  
فرق دریان شهود و می آنست که اگر با عالم فرضیه اوجوه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی  
و نقدس و اگری مناسبت است علمت شهود الہی است جل جلال شهود باسطه شنی  
عبارت اطلاق می یابد والائیت در زنگ شنبه الی چون و بچیونه است ع  
چون را به چون راه نیست + کلیکیل حکایا الملائک لا کلام طایا +

بایان آحوال اگر ظاہر نمی‌باشد بود راه داشت و تجربه نمی‌کشید و نهاده صور مثالیه و متعارف و مقامات از برآمد  
از دراک ظاہر است پس حاصل باطن است و علم آن حاصل ظاہر از این بیان معلوم شد  
که اولیاً کسی که صاحب علم آن دانندگی از علم بسته نصیب اند و نفس حصول آحوال فرقه نمایند  
اگر فرقه بست از راه علم آن آحوال است و عدم علم آنها مثلاً شخصیه حالت جمع پرس و طاری  
نشده است و همانرویه ازم ساخته معتقد ای اک میداند که این حالت اجمعی نامنده و پنهان  
شخص و یکراست که کسان آن حالت و حق قدر ثابت شده است اما نمیدانند که این حالت  
معجزه اجمعی است پس این هر شخص و نفس حصول آن حالت بر برآمد فرقه ندارند و گردد علم و عدم  
علم نمایند و است جاده کلم زدن و قسم از طائفه اند که علم بنفس حصول آحوال ندارند و از ملذتات  
اخفاً اصلاً واقف نیستند و جمیع دیگر توانیات آحوال را خبر ندارند اما شخص آحوال نمیتوانند  
که را تجاهمه همچو عرض احوال نمیتوانند که را مأمور خواهد داشت این میتواند  
بعد از قرون متعاقداً طبیو مینماید تا یک را بآن دولت بنوازند و دیگران را بعلم او حواله فرموده  
طفیل اوسازند امیار او و الغرم صلوات الله علیکی و سلیمانیه علیکم بعد از مذہبها کے مدد  
بعوث می شدند و با حکام متمایزه یه که کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیاء و دیگر علمائی  
السلوکات والحقیقت ایام موتیجه بیت آنها می شدند و در وعوت بهان احکام آنها میفرمودند  
شیخ ناصر کنز من و مصلحه تعلیمات و کلام

**کمود و لورشیت تا پنجم**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِسْمِ الْحَكَمِ سَمَاعٍ وَوَجْدٍ وَقُصْصٍ وَبَعْضِ الرَّعَايَةِ  
لِمَنْ يَعْلَمُ تَعْلِقَتْ وَأَنْمَلْتُ سِحْرَ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ وَعَلَى عِبَادَةِ الَّذِينَ اصْطَفَهُ  
بِالْمَنْ أَشَدَّ لِلَّهِ تَعَالَى طَرِيقُ السَّدَادِ وَاللَّهُمَّ كَصْرَاطُ الرَّشَا دَكْ سَمَاعٍ وَوَجْدٍ

جماعہ نافع است کہ بتقلیبِ آحوال مقصید اندو بستبدل اوقات تسلیم و قیمت حاضر ان وقایت  
غایب گاہے و اینہوں کا ہے فاقہ ایشانہ اکابر غلوب کو در مقام مجددیات صفاتیہ  
از صفتیہ صفتیہ و از اسے باسے منتقل و متخل اندیلوں احوال نقد و قوت ایشان است  
و شیخیت آماں حاصل مقام ایشان و دو ام حاصل در حق ایشان محال و استمرار وقت  
درشان شان متعین زمانے در قبض اندوزانے در لیخت فهمی عقاید ایشان متعین  
لعم جن و اچھی یہ مطعون اکابر مجددیات و ایسیہ کہ تامر از رقام قلب برآمدہ مطلب قلب  
عدوی خانہ ریاستی و میرزا توپتیہ  
پیوستہ اند ولکھت از قبیت آحوال بخوبی محکم گشتہ اند محکم بسلیع و وجہ پیوستہ  
چ و قوت ایشان و امی سمت و حاصل شان سرمدی ایلیں کادیت لهم و کحال هم ایام  
الوقت و کیک الشکاف و هم الی اصلویت الدین لارجعه لحمد و اسلام و لا خدکه و مطلعین  
روزت ام و مصائب کاری و میانی تکلیف رسیده کیت مریکان باز کش گز دفعہ باشد گز پرسی  
لا فتد لہ لا مجد لہ ارس ف سعی انتہیان اند که تکاع با وجود استمرار وقت ایشان از نیز نافع است  
که قبیت و دعویت داشت باشید  
بیان آن پیوستیں دل را خرین پیوست تحریر خواهی رفاقت ایشان اللہ تعالیٰ الرسول اللہ  
حضرت رسالت خاتمتیت علیک و علی الیو الصلیع والعلیعہ فرموده است فی مع اللہ و قوت لاسمع  
فی مکانہ مقر و فلکی مرسک کارین حدیث مفہوم پیشود که وقت و امی پیش باشد جواب  
کوئم کہ بر قدم صدحت این حدیث بعض ارشادیج این وقت وقت سیم خواست اند ایت  
فی مع اللہ و قوت مشتمل فلک اشکال جواب دیگر کوئم کہ در وقت مستمر کیفیت خاصہ احتما و  
یکی اند تکیس و ایسیہ کہ از قدر تکیس و ایسیہ  
سدید اند بود که از وقت وقت ناوہ مراد و ندان کیفیت ناواره خامنداں ندان  
نیز اشکال مرفع پیشود وہ اگر سوال کمنہ که تکاع نغمہ تو اند بود که در تکلیف آن کیفیت ناواره خامنداں  
و اشته باشیدن شیخی نیز برائے تحسیل آن کیفیت محکم بسیع گشت جواب کوئم کہ تحقیق  
کیفیت غالباً و صین او را نماز است و اگر در بیرون نماز آخیا ناد است وہ نیز از نتلیج و ثمرت  
نیز است تو اند بود که در حدیث فی عقیدہ فی الصالیع اشارہ باین کیفیت ناواره باشد

۲۱

رسانیده از یکی ترین دو دوستی که بعیین ناگه در عکس شد

و ایضاً خیر است اور همی مایکنون العبدین الرتبت فی الصالوٰ و قال سبّاله لِل تعالیٰ وَسَبّد  
 را فی الرتبت و شکایت که دیگر وقتی که قرب الہی جلسه است گنجائش غیر و ایان وقت  
 مستقیم بر است بر این خیل از زن که بعین مفهوم مشود که آن وقت در ناز است اولیل بر است مرد وقت موام  
 و محل اتفاق شایخ است قال ذوالثوبین المصری شادجعه من رجوع الکائن الطريق و مدن و محل  
 کارکشیج و یاد و شست کی عبارت از و دوام خصوص است بجناب قدس خداوندی جعل لطف ایکور  
 طریق حضرت خواجه کان قدس الله تعالیٰ الحمد و الحمد امیر مررت است با جمل اکارا ز دوام وقت علا  
 نارسانی است و سرمه فلیلیه ارشاد شایخ کابن العطا و امام الہ که بجا از رجوع و اهل بصفات بشرت  
 ایل کشته اند و از انجام عدم دوام وقت مفهوم مشود خلاف در جواز رجوع و اردند شد و روی عرض پدر رجوع  
 ابتدی واقع نیست گلا لایکنی علی اکی ایله پس اجلع شایخ بر عذر مرجع و اهل شایست شد و خلاف  
 بعض راجح بجا رجوع کشت هـ ۱۰ طائفه از منتهیان اندک بعد از وصول بدین صدراز بجهات  
 کمال و مخصوص شاهزاده جمال لایزال ایشان را برودت قوتی دست میدهد و ملکیه نامه حامل بر شود  
 که از رجوع منازل وصول باز میدارد و پنهان منازل وصول هنوز در پیش دارند و مراجعت است  
 بینقطع نشته اند با وجود داین بروزت میں رجوع دارند و آرنوئے کمال قرب مطابق درین صورت  
 شایع ایشان را سودمند است و حرارت پیش هر زمان بهد و سماع ایشان را عود بمنازل قب  
 میسر است شود و بعد از تکمین ازان منازل فرمی آیند آنگه ازان مقامات رجوع جاه  
 می آز و این زنگ تصنیع میگردند این و قید بعد از فقد است چقدر حق ایشان مفعود است  
 بلکه با وجود دوام وصول از برآمیت ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و وظیفه تحقیقاً  
 دوام حملان آرے بعد از فنا و بغا ایشان را هر چند بعطا میفراند لیکن چون برودت متقوت  
 دار و بند پنهان و تحریل تن میات منازل رجوع کفایه نمیکند محل بسیع میگرد طانه و بیگز شایخ  
 اند قدس الله تعالیٰ اسکر هم که بعد از وصول بزرگ بدهلاتیت غافی شان در تمام بندگی فروع

شیخ مکالم  
 شیخ مکالم  
 شیخ مکالم  
 شیخ مکالم

و شیوه ماقر و پیشنهاد است و حقیقت در این مقاله تأثیر نداشت.

می آیند و آرزوی ایشان بے مراحمت نگویں و مقام همی خود مستحبه خواهد بود که این اینه باز  
از عالم فرض مطہر نه که در مقام بندگی شکنند و رایخ گشته است مدد برخی میرسد روح را بوسطه  
آن اینه و مناسبت خاصه بطلب پیدا میگردند اما این بزرگواران بعیادات است شکنند  
در این حقوق بندگی و طاعات میل غرور و رهایشان کم است و شوق ضمود و روبون  
شان غمیل تنوز بسته باعث بیان تجربه و قوت ایشان لایحه است و محل اتباع سنت فیده  
بصیرت شان بکھان لاجرم بعد از المصدم از دور چیزی می بینند که زرده یکان دل ابعاد آن جایز  
هر چند عرض که تواند اما فوای اند و بینور اصل منور و در همان مقام شان عظیم وارد میگذیری  
القد را از ایشان را انتیج بساع و وجذبیت عیادات ایشان را کا شمع سینه و نور است  
نمیستند خود را از عاشق می گیرند و ایشان را از زندگی میگیرند و میاعش و محبت را مختصر در فرس و وجد  
نمیانند و طائفه و گیر از منتهیان آن اند که بعد از قطع سلاک سیر ال اسد و حکم به بخارا بشد  
ایشان را بند قوی عنایت می فرمایند و بغلاب انجذاب کشان کشان است برخی برودت  
شنازه هاست منوع است و شیوه ایشان را غیر جائز و عروج بخیاج باموش غیره می بینند ساع و قصص  
و شکننگ است ظیوت ایشان پاریست و وجد و تواجد را ایشان کاره باش عروج انجذبی  
پنهانیه نهایت مرتبه مکن او صول میرسد و بواسطه متابعت آنسه و علیک عین الاله الصالحات  
والشکیمات والحقیقات از مقام کیله مخصوص آن سرمه است عکیل الصنف والحقیقت نصیب می یابد  
این نوع وصول مخصوص طائفة افراد است اقطاب نیز از اهم اقام صیب نداند از محض فضل ایشان  
بچک طاذه این نوع وصول نهایت ایشان را عالم بازگرداند و قدرت سفیده آن با وجود احوال ناخن  
نقش از مقام بندگی فردی آید و روح ایشان فرض توهمه خواه بقدر است اینه مدت برق  
قویه است و حاوی تکیلات مطلبیه و اغیض بالحسب همکن اتفاقیه شد و مخطب شد که ایشان مقامات  
نیزند و ملائمه و خوب نیزند.

علمی و معارف نایاب صلبی او را می‌نمایست بلکه آنچه که اوست نظر است و نه اصل از ظاهر و مصل  
او را گذرا نماید آن‌این نوع کامل ممکن سیار عجز ز وجود است اگر بعد از قرون متلاوله و آنچه نه  
نماید باعده بظهوای دید مضمون است عالمی از دو منورگرد و نظر افشاری امراض قلب است  
و توجهی از دفع اخلاق روزی نامضیه است که مدارج غرور از ناتمام کرده و در قاعده بندگی فرو راه است  
و اسلام و انس بعبادات گرفته بتفاهم عصب دیگر فوق آن متفاهم نمی‌یست و متفاهمات ولایت این  
علی‌اوض بعنه را تجاذب نموده مشرف بیساند و قابلیت منصب محبوبه نیز ایشان را نماید  
جایز جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حادثی تمام مقامات و بجهد و عورت از ولایت خاصه نماید  
بهره مند است بچاله در شان اوین مصالح صادر است  $\text{۷۰}$  آنچه خوبان همه واره تو نهاداری  
هذل ام بهترینی راسماع و بجهد مضر است و مدنی غرور حرب پسر اساطیر واقع شود شیره از شرط  
ستماع و آخرین مکتوب تحریر خواهید یافت اذکار الله تعالی و جهاد و معلوم است حال او وبالا  
حرکت اطمینی است ترک او شوپ بهوای نفسانی تائیخی بالمبتدئین من آنکه یعنی  $\text{۷۱}$  این اینجا  
القلمونی و ای ای القلوب متوسطی  $\text{۷۲}$  میان اللہ در عین و المعنیین و المذهبی همانی اساقی فی الله  
و لیلیت ای بالله و هو الی اصل الکامل و لایه شاید در جای بعضی افکر بعضی و لایه صمول مکانت  
لایه کنیتی تھبت ابد الاردین بآجله سانع متسلطان رامق است قسم از نماییان رانیر چنانکه  
باگذشت لیکن باید و نست که از باب تلویں رانیر سماع مطلقاً متعاجل الیه است بلکه جا اصر است  
که بد و لیت چند مشرف نشده اند و بر ایاضات و مجامیات شاقد می‌خواهد که قطع سافت نمایند  
و وجود درین صورت این جاعد رامبر و معاون است و اگر از باب تلویں از مجده و بان باشدند  
قطع من ایک سیر ایشان از باب و خدبه است تمحاب ایماع فیتند و نیز باید و نست که سماع از باب  
قذوب غیر مخدوب را مطلقاً نافع است بلکه انتفاع از آن مشروط بشرط است و بید و فیها  
در صلکفت ای و احواله آن شرط اعدم اعتقد است بحال خوش و اگر یهای خود متفق است

**۱۵۷** *کلیت از مجموعه نویسندهای ایرانی، جلد اول، ترجمه و مقدمه امیرحسین علیخانی، درست کاربران ایران*

مبسوٰت آرے سماع اور انہیں خوئے از عروج می بخشند آتا بعد ازاں معاشر فرمودی آید  
و مشکل افطر گیران است کہ در کتب امام حسین قیم الائوال تک عذر فی المعاشر بیخوبی میعنی شدہ اندک اکثر  
انہا و اربابنا کے ان وقت مفقوود است بلکہ این قسم سماع و قص کو دین وقت شائع شده است  
غیرہ "این عالم" و این قرع اجتماع کو درین آوان متعارف گشته است شک نیست کہ نظر محض است و منافی صریح  
عروج در بجا مانع ندارد و صعود در آن صورت متصور نیست اما دو دوامات از سماع درین محل  
مفقوود است مضرست و منافات موجود چنانچہ ہے سماع و قص ہر چند نسبت ہے بعضہ نشیمان  
نیزور کا راست لیکن ایشان چون ہنوز مرارت عروج در پیش دارند اذانا و سلطان و تامرا تب عروج  
مکن الحصول تمام طی نہ مند حقیقت انتہا از نہیں مفقوود است انتہا گفتان باعتبار نہایت سیر  
الی المد است و نہایت این سیر تا اسی است کہ سالک مطہر ہاست بعد ازاں سیر و ایں کسی  
و ماء متعلق ہے است چون اذاسم و جمیع ماء متعلق یہ مہماں گشیش علی اکابر یا گذشتہ بگذشتی  
بر سر دو راجھانہ و بقاۓ پسیداں میرتی حقیقت است و فی اکھفت نہایت سیر الی اسد درین صورت  
است انتہایت اول را کہ نہایت نا اسی است نہایت سیر الی اللہ عنہا کروہ اند و باعتبار فنا  
و بقاۓ کہ در آن مرتبہ حاصل منشود اطلاق اسکم ولاست شودہ اند و انکے گفتہ اند کہ سیر فی اللہ نہایت  
میست این سیر و وقت بقا است و بعد از سطے منازل عروج و عیش نہایت آن انتہایت کے  
کسر سیر ازاں ایم واقع مشو و قصیل اشیونات مند بھر ازان تخلق کروہ گز نہایت آن زرسد پھر اس نام  
مشکل پرشیونات مند بھرست نہایت است اما در وقت عروج اکڑا ہند کہ ادا ازان ایم کذ اند  
تواند پوک کریک قدم آن ایم را طے نماید و بخایہ النہایت بر سر و اگر ہبھا جماستہ کیک گشت نہیے  
شرفت و اگر براۓ ترتیت خلق بازش آور و ندر ہے فضیلت کھان نکنی کو دھول بآن اس نام  
ام اسان است جانی می بایکند تا بین دولت شرمن سازند و تا کرازین میان بین غمہت  
قصیوٹ سرفراز گردانہ و اکله اوان را تمزیز و قدسیں خیال سکنی باست کہ یعنی شبیہ و قصیص است

و احمد مصلی بآن احمد نعم نہایت

میت

بلکه بسیار سے انقدر است کہ زان را تئزیر کیاں سکنی از مقام روح نہیں پائیں تراست تئزیر یہ کہ فوق العرش  
 تراست حیثیت شید نیز و خل و ازره تشبیه است و آن کم شدید منشأه اذ عالم از رفاح است چه عرض مخدود و جھا  
 و شناک سے کھاد است خالماً از رفاح اور اے عالم چھات و انباد است چه روح لامکانی است و  
 مکان نیگند و روح را در دار و عروس اثبات نمودن ترا در قم نمیند از دو کر روح از تو بعد است مفت  
 فور و دراز و دریان تو در روح است تئیین است روح راست با جمیع الگنیه با وجود لامکانیت  
 برابر است ما را شیخ گفت منی دیگر وار و تماشگزاری نتوانی در یافت طالعه از صوفیه که تیز  
 روحی در سیده اند و فوق العرش آنرا در یافته اند تئزیر الهی بجلگ که تصویر نموده اند و غلوت میگردند  
 آن مقام را از غومند علم کفته و بتر انتقام ارادین مقام حل کرده و حق آنست که آن فور و روح  
 است این فقیر را نیز در وقت خسول آن مقام این نوع استبایش پدیداشده بروآماخون عنایت  
 خداوندی کل سلطان از این و بسطه کند رانیده و افت که آن فور و روح بودند فور آنچه حلقه  
 الحمد لله اللهم انا لاهدنا و مکنن لنه تکریت کل اکان هد آن الله و چون روح لامکان است  
 ولصوت پیغولی و حسگوگی مخلوق است لا جرم خل اشتباه است که روی کله و میخونیت المحن و هنر  
 بهید حالت تکمیل و جامعه از ایشان که آن فور روح فوق العرش را گرفته فرودی آمید و بآن نقاوت  
 پیدا سکنند خود را جمیع بین تئییه و التئزیر میدانند و آگر آن فور را از خود جدا می یابند مقام  
 فرق بعد اجمع تصویر مکنند انشال این مطالعات صوفیه را بسیار است و هم چنان آن العالیم  
 عن مقامات ای اهل کاظم و حمال ای احباب است که روح هر چنای است بعالم نمیخواست  
 آمانظر پیغولی حقی و خل و ازره چنست گویا برینج است دریان عالم چون و دریان بناء  
 قدس نے چون چینی پس زنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در ورے صحیح است بخلاف  
 پیغولی حقی که چون را بوسے اصل راه نمیست پس تا ز محیی مقامات روح خود فنماید آن آخر رسید  
 پس اول از جمیع طبقات سمات حقی العرش می یابیگذشت و تمام از کوئی مکان می یابیگردید بعد

بیان

مرتب لامکانیت عالم از فاح رانیز طے باشد نمود آن زمان تا آن اسم رسته خواجه‌نژاد رکه مرد  
وصال است و حاصل خواهد بود منداشت و فهمی سنجیده اند فصله اول در این عالم غلش عالم  
افراست و در اعلم اقیرات آشاد شنیز است ظلاؤ اصاله اجلال و تقسیل اور در این  
مراتب ظلی و صلی و کوئی وابی و اجایلی توفیصلی مطلوب حقیقی رایی باجیست تا کار این بخت بخوبی از  
دکلام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل الله یعنی همکن پیش از الله  
ذوق افضل اعلیّیت بلند باید داشت و بهره‌پروراه بدرست افتخار فناعت بناید و در اوراء  
در این فضل اعلیّیت کیف این مصلی ای سعاد و دفعه‌ای قلل الجیل اکد و همچنین محقق  
وارمی باجیست سعیت و این مصلی ای سعاد و دفعه‌ای قلل الجیل اکد و همچنین محقق  
تفصیل آخوند و امام صول و اسما و وقت کی اسلام است که بعد از تحقیق فنا و طلاق بیت‌باشد  
شرف شده باشد و علم حصولی ای علم حضوری تمدیل یافته است این بحث بیان فتح لوح در آن  
یا امام یا علمیک عالم را این مدارا داشت خود حاصل بگرد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم  
است در ذهن عالم حصولی است و هر چیز که محتاج بحصول صورت بناید و آن علم ذات نمودا  
علم حضوریست چه فرات بقیه عالم است و در علم حصولی تا مصوبت معلوم حاصل است در ذهن  
متوجه یوم است و چون آن صورت از ذهن نزال آشناست آن تو بذهن نیز نزال گشت  
پس دوام تو بذهن و علم حصولی محال عالی است بخلاف و علم حضوری که غلط است از معلوم در اینجا  
غیره صور است چنانشایخون آن علم حضوری ذات عالم است و چون این حضور اینی است علم نیز ندا  
و اینی باش تپن وال تو بذهن ذات خود ممکن بناید و در بقا و باشد علمی است حضوری که نزال این مصوبت  
گمان نکنی که بقا اساس بایست از آنکه خود اینیست حق باید چنانکه بعضی این طائف حق العین را  
آن عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا و باشد که بعد از نزال طلاق می‌شود باین قسم معلوم می‌شود  
نبار و این حق العین که بعضی افته اند تا سبب بقا است که در بجهه بدرست میدهند بقا است که  
متصوب است و گل است عذوق این سه نشانی بخدابخشی ه پس تمثیر تو بذهن و دفعه حضرت  
لکه بذهن نیز ندارد این بحسب است و می‌تواند این بذهن و دفعه حضرت

التحریر - فلسفه کلامی راهنمایی

لکھوپ و صد و سی و ستمائی دو شم

افتخاریک طریق برائے صلحتی افضلیت این طریق بطریق و مگر لازم نئے آید و بعض آن  
طریق دیکھنی شد تھے دروازہ شہر را تو ان بست ہے نتوان دہن مخالفان بست ہے احمد  
پلے ذکر ال تعالیٰ و للہ تھا اولاً و آخر اولادصلوٰۃ والسلام کو اللعیۃ علی سویلہ سہ مدد و حکم  
الله اک خیار

### کم و قو (۲۹۲) صد و دو و دو میم

بیش عبد الحمید بن کالی صد و یا نت در مان آواب ضروریہ مریدان و نفع بعض شہر ایشان  
و مکان ایشان بیت : بسیح اللہ ال حمن الحجیم الحمد للہ الذی ذکر ادب النبویہ و هدی  
ایا کخلاف المصنفویت علیہ و علی الہ الصالوات فالمسلکم کام امہا و مکملہ سماں کمالہ  
این راه از دو حال خالی نیستند مریدان یا مراد الگرم او نم طوبیں لامم براہ انجذاب و محبت ایشان  
کراشان کشان خواہند بر و بطلاب ای خواہند رسانید و ہر آد بے ک در کارشو و بوسطہ بمعیط  
تعلیم شان خواہند و گز لئے واقع شوز و متنبہ خونہ فرد و دیان موافقہ خواہند کرو و اکر پیر  
خاہ احتیا بے و اشتہ باشد بے سعی ایشان بآن دولت دلالت خواہند فرمود و بجملہ عنایت  
انی حل مکٹھ لہ متكلف حال این بزرگواران است بہب و بے بہک ایشان را کفايت  
خواہند کرو اللہ بختی اللہ من بشاء ما و الگرم اند کراشان بے تو سط پر کام مکمل و شمار  
است پیر بے بایک بدولت جذبہ و مسلوک مشرف شدہ باشد و بساعت فنا و بقا سعدہ  
گشته و سیر اے الله و سیر فی الله و سیر عَنِ الْمَدِبُّدِ و سیر فی الاشیاء بالشدرا بانضرام سانید  
واکر جذبہ او برسوک او مقدم است و بتہیت مراد ان مریت شدہ کہ بہت احمد است کلام او  
دو است و لطف او شفای اخیاۓ ولہاے مردہ بتوحہ شرفت او منوط است قمازک جانہا سے  
فسروہ بالتفات لطیف اوم بوط و اگر این طور صاحب دو لت پیدا نشود ساکب مجد و ب  
نہیں نہیں است و بتہیت اقصان از دنیسے آید و بتوحہ او بدولت فنا و بقا میرت تھے آسان

نسبت بعشر آمد فرود و در نهایت عالیست پیش خاک توده و گریزناخت خداوندی بجل  
 سلطانه طا به راین طور پر کمال مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریعت اور ائمه شریعت و اندیشه خود را  
 را بیام با اسپار و معاویت خود را در مصیبات او داند و معاویت خود را در خلاف مصیبات او  
 شناسد با جمله هواست خود را تابع رضائی اوساز و خبر نماییست علیکی و علیه الصلوک است  
 و لائمه های آنها را کنمیان این یومن احمد کمک کنند یعنی هولاء بعلمه لامحته به  
 و مداند که علیت آداب صحبت و مزاعات شرائط اخضوریات این راه است تراوه افراه  
 و انتقامه مفتوح گرد و قید و نہایة لامتحنه و لامتحنه لامحلی بعض از آداب  
 و شرائط اخضوریه در عرض بیان آورده می شود بگوش هوش بایشندید بدانکه طالب باید  
 که روزه دل خود را زجیب حیات گردانیده متوجه پیر خود ساز و با وجود پیر بے اذن بتوان  
 و آذکار پرداز و در حضور او غیر اتفاقات تمايز و بکلیت خود متوجه او بشنیده حقی کنیز  
 هم شغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نهاد فرض و سنت و حضور او او انکه نقل کرده اند از  
 سلطان این وقت که وزیر پسر پیش ایستاده بود اتفاقاً و دین اشنا آن وزیر اتفاقاً نیز بر اتفاق  
 بامده خود کرده بین آن را بست خود راست می ساخت و در حال نظر سلطان بران وزیر اتفاق  
 دید که بغیر او متوجه است بربان عنای گفت که این را تضمیم نمی توانم که تو وزیرین باشی و در حضور  
 من به من بعام اتفاقات غافی باید از دشید که هرگاه و سال و میان و فقره را آواب و ققد و کار  
 و سلای و صول الی اهد را برو جامه او اکمل عایت این آواب لازم خواهد بود و همچنان در جای  
 ایستاد که سایه اور جامه او بر سایه او افتاد و برصاله ا او پا نمود و در موضع ایستاده او طهارت  
 آنکه و بظروف خاصه او استعمال نکند و در حضور او آواب سخور و وطعام تناول ننمایند و بکے  
 بخشن نکند بلکه متوجه آحدست گرد و دو غیریست پیر و جانب که او است پا و از آنکه وزیر این  
 بچنانیست از دو قدر چه از پیر صادر شود آنرا صواب داند اگرچه بظاهر صواب ننمایند او پیر میکند

او اہم میکنے و باذن کا رسکنہ بین تقدیر اعراض الگجاں نہ منا شد و اگر دی بعض نسور رہیاں  
خطا رہ یا بد خطا سے الہامی درستگ خطا سے اجہاد است مامت و اعتراض بل مجوز  
نیت و ایضاً چون این راجحتہ پر پیدا شده است و نظر جب ہر حد از محظوظ صادراً مشود  
محظوظ تایپ اعراض اینجا نہ منا شد و درکلی و جزوی اقتدا به پر کند چه در خود ان و لوشیدن و پی  
و خفتن و طاعت کروں نماز را الطیز او ایسا مایکر و فقرہ لازم عل ایسا یاد نہ نہوں آنکہ درستگ  
نخواست قلع غ است و از باغ و بوتان و تماشائے لالہ زار و پنج اعتراضی درستگ  
و سکنات اوجان نہ مدد اگرچہ ان اعتراض مقدمہ جمع خول ماشدزیر کا لاعترض اغیر از حرمان نتیجہ  
نیت و بے سعادت تین جمع خلاصیع بین این طائفہ علیہ است بخاتم اللہ عاصیۃ  
عن هذ البلاء الحکیم طلب خوارق و کرامات از پر خود نکند اگرچہ آن طلب بطریق خود  
و سماوس باشد پنج شنیدہ که مومنے از پیغمبر محبہ طلب کردہ باشد پیغمبر طلبیان گفاند  
و اہل امکان شیخ محضر از بہر قهر و نهن است و توئے جنمیت پے دل بردست  
موحیب ایمان نہاشد معجزات و بُوئے جنمیت کند جذب صفات پر اگر شہ پیدا شد و نسور غاطر  
از اب بے تو قفت عرض تاید اکھل شود و قصیر برخود نہند و پنج شنیدہ است بخاتم  
دوا و قدر که زوده از پرسنیان ندار و تغیر و تعالی از و طلب کند و تغیر کی طلاق بمنایش شود  
تیر عرض تاید و صواب و خطرا از وجود یہ و برکشوف خود زینهار اعتما و نہند کر حق بایاضل درین ای  
متینج است و صواب باخطا متحمل طوبے ضرورت و بے اذن از وجد نہ شود کہ غیر اور اپر و  
گزین مخفی اراد است و آواز خود را برآواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید کہ سو او است  
و پر فرضی و فتوح کمک بر سدان رابتو سطح پر تصویر نماید و اگر واقعہ بیند کہ فیضے از شان خی و گیریدہ  
است آنرا نیز از پر مداد و بلند که جون پرس جایع کمالات و فیوض است فیض خاص از پر منا  
است بعد از خاص مرید بلایم کمال شیخے از شیوخ که صورت افاضہ از و پے ظاہر شده است

ذاتهن را في وصيّه على أن من قال بخلان العبرات فهو كافٌ.<sup>١</sup>

زیادتی پیدا کرده سخنگوی دوزمان سیوسه بوده امر و زبان خلاف آزاد و ملائخت انظر و مدد  
زیادتی و مکالم پیدا کرده است آنچون بشار او بناهه است فضل و راست: الفضل الست عذر  
لین کمال نیاز است کل هی کشل لظر لاید هر و لهم حیدم الخرم حدث نویست  
قیصیه الله الصدق والسلام مذنب لفع شیعه تعین الله تبریزین و بدائل کفته آنها شنید  
تعییی و میمیت: آنها میات از لوازی مقام شنی است مراد از اخیا ز روحی است زینی  
و پیغمیری از امانت را است روحی است زینی و مراد از صیوة و موت فنا و بقا است بقلم ایشان  
و کمال میسانند هنچ مقصد ای اذن الله شنخانه امکن این دو امانت پس شخ از من ایشان  
و امانت پاره بناد: تعییی و میمیت: یعنی و تینی آخیا و امانت زینی را همچشمی  
کار نیت شیخ مقصد احکم کار برآورده و هر کس را که با امانت است در زنگ خس و  
غاشک و عرض او مید و دو نصیب خود را دوستی اینها مید خوارق و کرامات ایشان  
جذب فرمیان غیرت فرمیان بمناسبت معنویه جذب میگردند و آنکه بین بزرگواران بمناسبت  
تمارود از دولت کمالات ایشان محروم است اگر پسر از صحیه و خوارق و کرامات میند آنچنان  
و اولیه برش ایشان معنی پیدا گرفت قال الله شنخانه و کمالی فی حق الکمالات علیت بردا  
مکی آنکه لا تعمیک ایستاد ای احکام کیمی ای ایشان کیمی ای ایشان کیمی ای ایشان  
و کمالات

### مکوم و تدوین و میموم

شیخ محمد حضری صمد و رفاقت در جواب اسئله ایکم پرسیده بود ولی مع الله و قیمت و رضیت بتو  
علیه السلام و کمالات آنها است و ای ایشان غفاری بین زینیهین را گفته و بصآن پیش  
پرسیده بلوکه: قد حفظ هنوز علیه بعدمی و لیل الله صریت شیخ عبد القادر فرموده و دو کرس  
زینیهین را گفته حقیقت این معامله پیش و پرسیده که مراد از اولیا است که قدر ایشان برگزین

کیوں سے صد و دو کم

وَمُحَمَّدٌ وَمُزَارُوكِيٌّ كَجَاجٍ لِلْعُلُومِ طَاهِرٌ وَأَسَمَّا رَوْعَانِيَّا وَعَلَيْهِ بَاطِنَةً إِذَا عَنِيَّتْ مُجَاهِدُ الْلَّهِينَ خَاجِهِ مُجَاهِدُ حَصُومِ سَكَلَةِ الْمَكَاتِ  
صَدِّقُو يَانَةِ دَرِيَانِ فَرَقُ سَيَانِ وَالْوَلَادِيَّتْ تَكَانَدُ كَرَولَادِيَّتْ أَوْلَادِيَّتْ أَهْمَيَا عَلَيْهِ مُجَاهِدُ الْمَكَاتِ  
وَالْمَكَاتِيَّاتِ وَالْوَلَادِيَّاتِ مُلَادُ أَعْلَى سَتْ عَلَى تَبَيَّنَتْ أَعْيَنَهُمُ الصَّكَاتِ وَالْعَصَاتِ وَدَرِيَانِ آكَرُ بَوْتِ  
أَفْضَلُ سَتْ آزِوَلَادِيَّتْ وَبَعْضُهُنَّ خَاصَّصَاتِ صَلَافَرْ كَرَبَنَيَّتْ تَغْلَقَتْ دَارَمَدَ وَصَيَّادُ الْمَكَاتِ بَهْمَانِ  
أَنْشِدَكَ اللَّهُ تَعَالَى كَوَلَادِيَّتْ عَبَارَتْ آزِقَبَ آهَيَا سَتْ جَلَسَطَاهَةَ كَبَيْ شَاهِزَطَاهَيَّتْ صَورَتْ  
دَبَندَدَوْ بَيْ خَلَوَةِ خَجَبَ حَصُولَ نَبَدَرِيَّوْ كَرَولَادِيَّتْ آوْلَادِيَّتْ الْبَثَةِ بَرَاغَ طَلَيَّتْ سَلَمَتْ وَلَادِيَّتْ  
أَهْمَيَا عَلَيْهِ مُجَاهِدُ الْمَكَاتِ كَلَلَكَلَيَّاتِ هَجَنَزَطَاهَيَّاتِ بَرَادَهَ سَتْ آمَابَيْ خَلَوَةِ خَجَبَ آسَما وَصَفَاتِ  
مَتَّهَقَنَيَّتْ وَالْوَلَادِيَّاتِ مَلَائِيَّةَ عَلَى تَبَيَّنَتْ أَعْيَنَهُمُ الصَّكَاتِ كَلَلَكَلَيَّاتِ هَجَنَزَطَاهَيَّاتِ هَجَنَزَطَاهَيَّاتِ  
وَصَفَاتِ بَلَدَرَفَتْ هَسَتْ لَكَينَ آزِخَبَ شَمَوْنَ وَاعْتَيَا رَاتْ ذَاتِيَّهِ عَارَفَهُ مَدَرَدَرَهَتْ وَرِسَالَتْ هَسَتْ

کشانی طبیعت با راه نیافرده است و حجج صفات اعبار است را در راه گزینش پیش برمودن دلایل  
اعضای شد و قرب نبوت و آئی و میل باشد و من این طبقه مکمل حیثیت و ملکت یا لعنت قرآن بالعقل  
پس مصول در مرتبه نبوت باشد و مصول در مقام ولایت ترکیل مصول پیلاخطلیت صورت پذیره  
خلاف و مصلو واپی اشاره کمال مصول نوع اثیبیت است و در کمال مصول بغا اثیبیت پس  
فع و دوکانی شناسیت و لایت باشد و بغا و دوکانی ملایم مرتبه نبوت و چون فرع و دوکانی تناسب  
مقام ولایت است پس ناچار لکن مرتبه وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوت چون بغا اثیبیت  
است پس صحرا خواهد آمد تریه پو و واپی مصلو تجلیات خواهد در کوت مصور و احکام بود و خواهد در  
برده از این و افواره به و مقامات ولایت است و بر طبق تقدیمات و مبادی آن تجلیات مرتبه نبوت  
کردان موطن مصلو باصل است و هسته از تجلیات و تبلوات کنطال آن عمل نموده این  
در وقت مکنی تقدیمات و مبادی این ترتیب انتهاج آن تجلیات نیست مگر از راه ولایت عروج واقع شود  
این مان مصلو آن تجلیات بواسطه ولایت است براسته طی مسافت راه و مصلو نبوت با چشم  
تجلیات و تبلوات از کنال خبریدهند و اکنون کفر مکری کنال گذشت است از تجلیات وارمه شرط  
مانکن آنچه از خوبی طلبیده است فرزند و لوله عشق و طفله نجحت و نهره اے شوق آنچه و میخواهی  
در راه امیر و خود و توانچه و قصص و قاصی همه در مقامات کنال است و در این نهرات و تجلیات کنال این  
از مصلو باصل مصلو این مرتبه فریست بجهت در آن موطن همی اراده طاعت است چنانچه  
علم از موده اندیه متنه زاند بران که مشترک شوق و ذوق است چنانچه بعض صوفیه گمان بروه از این  
فرزند شوچون در مقام ولایت رفع اثیبیت طلوب است ناچدا رسایزه ای اراده معنی مینمایند  
شیخ مقام گوید رید کن که از این دو مرتبه نبوت پونک رفع اثیبیت در کاریت زوال نفس  
اراده طلوب داشت چه طلوب باشد که اراده سفت است فن مکتد ذلتی امیل اگر اتفاق باور ای  
است بواسطه بجهت متعلوم باشد پس با پدرک متعلق او امر خوبیت فراموش نباشد بلکه مسیح مراد است

آن مردمی حق باشد بکاف عکس و چیزی در قاعده ولاست در غیر متعین صفات بشریت میگشند و در مردمه  
بیرون طلب نفعی تعلقات سوداگر این صفات است و غیر اصل این صفات کافی خواهند بود که اینها کاملاً مشتمل  
صفات علم فنی خواهند بود اما صفات کامل است اگر نفعی برای راه یافته است از راه تعلق شروایت  
پس غیر متعین سوداگر این ضروری آمد و غیر اصل آن صفت است هدایت این پرس شنیده که بخواهند  
ولاست آنها است اور از اینها برای راه غیر متعین صفات چاره نبود و آنکه بیهوده سلطانیت و لایت آن معت  
رسیده است اور اینها عبارت صفات کاره نیست غیر متعلقات سوداگر این صفات باید کرد و آیده است  
که مراد از این ولاست که نگذشت و لایت غلی است که بولایت مغزی مبارز است ولاست اولیا است  
اما ولاست اینجا که از ظرف گذشت است و گرایت آنچه طلب نفعی تعلقات سود صفات بشریت است  
غیر اصل این صفات و حجتوں غیر متعلقات سود صفات عامل گشت ولاست اینجا عکس قوم الصلوات  
فالشکیمیان بجهول پرست ای از این خود بخواهد که واقع شود تعلق بحالات بتوت خامه بردازین بیان  
لاح گشت که بتوت را در اهل ولاست چاره نبود زیرا که ولاست اینجا اولی و مقدرات بتوت ای اما ولاست  
غلی در وصول کمالات بتوت بحیث در کاریست بیضیه را اتفاق افتاد و بعضی دیگر احمد بن جعفر  
واقع بشهود اهمی و شکایت نیست که غیر اصل صفات متعیر است بنت به غیر متعلقات سوداگر متعای  
پس حصول کمالات بتوت آنها و اقرب باشد نیست بجهول کمالات ولاست و همین سبب زیر و میز است  
و هم امر که وصول با اصل دار و بست اینجا که از عامل جدا افتاده اند نه بمنی که بسیار اهل است  
علمی میز است و با قریب طرق عامل و اکمل اصل آن بعد افراحت است در حیث است در حیث  
در تحسیل آن فائی می سازد و ملک تحریر این تقدیم است از است و این بدرست آورده است به عنده  
التحیی فایقی شاهدت آن اصل اردو بیان است که این شاهدت عارضه از وسے زائل گرد و میل  
خود عزو و ناید و بقلابی و غلی بگش خلاف عامل اصل آن که با وجود سهولت عقل و نیزه کی راه از خوف قلبی  
دو قلی این است متعارف سالکان این راه که برای اعفان شایقه و مجاهد است شدیده بظاهر غلاد



شکایت از زندهین است بامحمد نما اعیات از ایشان را می‌توانیم در حقیقت جمله‌گذاری شده از این معرفت  
و مثادیقاً هر خواجرا دولایت امپس دولایت از انسان آخوند پاره می‌بود و در مرتبه کمالات نهاد  
گرفتاری آخوند محظوظ است و در زیر آخوند همچنین و مبدل بلکه در عالم انسانی می‌نمودند و در آخوند است از این  
گرفتاری آخوند که «یدهون را به خود بخواهند» و که «آن را بخشنون را بقشند و بخافون  
عدا به» و «کلیه» «الذین بخشنون را به خود بخیهند و هم من الله اکبر» می‌شوند و نقد وقت  
از باب آن تمام است گرید فدا ایشان از نزدیک آخوند آخوند است و اکم و اندوه ایشان از نزدیک  
قیامت آخوند از غصه قبر و سخاوه اند و همیشه از خذاب نارسانه جو موضع در حقیقت جمله‌گذاری شده  
در آخوند است و طوق و میبت ایشان شوق و میبت آخوند پر از اتفاقات معروف و آخوند است  
و از اینهاست که ایشان نزیر توافت بازغشت و نیای بمنه حق است جمله‌گذاری و آخوند مرضیه ایشان  
متغوفه که بالغه مرضیه در حرج اصرار بر نیایشان ساخت تیرا که نیای بمنه شایان آخوند است و مرضیه شایان  
اقبال از مرضیه ایشان نزدیک نمودن نیاین میگردند و خلاف مدعو و مرضی او تعالی کریمه و بالله یاد عزیز  
زی دارالسلام که شایان نیای است حضرت خی میخی این خجالت ایشان را که در غیر غیب آخوند  
فرماید پس غراض از آخرت نمودن فی الحقيقة شایان است بمن جمله‌گذاری و مسمی در فرع مرضی  
او زدن است نام و اور طائی آن بزرگی چون دولایت ندم را سخ داشت از کل آخوند  
را کرام است گفته مگزند است که اصحاب کرام علیهم السلام هنوز هم به در آخوند مستلا بوده اند  
و از خذاب آخوند ایشان در زمان آزادی حضرت خاورق دینه که تعلق داشت شتر سوار بکوه  
میگردند نقاری این کریمه را خواند این مکان است که قیق نمایه همیش کافع اد اسلام این از  
بیوش رفتند و از شتر بخود بزیر افتدند از انجباره شایانه بروند و آمدند تے ایشان در زمان این از  
کرم بعیاد است ایشان می‌آمد از این مکان است و زیر خذاب ایشان در تمام فنا ایشان از دنیا و آخوند  
میگردند و دو گرفتاری آخوند را در نگاه گرفتاری دنیا می‌دانند چون بشکن بعایان شنید

وکار بایجام سانید و کمالات بجزت پرتوی اندخت آنجا هم در واخراست و استعاوه از دو نوع است  
و تنا بیهشتر شجاع و اشاره و خود علماً بیشتر را باشیا نمی بینی اینج نسبت نیت بلکه اینجا  
دو طرف نیتی میزند و در نهاد نیت غصب و رضا آشجار و اخبار و نیچه در بیشتر است نیزج و ثبات  
اعمال صالحه اند و میغیری علی الله السلام و لائمه فرموده که بیشتر دخت زار و آشجار و حیان بشانید و نیز  
که بظور بذایم فرموده علیه الله السلام و لائمه که بیشتر تجید و تبلیغ شنیع حکم  
بگویند از بیشتر نهال که دخت بشانند پس دخت بیشتر نیزج تسعیگشت کمالات نیزی چنانچه  
درین کلمه در کرسوت حروف و آنوات مندرج ساخته اند و بیشتر آن کمالات را در کرسوت دقت تعبیه  
میفرمایند علیه الله تعالیٰ آشچه در بیشتر است میتوان علی صالح است و هر چهاره از کمالات و جویی میگذرد  
و درین کسرت سلاخ قوی و عملی اندراج یافته است و بیشتر آن کمالات در پروانه از نیمات نیزج  
میفرمایند پس ناچار آن ملذوذ و غم غمی و مغلوب باشد و میله باشد از برائے اقدام و صول را بدهد  
و چاره اگر ازین پیر آنها یگذشت نکره نیست بیشتر نمی فرمود و گفاری آنرا غیر گفاری حق بجهد عکس  
نیزه است بخلاف ملذوذ و غم غمی و نیزج که نیزه آن بیشتر و شرات است و تبعیان حرمان و راه است  
لتعاذن الله سبحانه میشه این ملذوذ اگر تراج شرعی است مجاز است و پیش است آریت و تکیه فهمه  
واکے صدعا و الاربع شعری میت مورود و میله است که بظلمه الفتن ای این لعنیه هر کس  
و تبعیان لشکون عین الحکایه بینی پس این ملذوذ پیش است بود این ملذوذ ستمی ای این است  
و اکن ملذوذ شریاق تابع پس در واخراست یا ضییب عوام مومنان است یا ضییب آنچه خوش خاص  
ازین در و نیزه می نمایند و کرامت و خلاف آن می ایگانند؛ آن ایشاندن من همین یارب

## کسویه صد و سیم

با حمایت یوسف مؤذن و بیان معانی کلام آذان صد و یافته به لعل الحجی و القتل

خوب و بارطه بحث نیات حقانیه امور مجذوبه پیدا کروه اند که نهاده است صحیح و روان حکم درست است بخلاف  
اکابرین سلسله علیه که مرسوئه مخالفت نهاده تجویزه کرده اند و اندیاع و احده است روایه شاهزاد  
مخالفت نفس وین طریق اینم باشد پس اقرب طرق باشد که پس طالب افتخار این طرق اولیه است  
نسب باشد حصره راه بناهیت اقرب است و طلب درکان فمع و جامعه از اشخاص خلقه ای ایشان که مبتدا  
او خصاع این بزرگواران گزینه بعضی امور و دین طریق اخذ است نموده اند و سایع و قص و دجه افتخار کرد  
نشان این عدم وصول است بحقیقت نیات اکابرین غافل از بزرگ خیال کروه اند که این محمد فنا  
و مبتده عاش تکمیل و تعمیم این طریقی میخواهد ندانسته اند که در تخریب و اضاعت ان می گوشد و الله  
عین بخت. عین بخت المحن و همچوی بقدیمی السیفیله

## کم و دل و صدر مشتمل و مفہوم

بحائی اگاه برادر حقیقی حضرت ایشان مسلم محمد صدرا یافته درین آجده به دلائل که عبارت  
از نسب این دو مقام اند لیست الله اسرارین التحیم الحکم ال تعالیٰ هدایت ایشان هدایت ایشان  
که ایشان همکری است اکی لایان هدایت ایشان الله اسرارین التحیم الحکم ال تعالیٰ هدایت ایشان هدایت ایشان  
و اکی الله اسرارین التحیم الحکم ال تعالیٰ هدایت ایشان هدایت ایشان الله اسرارین التحیم الحکم ال تعالیٰ هدایت ایشان  
الله و علیهم السلام و علی این دو ایشان همکمیعین ای ایشان ایشان الله اسرارین التحیم الحکم ال تعالیٰ هدایت ایشان  
فیاضت همکری فطرت و عدم ویافت صحیح شیخ کمال نیک طبلیل او طلب فیض  
بره تعبیر و تقصیر فیض  
و متصدی پند ایشان دخود را بحکم این کمال فتحی ایگاه شاه که ایشان را و متصدی ایشان را  
و زنجیر کاره نهاده است و زنگار خوب بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا روت شنیده  
خدان اخوال کاره ای اخوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان فقصه است هم بخوبیه را گشته شر شد



بحق است برای حق است تفصیل این مخزن عنصریب نموده خواهد شد انشاء الله تعالى آین مهابت  
 حکومی و این مناسبت نظاً هری باعث آن سخیل می شود و چون در طریق علایی فتشیندیه جذبه بر  
 سلوک مقدم است مجد و بان این طرقی را که بروایت سلوک شفعت نشده اند این قسم سخیل و این  
 نوع ذریم پرسای است و منتهی اینم ایشان که آحوال منقلیبه در مقام جذبه شامل شیوه و از حکم جعل  
 سیرون قطع منازل سلوک و نهاد سلاک بیزیر ای اسد می اگارند و بان تقدیمات خود را مجد و ب  
 سلاک میدانند بخاطر فایز قرار یافت که فقره چندرشت شروع در بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق ای  
 این هر دو مقام باز که بعثت از خواسته معمیمه هر یک از دیگر سے و فرق در میان جذب متدلی به نه  
 مشتبه و حقیقت عالم سخیل و اشاد و علوم و گیر که مناسب آن مقام باشد لجه علیق و میطلی  
 الباطل و لقی که لجه علیق و فشنجه فیله محسن و فیله مفقه سبکانه و هو سبکانه همین  
 ملکتی و فهم امکنی و فهم امکنی این مکتوپ شتمی است بر روی مقصود و یک خانم تقدیم اول  
 در بیان معارف که بمقام جذبه تعلق آن و مقصید شانی در آنچه غلط سلوک اردو غایم بیان  
 بعض علم و معارف تعریف است که طاریان را نستین آنها کشیده شفعت است مقصود اول  
 بدآنکه مجد و بان سلوک تمام ناگرده هر چند جذب تویی و اشته باشد و از هر راهی که منجذب شوند  
 داخل چرگ کار یاب قلوب اند بس سلوک و تیرکیه فیض این مقام قلب سیستانه گذشت و بعیوب قلب  
 پیوست انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است زلزلی عرضی است اصل  
 پنهان باروح درین مقام منسجم است و ملکت بازور درین تعامله مختلط با لکلیه اوصیت مقام قلب  
 برآمدان و بقلیب قلب پیوستن و انجذاب روی بطلب بطلب پیدا کردان بی تخلص بروح از نفس  
 از برایش نوبه بطلب بطلب و بقدر این نفس از روح و فرواد آمدان او در مقام بندگی مقصودیت باش  
 که این هر چندی احیتیت محبیت محبیت اند حقیقت جامعه قلبیه محکم و بپای است انجذاب خالص روحی متصو  
 نیست و تخلص از روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و علی سلاک بیزیر ای اسد و سخن سیر فی اسد

ششم

بلکہ بعد احصا معاشر ایشان کے ترددیں بیرون از معاشر ایشان ہیں ملک نہ ملک ایشان کے ترددیں  
مرا میدان کے شود وہ پرشہ آخر میدان کے شود وہ فلم الفرق بین جذب المذہب و جذب  
الملبسنے شہرو دین مجذب ایشان ایشاب تکب درپردہ کثرت است ان عینی اعلام کئند یاد و ذہب  
شان درین کثرت نیت الاعالم ازدواج کے بلطفانہ و احاطہ و سریان بتوحید خود بصیرت شبیہ است  
لئے اللہ حق ادھ علام صورتہ و باین مناسبت شہر و روح را شہرو وحی میدانہ تعالیٰ و نقد  
واحاطہ و سریان و قرب و محبت هم بین قیاس است زیرک لطیس لات عبور نیکند مگر با مقام فوق  
تب مقام فوق فوق وحی مقام ایشان مقام درج است اپس نظرشان از مقام درج بالا زد و دو شوہو  
جزیع امر و دیگر بناشد لفڑیوں روح موقوف است برسیدان بمقام درج و محبت و انجذاب هم  
در زمک شہود است شہر و حی میخانہ بلکہ محبت و انجذاب بمحابی قدس او وابسته بحصول فتن  
بینایت نہیں البتہ برترت میں بچکس ای اگر در اونا نیست راه در با رکا کسب رایہ  
اطلاق شہود درین مقام از تنگی میدان عبارت است والا کارخانہ این بزرگواران بآفراد و اراد  
شہود معاشر است تھا کانکر تصدیق ایشان بچون و بچگون است اقسام ایشان با سچانہ ضریحون  
و حکومت پچون را به پچون راه نیت لا جمل عطا دیا الملائک لا کمایا ہم ایتے اتصالے  
کیف بی قیاس درست رتب انس را بجان نہیں و احاطہ و سریان و قرب و محبت  
حق میخانہ مخفیین ایشاب تسلوک کرہنایت کار رسیدہ اند علمی است ملوثی علیا اہل حق شکر  
الله تعالیٰ سعیهم فحکم کروں بقرب ذاتی و امثال آن زردا ایشان از بجا صلی و دریت نزول کا  
حکم بقرب نیکنند بزرگی میزبانیو ہر کو گوید نزدیکم درست مہر که دور است نزدیک است  
تصوف است علیے کہ متعلق بتوحید وجود است منش آن انجذاب و محبت قلبی است ایشاب  
فلوک کجذب میدان کردہ اند و براہ تسلوک قطعہ منازل بینا میدان علم بایشان مناسبت نہاد و چھپنیں  
مجذب بانے کے بدلک از قلب بکلیت مستوچہ بمقابل قلب اند ازین علوم تہری می نہانیں و مستغز

میباشد بعضی از بخدا و میان باشد که هر چند بر اهمیت و طبق مسائل نایاب آن از اینها  
 با توفی قطع شود و روایتی پیدا نشده است اما این علم و این ایشان نمیگذرد و از این موظفی  
 قوامی برآید بهمراه عروج به لاج فرب و صعود و بعراج قدس کند و نیک آن را بن آخوند خواهیست  
 هذی الفرقیۃ الطالعہ اهمیت ایجاد گعل لئا کمن لذنک و لیلی کا جصل لئا کمن لذنک پسیگر  
 علامت وصول هنایت مطلب تبریزی این علم است پس هر چند پیشتر نیز میباشد پس از عالم  
 را با صافیع نیز میباشد زیرا این زمان عالم را عین صافیع داشتن و با صافیع را تجییع عالم داشتن  
 بالذات حقیقی ندارد مکایل اش باید که کتاب معرفت حضرت خواجه نقشبند فدوی اللہ  
 تعالیٰ پیر اقدس فرموده اند که این هنایت را در بادیت دری میکنیم حقیقی این عبارت است که  
 انجذاب و محبت که غصان را در هنایت میر سرمه شود درین طریق در انجذاب و محبت که در اینجا پیدا  
 میشود مندرج است تبیله انجذاب بعضی انجذاب روی است و جذب مبتدی جذب نبی خون  
 قلب بفتح است میان سرو و نفس پر نیز جذب قلبی جذب بروجی نیز حاصل است و حصیر  
 کرون این اندر از را باین طریق هر چند داین حقیقی در تجمع بذات حاصل است بنابر آنست که اکابر  
 این خانواده طریقه از برای حضور این حقیقی وضع نموده اند و ملکه از برای میتواند میتواند  
 میتواند کرده اند و بگران را این نیز سهیل اتفاق میکنند شود و صراط طه بست ندارند و ایشان این کار این  
 را در مقام جذب بشان خاصل است که در گران را فیست و اگر هست ناورد است و لبذا بعضی ایشانها  
 درین مقام میتوانند قطع مسائل مسلک نایابند فنا و بقا و شدید بفتاده و بقا و آنها بسلک  
 حاصل میشود و شریعه از مقام کمیل که شبیه بر قاعم میگیرد عنین اللہ بالقول هست نیز هست کی آیدی که آن  
 تبریز است متعبدان میتوانند شجاعیت این بخت عفریت بخر خواریافت ایشان اللہ تعالیٰ این جایخته  
 ایست باید و است که سرو را پیش از اتفاق بپیدن خوش که از نوجوان قصود حاصل بود چون رسید  
 متعین گشت آن نوجوان را میگردید اکابر این ملیمه علیه طریقه از برای خاوران نبخر سایش وضع نموده



فانه رساند و درجهت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع ملائکت حاصل شود هر چند ایشان بکمال  
رساند ایشان خود بجهالت رسیده اند و گیراید و سلطه حصل کمال نمیتواند شد شکوه است  
که از این اقض کامل نیاید ایشان هر قدر که باشد میش از افاده آن باید ملک است هر چند پنهان است  
سلوک ریند و چند بمنتهیان پیدا کنند اما مقام تلاش ایشان را باید تین بیست و پنجمین دفعه باشند  
پس منتهی فیض حرع بالا آن را بکیل انا و مناره پادشاه عالم است بسته و ترجیح نمایند ایشانه تو اند نمود و شیخ منتهی  
را که بزرخ میگویند ایشان را از این اتفاق ایشان را بخوبی شناسد و این اتفاق ایشان را از این اتفاق  
جهت روح نفس حظ و افرگر نهاد است این هر چیز روح از فوق استفاده میکند و این هر چیز نفس مادیون  
خود افاده میکند اور این هر چیز بمحابه با این هر چیز خلق حم شده است که بخواهد میکند و گیرایش است  
پس افاده و استفاده همچنان اور این اصول است بعنوان ایشان این بجزت بین احلى و احلى شیوه اند  
و شیخ بزرخ را با جم میزند شیوه ایشان را میگویند پوشیده نمایند کامن هم بزرخیت که پناه آن بر ملک است  
اکنین مقام شیوه که میباشد آن بروح حاست فیض از کل غیرشان درین مقام و غلبات افوار روح  
مندیج است و همان اند راج منشائی نکشیده است و در مقام بزرخیت قلب نفس روح از گلگی  
بگذاشت پس ناچار گردان گنجائیش بباشد بلکه آنها به بحیره است که مناسب مقام و عوت است هذله  
روح کامل را چون در مقام قلب فرو دی آنند بسلطه بزرخیت نمایند بحال آن میگردند و اسطه  
حصل کمالات رسیده این کمالات می شود و چند ب شکن نیز حرون در مقام قلب است بحال مناسب است  
دارد و تو پژوه را ایشان درین نماید اور از انجذاب و محبت اگر قابلی باشند فریضیه بیت و زده  
است اجرم راه افاده در و سه کشاده است بلکه گوئیم کیست افاده چند ب شکن میش از کیست افاده  
منتهی میجع است کیست افاده منتهی نیاده از باغیت افاده چند ب داشت ذر کل منتهی میجع را چنین  
یعنی ناشیت پیدا شده است آناد صورت است فی الحیثیت افاده چند ب داشت منصع بر زنگ میل است  
و بایست با پر این بجهالت باید این اتفاق است و اولجای افراد عالم است باید است

بینگانی کے عالم بان بقا بانی است پس ناچار طالبان بواسطہ انسان سبب تحقیق انجام دینے بر شریف فائدہ کیم  
متوجه مرجع کو متذکر کیں افادہ مرادیت کیلات و بایت مخصوص ہنسنی است پس لاجرم کیفیت افغانستانی  
رانج باشد و ایضاً متنی رافی تحقیقت ہست و نوچی نیزت و مجزوں بیتھا بھت و توچہ است بہت  
کا طالب سب اپنی میں سے بر دہ خپل بھک جان سا و ایضاً نہایت توجیہ کی طالبان را اندیشید وان قابلے شد  
ہمان تو قبصاتِ روح است کہ فراموش کردہ بودند و صبحت شان سیاواشان امداد بطریق اندران  
غیری محل اگشہ بخلاف توجیہ کی و صبحت متحیان پیدا میشو و توچہ حاشر است کہ میشیر اصل مسجد نہ  
وموقوف بود بر قنائے من بلکہ بر قنائے او بوجو و حشانی پس لابد توچہ اول شہل الحصول باشد و توچہ  
مانی تعریف الوجود دہر صیاح اہل است بہتر است ہر چیز سبب است کہ افتہ اندکہ و تجھیں جو  
جنہ بیش غصہ و اسط نیت چان سبب است اور اول حاصل شدہ بیوک بواسطہ فیان پتینیہ توسیع  
حثان گشتہ این این شان تعلیم میگویند شیخ تبریز و در جهت سلوک اور کے قلع منازل سلوک  
شیخ غصہ و کار است و تریت آن ضروری شیخ مقدار انشا یکان فسح مجزوں بیکن را باقی داد  
خصت بدہ و در تقام بکیل شیخی شاند پچ بیض از طالبان باشد کا استعداد ایشان بند فتاوہ باشد  
و قابیت کمال بکیل بوجا تم داشتہ باشد و صبحت این بندوب اگر افتہ بکیل کا آن سعدہ اعلان شد  
ہمان قابیت بر طرف گردشلار میسے کہ قابیت تمام از بر اے زراعت گندم داشتہ باشد اگر کم خود  
گندم و مان زمین امداد نہ بار امدازہ استعداد نیکوی آر و آردن ان زمین تخم روی گندم میا ختم خود از از  
چائے بارکشلوب القائمیت گردو و گری بالفرض شیخ غصہ اصلاحت و رخصت او مین و سی افادہ  
در وسیعی باید افاید  
بعد از اضاعت استعداد این و صبحت او عدم طیان افسی اورین رسایت و اقتداء سوائے  
مسافی ازوے نزال شدہ است بواسطہ نہدم ترکیہ افس و چون عموم کمن کہ طالب از دے بنیادی  
عادہ اور مستیدہ و درستعداد طالب ہموز قابیت ترقی است چون کم کم بونے این منی رانی هر سار دوار  
محکمہ دیکھنے کے لئے ایضاً مسجد نہایت

خصت به هم کار خود را او شیخ و میرزا با تمام صانع خود را منشی نداناند و باین حیدر آه زنی مردم کنند و شال  
 این شرائط که ناسیب وقت و حال احوال نمذکور ساز و بآن وصیت نام نموده خصت به هم امانتی  
 همچو عده افاده و میکنند علاوه بر این میتوانست چه اور ای باسطه باعیت بگنجی طق و استمداد است مناسب است  
 هر کس از وسیله بقدر استعداد و مناسب است بجزءه تو از ایافت چهند تقاضات و در معیت و لطفه باسطه تو است  
 مناسب است و مصنف آن در صحبت شیخ و مستند این نیز متصدر است آن در محل استاده مساوی الائمه  
 اند شیخ مستند اراده و قوت افاده طالب التجا بجناب حق میبخواهد و اعتماد محبل میتوان ای حق فی المکر  
 میخواهد که فی حیثی هنالا اشتباها لازم است و این التجا چه درین امر مکمل و دوچیع امور و در تجییع اوقات  
 حق میبخواند و نگلای اول اعطای نموده است در اینچه وقتی از اوقات در هر فعل از افعال ازوی  
 نفایک شود و ذلک فضل الله عین نیزه من یکشند و الله ذکر الفضل العظیمه قصیده شانی در  
 بیان آنچه تعلق بسلوک و اراده بآنکه طالبی چون بطریق سلوک متوجه شوند گرد و اگر با همیکد پیدا و  
 بر سروران نانی و سلیک گرد و اطلاق فنا بر و دست می آید و بعد از بقا بآن ائم اطلاق بقا  
 بر سلط است و باین نما و بقا بر تبدیل آنی ادویه ایش شرف است که روی یکین ایجا تفصیل است که بسط  
 سخن در این ضروریت تمیید نیشی که از ذات تعالی و نعمت من میسر و نوع است قوع است که  
 با انجاد و ابعاق و تخلیق و نظر و لیق و احیا و امات و امثال آنها تعلق دارد و تو عذرگیری بایان و معرفت  
 کحالات مراتب و لایت و نهیت تعلق است نوع اول از این میض به سلط صفات است و می دفع مان  
 بعضه را بتوسط صفات است ولی و مگر این توسط شفوفات و فرق و بیان صفات و شیوه نات  
 بسیار و قیمت است لایخه ای احتمال احتمال این الافقی و الحکمیه المکر و لعلی عالمانه نکار لاجحد  
 بمحمله صفات غایی موجود بوجوز این برداش تعلق داشت و شیوه نات مجروا امبارا اند و رذالت عرضه  
 این شیوه نات روشی گرد آب شده بالطبع از بالا به پایان فردومی آمایین فعل طبیعی و دو اعتبار  
 جیات و علم و قدرت و ارادت پیدایی کن تپار بایب علم باسط اهل خود به مقصدا علی خود ای بالا پایان

سے آئندہ و توبہ بیوق نے کسنند و علم تابع چیوہ است واراده  
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چہ ارادت تخصیص آحمد المقدورین  
 است این اعتبارات در ذات آب بندر ز شیوه نات است  
 اگر با وجد این اعتبارات صفات زائدہ در ذات آب اثبات کرده شود بندر امنات موج  
 است بوجود زائدگی باعتبارات اولیٰ راجح دعا و فادر و مردمیتوان گفت از برائے این سامی  
 یویت صفات زائدہ در کار است پس آنچه در عبارت بعضی شایع در اثبات آسامی ذکوره از برائے  
 آب واقع شده است بینا آن عدم فرق است میان شیون و صفات و چنین حکم بقی و بیوی  
 تیز محول است بر عدم آن فرق و فرق و یکروز میان شیون و صفات آنست که مقام شیون کو پر  
 وی ایشان است و مقام صفات چنین است محمد رسول الله علیه السلام و آدم و ولی  
 که بر قدر موسے اندرونی ایشان علیهم السلام اجمعین و موصوفیت شانی ایشان را بتوحیث شیوه نات  
 و سازی ایسا و بحاجه که بر اقدم ایشان نه صدلوث الله تعالیٰ در کائنات علی شیوه اعلیٰ و علی چشم  
 اکنیکی هم و موصول این فیض بلکه فیض اولیٰ ایشان ایت و بیوی صفات است پس کو هم که اسکے بیت  
 آن سرو راست عالیه تباری و اسلام و واسطه و موصول فیض دویم است نظر ایشان اعلمات دیان  
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و ان طبق معتبر تقابلیت ذات است تعالیٰ و تقدیر مشارک  
 علم را لذکر جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار مشمول شان علم اینها را آمد و انت که این قابلیت  
 اگر پر بزخ است میان ذات علیکم ایشان و میان شان اعلم آپوچون یک جهت او بیزگ است  
 و آن جهت ذات است علیکم ایشان و بزخ نیز نگ آن پیمانه شوپس ان بزخ بزگ جهت  
 و یکر که شان اعلم است تخصیف است پس ناچار آن راظل آن شان گفتة ش و ایضاً نظر شے عبارت  
 از نظور شے است اگرچہ برشته و مثال باشد در مرتبه دویم و چون حصول بزخ بعد حصول کارپین است  
 لا جرم این بزخ در وقت مراکشة در تجربت آن شان منکیف یشود پس باعتبار این ظهور تبا آخراً

طلیت مناسب افتاده و طالعه از آذینها، اندک بر قدم و سے اندستی اندستی اندستی علیکم و حبیبیم میتواند باز کرد اما نمایش کردن اندور و صول فیض های طلاق آن تقابلیت جامع اندور کا تقابل اندور آن طلاق بخوبی را از باب از این میان صفات اندور اندور علیکم و حبیبیم و باسط و صول فیض اول و ثانی ایشان را فرماییات اتصاف داشت عزیز است که این صفات موجوده زانده و طالعه اندور قدر ام ایشان را بباب ایشان صفات داشت در حق و صول فیض اول و ثانی و باسط و صول فیض اول مران سرور را علیکم الصدقه و تسلمه و تقابلیت اتصاف داشت تعالی و یقین است مزجت صفات را کوشیده باشیلیت که وسائل فیض ساز این میان اندور کا تقابلیت اندور علیکم طلاق این تقابلیت جامع اندور کا تقابلیت اندور آن طلاق جامع محل اندور که بر قدم آن مران علیکم و علیکم الصدقه و تقابلیت و باسط و صول فیض اول نیز ایشان را بجهد است که معنا شد س محیمان را وسائل و صول فیض اول بقدام اندور و باسط و صول فیض ثانی بخلاف دیگران را کریست است پس از شایع خدیجه علی امیر که بحسب حضرت علی ابی طیف و الحنفیه و تقابلیت اتصاف نظر ساخته اندشت آن بعد مفرق بستان شیون و صفات بلکه بعد علم است بدعا مژیون و اندشتیحیه الحق و حضرت علی ابی طیف پس مختن شد که رب آن حضرت علی ابی طیف و الشاهد و الحنفیه در برابر ازبات ام در تمام شیون و هم در خانه صفات و باسط و صول هر و فیض است و قریب معلوم گشت که وصل فیض مرتب کمالات ولایت آن حضرت علی ابی طیف و تسلمه از ذات است میتوسط امر زانه پیغما شیخ فرمد ایستاد ریاقی و ایشان از نیزه عایت عتل است این انجمنی ذاتی شخصیں او گشت و کمل آیه ای اوجان از راه افیض سیگنیز ایشان را نیز این مقام شرمنی برست آمد و دیگران را چون باسط صفاتی در بستان است و صفات بوجود زانه موجوده اند حاج حبیبین در بستان افتاد و بخوبی صفاتی نامز ایشان گشت بازی داشت که تقابلیت اتصاف هر چند اغفار است وجود زانه آزادی صفات بوجود زانه تقابلیت اینجا آنچون تقابلیات در رنگ برازند میان ذات و صفات بلکه بستان شیون صفات

برنخ رنگ طفین خودی گیر و قابلیات نیز نگ صفات گرفته عالمیت پیدا کرده اند و فرانسیست  
اگر از کل است اند ک نیست ه در وان دیده اگر خرم موست بسیار است ه ازین بیان لایح گشت  
که مورفات <sup>تعالا</sup> نقدس نے پرده منافی تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی رامنافی است  
لهذا آن سرور راعلیصیل و ملستاده و الحیة و ربانی و مسول فیض وجود کمالات و لایست  
حالیه در بیان نیام و در جانب وصول فیض وجودی حائله در بیان آمده قابلیت اصلی  
است چنانکه گذشت گفته شود که چون شپمن و قابلیات اینها از اعتبارات عتل باشد وجود زیرتی  
ثابت شد و ازان حجت علمی لازم آمد غایبه ماف الباب بحسب صفات خارجی است و حجت شیوه  
علمی نزدیک که گوییم که موجود و زیرتی در بیان دو موجود خارجی پرده نمیشود و موجود خارجی را پرده نمی شود  
که موجود خارجی و لکسلتر عالیجا بالعلیم نیکم از نقاعد دهن این اندیشین بحضور عقیده العاقری  
خلال فنا الخاچ حجت فناه الاشکن زواله الله چون این مقدبات معلوم شست پس باید اگر محمد است  
مشتبه سیرا که مسنه بسیاری الله است تا اطیل شناست که اسما است و بعد از فنا و ران اسم  
بغناه فی المشرفت می گردد و اگر آن اسم باقی گشت بقا باشد او نیز نیز گشت و باین فنا بقا  
و در ترتیب اولی از و لایت خاصه محمدیه علیها الصالع فلات ام و الحیة و هم شیوه و اگر محمد می شد  
میست بقابلیت صفت یا فیض صفت که رب است میرسد و اگر درین آن فانی گشت فانی نی ایه  
بروئے اطلاق بنای کوچه چنین بر تقدیر تبا ان اسم باقی باشد نیز است و متوجه است  
که جامع جمیع شیوه و صفات است و چون در بیشترین رنداشت اعتبارت عینی ه این بین  
پندگیری پس فنا و رکی احتیار فنا و جمیع اعتبارات است بلکه فنا و رذالت است رحالت و نقدس و همچنین  
قابلیک اعتبار لقا بجیع اعتبارات است پس فانی فی اسد و باقی باشد درین صورت گفتن درست  
میشود و علاوه در جانب صفات که موجود اند بوجود اند بر فرات مغایرت اینها با ذات عتر سلطانه  
وابایک و یک تحقیقی است پس فنا و رکی صفت سلام مفنا و جمیع نیست و همچنانکه الحال فی البقاء

سیاه رسمی بہت دعهای

پس چهارین نتائی را ناتی فی اسد بنا گفت و باقی را باقی باشد مکمل مطلق فانی و باقی میتوان  
نست یا مقید یافته باشند فانی و صفت کلم باقی آن صفت پس ناچار نتائی ممکن است  
و بحث ایشان اکمل و ایضاً عروج محترمی چون سایر بیشیون است و شیوه را با عالم صح مناسب است  
نست پر عالم مطلق صفات است نظر شیوه پس نتائی سلاک و شناسنی مسلسل مفہوم مطلق او باشد  
و حکیم صح بحث ایشان اکمل و اشراف نامه زمینی بر تقدیر لفاظ امام خود آن شان باقی بیگرد و دو  
یخداش ناتی و صفت که تمام از خود نشیب باشد و اشرش زال نیگر و دلچه و جود سلاک اشیهان معکوس  
و خان پس نمود اصل ماجی وجود مطلک بکل نباشد و بقای ایجاد از نتائی است پس محمدی از جمع بعضاً  
یشترین این نتائی باشد و از خود روح مخطوط پدیده ایکل از خود برآمده است و با دوستخواه باقی گشته درین محل  
و هر عنصر باشد بخلاف و صورت نتائی صفاتی که عدو در اینجا باید اسطبل بقا ایشان بوجود سلاک نمکن  
است ایشان تو اند بعد احتلال نیکد در میان شلیخ قدس اللہ تعالیٰ عالی ملکه و بدو از روح و اصل عدم  
چهاران واقع است غیر ایشان که اگر محمدیست مخطوط است از عدو و الاد نیز طراست و محمدی است  
خدای نکید و زوال اشر و جود سلاک بقدار نتائی او واقع است بعضاً بزوال عین و اشر قائل کشیده  
و بعضاً دیگر زوال اشر را جایز نمایند ایشان حق دین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اشر قدر  
که میسازد و غیر ایشان زوال نمی شود و صفت که اصل است پس زوال نیل آن  
است ایشان نباشد ایجاد و تیغه است باید است که از زوال عین و اشر زوال شهد و میث و جوی  
پیش ایشان کشیده اند و زمانی را ایجاد و زندقه است و جاهاد این طائذ زوال وجودی تصور کرد اند  
از زوال ایشان کشیده اند و آن را ایجاد و زندقه دانسته اند و لعل ملاحظه شد با علکی شیوه  
عباست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال تین نیز زوال گشته اند په کمک بزوال عین وجود در نیک  
کمک بزوال ایشان می اسما و زندقه است ایجاد بکمک بزوال وجودی دعین و اشر محالت و شهادت  
و شهادت و مکمن مکله واقع نیک من مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و مقدار قلب

می پیوندند از تقلب احوال آزاد و از تقویت مساوی بالکل محجّه رود گرایان چون وجود آن را که  
است و تقلب احوال نقد و قشت مخلصی از مقام تقلب نداند چه وجود آنار و تقلب احوال از شب  
نمی خیقت جامد تلبیه است پس شهود و گرایان همیشه و پرده باشد پیغمبر که از باغیا سے در جو کس  
نمیست است پرده طلوب چنان تدرست دچوپان اثر اقیمت پرده همان از است معرفت  
اگر کسیک از راه سلوک غیر تدارف در مرتبه از مراتب فوق است که رت اوست بر سر دسته آنها  
اسم رسد و آن مرتبه فانی و متمکن گرد و فانی اسد و آن سورت گفتن نیز درست است بخوبین  
است بقاع آن مرتبه پیغامی فنا فی اسد آن اسم باعتبار از است که آن مرتبه اولی است از مراتب  
ساز افشه معرفت سلوک آن نوع است یعنی رابطه قدم چند بست و بعض بیکرا جذبه بر  
سلوک شان مقدم است بجای راه اشناز طبع منازل سلوک چند به حاصل پیشود و چندی راه نمازی  
سلوک پیشتر شود اما بجهد بجهد نیز سند قدر مجهود بجهود آن راست و باقی آنها مجهودین تعلق دارد  
سلوک بجهان عبارت از طبق مقامات عکس و مشهور است پر ترتیب و تفصیل و در سلوک بجهان  
خلافه مقامات عکس و میشود پر ترتیب و تفصیل کارست نهارند علم بودت وجود آن را طبع  
و میراین و معیت ذاتیه بجهد پر قدم یا متوجه است سلوک خالص و بجهد بجهدیان باشان  
این علم را نسبت نیست پنلاک بالا کند شست و حق الیقین شیخیان را نیز بعلوم منابعه تو حیدر وجود نداشت  
نیست بجهانی حق الیقین بمقام مناسب از باب تو حیدر وجود کرد و اند آن حق الیقین بجهد بجهان  
سبتی یا متوجه است معرفت بعضی مشائخ فرموده اند که چون کار طالب بجهد پر بعد از  
را به بجهان جذبه است و پس یعنی اصلیح بتوسط راه بر بیکر نهاده چنان جذبه کافی است اگر این  
جهد بجهد بسیرف اسد را و نموده آن بیمه کافی است اما لفظ راه بیرون این اراده است پر بعد  
از سیوف اللهم شانتی نیست که در قطع آن مجتاج بر این راه باشد و بجهدین بجهد پر تقدیم هم را ذمیست  
چنانکه بتباوار از عبارت پس ناچار عذر بتوسط را و نموده باشد و کفایت اور وصول سلطرب

نه بجهد اینها را بجهک کشیده باشند فهم

علوم نمیشود پس بسیار سه از سلطان در وقت حموابین جذبه از عروج بنوی تا حد نموده اند و همان  
بنده را غیره نهایت اگاهی است اگر کافی سے بوده اثنا راه میگذاشت آنست جذبه متقدم چون بمحبوبان  
همق دارد اگر کافی باشد چنانچه دار و محبوبان را بقلات غایت تواند کشیده و اثنا طبق نخواهد  
نمیاشت آما مین کفایت در حق چنین جذبات متقدم هم منوع است جذبه که اینها کار او بلکه  
شدن کافی است و اگر بلکه نیازه خوب است از محبوبان نیز خاتمه طائفة مشاعر  
پذیرش اللطف عالی است که هم گفت اند که تجلی ذاتی مدل شعور است مطلع حق یعنی ایشان از  
مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تمام تیزی حقیقت حرکت افاده بود و در هر قدر  
نمیگذرد و بعضی دیگر منش کلام و جوان در تجلی ذات که واه حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
ذات در پرده ایست از آنها و بقا و پرده بواسطه بقایا از اشر و جو صاحب تجلی است و آن  
نمیشود بوساطه آن بقیه است اگر تفاوت فانی میگشت و برقا باشد شرف میشدن آن تجلی  
هرگز از ادب شعر نمیباشد شعر بجزئی مالت ایشان نیست بهم، و من همان تأکید بجزئی  
آنلیست نیز نیز بوز و مدلای شود و ممکنی عین نیز نیز نیکیت بجزئی بلکه کویم آن  
تجلی که در پرده است تجلی ذات نیز و اغلب تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت  
علیک السلام و العزیز تجلی میپرده است و علامت پرده بمشهوری است و بمشهوری  
ادمه ریت و میل بی پرده شعور است و شعور رکمال حضور است بزرگ از حال صاحب  
آن تجلی که بالاصالة والاحتلال است چنین خبر داد علیه غفاران آنچه آنست سه میگذرد  
زیارت رفت بیک پرتوی صفات + تو عین ذات میگزد و میسمی ه و توجه تجلی ذاتی که  
بپرسیده است محبوبان را او ایست و محبوبان را برقی از مرکز آنها محبوبان را نگ از زوج شان  
گزینه اند آن نسبت و رکنیت ایشان سریت کرده است و محبوبان این سریت بسیل نموده است  
و آنچه در حدیث نبی علیه السلام کات آنها و میمن الصیقات آنهاست اوقاع شده است

٤٨ **سے کامل فرستادہ اقتداریہ کا تسلیم مدد علیہ قابل رکت کا بعید کیہی غیرہ فریق الشاریعہ علیہ اعتماد اعلیٰ کیا تھا کہ اپنے مزید کو خالی اشتراک اور جو فرقہ مذکور کا ملکہ و مرشد نہیں تو فرقہ الشاریعہ علیہ اعتماد و السلام ان است کمیتیں حکماں است یعنی فریق الشاریعہ مذکور اکٹ ب تکمیلہ انتہا شکاریش۔ لمرکزیہ دین**

از بند و بان عرض ناگرده میکنیست میل دانگی شناسن از آنچه بود و ریان است چه بگذر  
بگذر آنچه مع من که بود و مجدد و بان نیز قرب و عیت میل اعتبار کرده شو و پس مجدد و بان نیز  
منابع بحمدیان دارند چه بود ذاتی و کوچه الحج و مجدد و بان نیز حقیقت است معرفت در  
عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اطاعت راجحی صفات است و افراد راجحی ذات را زین  
سخن رجاوی تماش است چه قطب محمدی مشرب است محمدیان راجحی ذات است آنست و زین عجی  
نیز تقاضه هاست از رسکیه آفراد راست اطلاعات ایست آنها در این راجحی ذات نیزی است مگر آنکه گوییم  
که اقبال قطب آبدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت ارسلان است نیز قدم محمد معرفت  
عجیب الله حقیقت ادم علیه صفوی برده اند تعالی یتیم و بگلوونه است زین آدم را که فلاحه است  
بر صورت ییخوی و بیچلوگی آفرید پس چون ناکردن سنجیده و تعالی لاسکان است زین را کمال  
آدم و بنت روح ابدان ییخوی است اوتیانی قلقدس بالامنه زنیان است زین را کمال  
آن غصیل پیش از قیومیت نسبت مفهوم نهیشود هر دزد از ذات ابدان را غصیل نیز است  
نیزیم عالم است قیومیت او تعالی مرد ابدان را بواسطه قیومیت روح است پر فیضیکه وارد شد  
محل در رو و آن فیض ابتداء رحمت بواسطه روح آن فیض بیدان پرسد و چون روح بعدتر  
ییخوی و چیزگویی آفریده شد لا هر جرم ییخوی و چیزگوی حقیقی را در دوست لگنایش آمد لایک گویی  
آمد چیزی که نای و لکن قیمعه قلب هندلیعنی خایش و سایا با وجود و نیعت و فراخی چون دلیل  
داره میگاند و بیان چوی و چلوکی همکم کنایش لامکانی که ندرس اینچند کی و چونی است زنده  
لامکانی در سکان گنجایش ندارد و بیچون ارام نیگله و پس ناچار گنجایش و قطب عجیب  
میگوین که لامکانی است و نیز از چند کی و چونی است تحقیق کشت تحقیقی قطب عجیب میگوین  
آنست که قلب نیز میگوین کامل از آنچه لامکانی فرو آمده است و گرفتار چند کی و چونی شده و معلم  
آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه دنیا و از زمان کانی شده است و چونی پیدا کردند

آن قابلیت اصلاح ساخته است اول شک کالا گفایرل هم امتن و ارشانی هر کار از نعمت قلب  
خود خبردا و است مرا دش لامکانیست قلب بوده باشد صمکانی هر چند و سبع است آنها نکست  
عشر با وجود عظمت و فراخی چون مکافیت یعنی وظیفت امکانی در حالت حکم و اخراج داد  
این اقل ملک دو شیم قلب پوکم مغلیل افوار قدم شده است بلکه بقایه اینهم باعث عرض و مافی  
اگر واقعه محو و متلاشی گردند و اثری از خیابانی نماند همچنان که قال سید الطائفی ف هذل المثال  
آن تحدیت اذ افسری بالعقل دلمعی که آش این لبای است کیا کن اس بر قدر رفون  
وز خود ام الگنیز این خصوصیت ندارد و اهل داره و مکانه و شخص بچونه لاجرم انسان غلیظ  
حیوان آدمیک سلطه ای به مسخرت شی غلیظ شی است تا بر صورت شی مخلوق بنای غلای  
شی را نشاند و با خلافت ارشاد نباشد علی برآانت هم خود تو اند کرد و لایل عطای الکلیک  
کلام کیا به + قال مبارکه و تعالی اتفاق رضنا الامانه علی المعمولات والاعراض والجهال  
فاین کیمیکی ای کشیش و پنهانی حملها الات ای الله کیان خلو و ماجهولا + کیمیکی  
علی القسمیت لایکی من فوجیه و ووایم و میجوده آنکی ای کلکم کلیکی پرسنی کیمیکی  
ای مبارکه ایکیت بالملعموم کلام الکلیکه ای الملعوب بکل الجزر عن الارکان فیذا ک  
المیعنی ای مبارکه ای  
کار و بعضاً هیارت لفظی که موهم طرفیتی یا ظرفیتی است در شان او تعالی و مقدس واقع میشود  
حل بمنکی رسیدن عبارتی ای باید کرد و در این کلام راماط ابن آرایه علماء ایل نیت میشود  
معرفت علم پیغمبر و پیغمبری عطا بر این و صفات الهیه است تعالی شاهد و همایه شیون  
و کمالات خواسته ای سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گنجی برو و مکنون و همیز بود محظوظ  
خواست که از علایم اعراض نهد و از ایمان تفصیل آر و عالم را افرید ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

و دلیل است بر کمالات مخزونه او تعلق داشت با این هر چند که است از بین اینها داد و احاطه و معیت از نکره وقت و غلبه حالت آنها بر تعمیم الگوال که از قبیح صحوات اشان را پیشنهاد می کردند از این علم متناسبی مستفاد نمایند از چه بعثت ایشان را در اشناوره این علم عالی شیوه آنما آخوند از نهایه میگذرند اند و مطابق علم شریعت علم مددی بر ایشان ایز ادمیرانه شان از برآس تحقیقت این بحث بیان کنیم عالم سیم خواسته بخوبی سے فوتوخواه که کمالات مخزونه خود را در عرض ظهر آرد و فوزن مکنون خود را برای جلوه و بهای جای خروف و اصولات نمایند تا در پرده آن حرف داشتند آن کمالات را بجزی سازند و آن فوزن را انجام نمایند پس درین صورت این حروف افوت دوآل را با معانی خسندند بلکه آن عالم موجود بیش نسبت نداشت آنکه آن عالم موجود اشناست و اینها دوآل اند بر کمالات مکنونه از بزرگ و اصولات اعلیان عالم متناسبی این آن معانی گفتند معنی ندارند و چنین چشم با احاطه و معیت درین موارد غیر واقع است تمامی بهانه ضرافت مخزونه اند آرے چون در میان معانی و صاحب معانی در میان حروف و اصولات مناسبت داشته و مدولیت تحقیق است بعض معانی زائد غیره و اعداء تجییل می آیند این تحقیقت آن عالم و معانی مخزونه ایشان نسبت زائد هسته و مبهر است و آن حروف و اصولات در شایع موجودند آنکه آن عالم و معانی موجودند و آن حروف و اصولات از امام و خیالات اند پس عالم که عبارت از مساوی است در شایع موجود است بالتجویی والتجویی الشیعیین آنکه عالم امام از امام و خیالات است این هم ببعضی نهیب سلطانی است که عالم را از امام و خیالات سید اذایات تحقیقت عالم نمودند ایشان عالم را از امام و خیالات نمی برازد حقیقت موجود شده عالم از یار که عالم در ایشان است آن حقیقت مغوضه است تعبیه مراد از تحقیقت و تراجمت عالم را از امام و خیالات را از تحقیقت است معموره اسما و صفات را از اسما و صفات را باغی اینجا امام و رنگ سی محاط بیچ مراث نمیشود و صفت بیچ مراث صفت مقیمه پیغمبر از عالم و ترانه ایشان صورت ممی چگونه گفته و دلگذیری که ایشان عالم

صه زیر بر تصریح تحقیقت عالم متناسب مدرجه است عالم

چه کار و معرفت محل تابعان آنس و اعلیٰ عصیانه والسلام و الحمد لله اگر پو اخشد  
ایماع اخضرت علیہ السلام و الحمد لله ارجمند ذات که بالاصل خاصه اخضرت است  
علیه السلام طلس لاد نصیبت در این بیان اعلیٰ عصیانه و علیه السلام و الحمد لله ارجمند  
تجلیات صفات است و محل فات اشرف است ارجمند صفات ایکن باشد و نست که ایکن را علن  
تیرت و علیهم السلام و العیان و تجلیات صفات هر ارباب قرب محل است که محل تابعان بن  
امت را داشت با وجود محل ذات بطریق بعیت شکل اشخضیه بجهت عمال آن تاب مراج عرض  
ط کروه با تاب بر سر و در میان آن تاب دو غیر از محله رقیق نامه و خصیه دیگر با وجود  
فات آن تاب و عرض آن تاب عاز است هر چند میان او و آن تاب مانعه در میان نیست  
شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آن تاب و عالم است بحالات و قیمه او پس در هر که  
قریب بشر است و معرفت زیاده تر فاضل است پس بیان ذلی اذاؤ لیارین این مت کنیه الامم  
با وجود افضلیت پنهان خوش بوده اینج نبی از این نزد اگرچه او را بواسطه متابعت پنهان خوش  
از مقام امپا افضلیت نصیبی محل شو فضل کلی ایکن است آولیا مفضل اند و نیکنند  
این کلام که محل شو بحق ائمه ذلیک محل جمیع نعمایه و الصلمه والسلام عکا  
فضل ایشانه کل جمیع اکیان و ائم سلیمان و ائمای مکرر مفترین و عکل المصطفین  
والشهداء

## کم و کم معا و مشتم

بسیاری ایکپوری مسدود یافته و من از ادای صلوٰة و اهل جماعت این نمازها شر اشتبه  
و شنبه شغیره میباشد بسحر الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي شفناه من ابغاءه ستد  
الله سلیمان و حبیبناهی از کتاب المبتدعات فی الدین و الصلمه والسلام علی من فعم  
بنیان الصلاحه و ترقی اعلم الهدیه و علی الهدی و حمیه الکبار بید و نست که

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**